

۱۸۰۴	۱۸۰۵	۱۸۰۶	۱۸۰۷	۱۸۰۸	۱۸۰۹	۱۸۱۰	۱۸۱۱	۱۸۱۲	۱۸۱۳	۱۸۱۴	۱۸۱۵	۱۸۱۶	۱۸۱۷	۱۸۱۸	۱۸۱۹	۱۸۲۰	۱۸۲۱	۱۸۲۲	۱۸۲۳	۱۸۲۴	۱۸۲۵	۱۸۲۶	۱۸۲۷	۱۸۲۸	۱۸۲۹	۱۸۳۰	۱۸۳۱	۱۸۳۲	۱۸۳۳	۱۸۳۴	۱۸۳۵	۱۸۳۶	۱۸۳۷	۱۸۳۸	۱۸۳۹	۱۸۴۰	۱۸۴۱	۱۸۴۲	۱۸۴۳	۱۸۴۴	۱۸۴۵	۱۸۴۶	۱۸۴۷	۱۸۴۸	۱۸۴۹	۱۸۵۰	۱۸۵۱	۱۸۵۲	۱۸۵۳	۱۸۵۴	۱۸۵۵	۱۸۵۶	۱۸۵۷	۱۸۵۸	۱۸۵۹	۱۸۶۰	۱۸۶۱	۱۸۶۲	۱۸۶۳	۱۸۶۴	۱۸۶۵	۱۸۶۶	۱۸۶۷	۱۸۶۸	۱۸۶۹	۱۸۷۰	۱۸۷۱	۱۸۷۲	۱۸۷۳	۱۸۷۴	۱۸۷۵	۱۸۷۶	۱۸۷۷	۱۸۷۸	۱۸۷۹	۱۸۸۰	۱۸۸۱	۱۸۸۲	۱۸۸۳	۱۸۸۴	۱۸۸۵	۱۸۸۶	۱۸۸۷	۱۸۸۸	۱۸۸۹	۱۸۹۰	۱۸۹۱	۱۸۹۲	۱۸۹۳	۱۸۹۴	۱۸۹۵	۱۸۹۶	۱۸۹۷	۱۸۹۸	۱۸۹۹	۱۹۰۰	۱۹۰۱	۱۹۰۲	۱۹۰۳	۱۹۰۴	۱۹۰۵	۱۹۰۶	۱۹۰۷	۱۹۰۸	۱۹۰۹	۱۹۱۰	۱۹۱۱	۱۹۱۲	۱۹۱۳	۱۹۱۴	۱۹۱۵	۱۹۱۶	۱۹۱۷	۱۹۱۸	۱۹۱۹	۱۹۲۰	۱۹۲۱	۱۹۲۲	۱۹۲۳	۱۹۲۴	۱۹۲۵	۱۹۲۶	۱۹۲۷	۱۹۲۸	۱۹۲۹	۱۹۳۰	۱۹۳۱	۱۹۳۲	۱۹۳۳	۱۹۳۴	۱۹۳۵	۱۹۳۶	۱۹۳۷	۱۹۳۸	۱۹۳۹	۱۹۴۰	۱۹۴۱	۱۹۴۲	۱۹۴۳	۱۹۴۴	۱۹۴۵	۱۹۴۶	۱۹۴۷	۱۹۴۸	۱۹۴۹	۱۹۵۰	۱۹۵۱	۱۹۵۲	۱۹۵۳	۱۹۵۴	۱۹۵۵	۱۹۵۶	۱۹۵۷	۱۹۵۸	۱۹۵۹	۱۹۶۰	۱۹۶۱	۱۹۶۲	۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲۴	۲۰۲۵	۲۰۲۶	۲۰۲۷	۲۰۲۸	۲۰۲۹	۲۰۳۰	۲۰۳۱	۲۰۳۲	۲۰۳۳	۲۰۳۴	۲۰۳۵	۲۰۳۶	۲۰۳۷	۲۰۳۸	۲۰۳۹	۲۰۴۰	۲۰۴۱	۲۰۴۲	۲۰۴۳	۲۰۴۴	۲۰۴۵	۲۰۴۶	۲۰۴۷	۲۰۴۸	۲۰۴۹	۲۰۵۰	۲۰۵۱	۲۰۵۲	۲۰۵۳	۲۰۵۴	۲۰۵۵	۲۰۵۶	۲۰۵۷	۲۰۵۸	۲۰۵۹	۲۰۶۰	۲۰۶۱	۲۰۶۲	۲۰۶۳	۲۰۶۴	۲۰۶۵	۲۰۶۶	۲۰۶۷	۲۰۶۸	۲۰۶۹	۲۰۷۰	۲۰۷۱	۲۰۷۲	۲۰۷۳	۲۰۷۴	۲۰۷۵	۲۰۷۶	۲۰۷۷	۲۰۷۸	۲۰۷۹	۲۰۸۰	۲۰۸۱	۲۰۸۲	۲۰۸۳	۲۰۸۴	۲۰۸۵	۲۰۸۶	۲۰۸۷	۲۰۸۸	۲۰۸۹	۲۰۹۰	۲۰۹۱	۲۰۹۲	۲۰۹۳	۲۰۹۴	۲۰۹۵
------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------

از تقویم مذکور

سایه شمس و قمر روز

۴۰	جمعه	حضرت علی علیه السلام
۱۱	شنبه	حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۶۰	جمعه	حضرت امام حسن علیهما السلام
۵۰	یکشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۶۲	دوشنبه	حضرت امام رضا علیهما السلام
۱۲۹	دوشنبه	حضرت امام محمد باقر علیهما السلام
۱۶۲	یکشنبه	حضرت امام سید محمد علی علیهما السلام
۲۰۳	جمعه	حضرت امام آقا محمد تقی علیهما السلام
۲۵۳	دوشنبه	حضرت امام آقا محمد باقر علیهما السلام
۱۱۸	چهارشنبه	حضرت امام آقا محمد باقر علیهما السلام
۲۴	شنبه	حضرت امام آقا محمد باقر علیهما السلام
۲۴	یکشنبه	حضرت امام آقا محمد باقر علیهما السلام
۱۴۱	دوشنبه	حضرت امام آقا محمد باقر علیهما السلام
۱۶۳	یکشنبه	حضرت امام آقا محمد باقر علیهما السلام

مفتاح الرشاد

لكنوز مهمات المعاش و المعاد که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور لایذیه و زینیه
و دنیاوی و الهی و الحق که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مشرحات آثار مل
نقدس محامل جناب مستطاب المستغنی عن
الوصف و الاقارب الشہر کا لشمس فی عین
الظاهر مولانا مولوی

محمد مسیح الدین خان بہادر
ادام اللہ ظلہم العالی در بندہ کلکتہ محمد شہک خانہ
مدیر سہ قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع افتاب عالمیاب
مطبع شد
التماس

بیش مت جمیع ارباب مطابع این است کہ این کتاب
بخطب مراد قانون ہستم سنہ ۸۲۷ اعد اخل بہنی رجسٹری
گو رنمنت است لہذا امید کہ تکلیف طبع مکرران
ند فرمایند و اگر نہایت عنایت در بارہ نیاز مند منظور
اجتہاد اسم اللہ مستجاب فی مطبوعہ ثانیہ و رای بازخو است
سرکاری محنت و صرف مملو کہ بندہ است

۲۵ ذی الحجہ
سنہ ۱۲۶۴ ہجری

۱		۲		۳		۴	
طلوع آفتاب وقت		غروب آفتاب وقت		شروع صبح صادق		انقضاء وقت نماز	
گنبد	دقیقه	گنبد	دقیقه	گنبد	دقیقه	گنبد	دقیقه
۱	۵۰	۵	۱۰	۳	۵۳	۳	۳۳
۲	۱۳۹	۵	۲۳	۳	۲۳	۲	۲۳
۳	۱۵	۵	۲۵	۲	۲۸	۲	۱۰
۴	۵۱	۴	۹	۳	۱۰	۳	۵۳
۵	۲۹	۴	۱۲۱	۳	۵۵	۳	۲۴
۶	۱۲	۴	۳۶	۳	۳۳	۲	۲۸
۷	۱۰	۴	۵۰	۳	۲۰	۳	۲۵
۸	۲۱	۴	۳۹	۳	۲۹	۳	۱۰۵
۹	۳۳	۴	۱۷	۲	۵	۳	۲۹
۱۰	۷	۵	۵۲	۳	۲۱	۳	۲
۱۱	۲۹	۵	۳۱	۲	۲۱	۲	۱۰
۱۲	۲۷	۵	۱۱	۲	۵	۳	۱۳

مفتاح الرشاد

لكنوز مہدات المعاش والامداد کہ مجموعہ
ایست عجیب جاری جمیع امور لا بدیدہ و نیدہ
و نہی اویہ و الحقیقہ کہ در زبان فارسی کتابی دین
جمعیت تالیف شدہ از مترشحات اژامل
تقدس محامل جناب مستطاب المستغنی من
الوصف و الالقاب الشہیر کا لشمس فی عین
الظہیر مولانا مولوی

محمد مسیم الدین خان بہادر
ادام اللہ ظلالہم العالی در بندہ کلکتہ محلہ بیتک خانہ
۱۰۱ قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع افتاب عالم کتاب
مشروع شد
التماس

ایش مت جمیع ارباب مطالع این است کہ این کتاب
بجسب مراد قانون ہستم سنہ ۸۲۷ اح د اخل بہی رجسٹری
کو رنمت است لہذا امید کہ تکلیف طبع مکرران
نہ فرما بند و در نہایت عنایت در بارہ نیاز مند منظور
است ہستم شکہ کتابہای مطبوعہ نانہ و رای باز خواست
سرکاری محنت و صرف ملو کہ بندہ است

۲۵ ذی الحجہ
سنہ ۱۲۶۴ ہجری

بسمه و تبارک

پس از بنایش پاک نیروان و ستایش فرخنده رهگیران
و سلطان پیمبران و آفتاب جهات تاب رسولان داور جهان و جان
و نعت ستوده نمایان و فرخنده وارثان مسند نبوت
مشهود ضمیر بنیاد تویرادیمان زمان و منظور نظر انوار احباب
تصفیه و تبیان و محجر خلوت کند خیال ارباب تلفیق و بیان بوده
و هست و خواهد بود که همواره رفتار فلک دوارانیت و شیره سپهر
در جفا پایدار چنین که بانا بخردان ناموار یار و باخرد سندان هو شیار
کیز سپارد و در کبروی سخت رفتار و بدین ترانه در گفتار

بیت

* فلک مردم نادان دهد زمام مراد *

* تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس *

ایرادر هر عهد و آوان که یکی از دانشوران و نامه نگاران
که با خامه و نامه یار آیند و خشنی عروسان جمله خیال را بغازه
گونگون یار آیند و لوح و شان گردک اندیشه را به لالی بنان
بانواخ علی و حلل بکنز لک خامه و غازه آمد بر جبین چین نامه پیرانید

سگرددون دون پرورده آن پنگلی عروسان هر هفت کرده را چون قوی
زفته جاموسان در نظر انبای زمان جاوه گر اید تا نکارنده را پزمان
سرو خون در ساغر نماید چنانچه نزنند بختی فردوسی طوسی سلطان محمود

ارسلان را که صائب ولایت خدای جان و جهان بود بران
داشت که انکار حب و نسب کیان نماید و حکیم را ساغر مسخر می

و مایوسی پیامید کما قال **بیت**

* مرا گفت خسر و که بود است و گوی *

* همان را ستم و طوس و گو در زو نیو *

* چه اندر تبارش بزرگی نه بود *

* نیار است نام بزرگان ستود *

و نیز احوال ظهیرالدین قاریابی بران حاکی است که بدین استوده
بیان در مدح قزل ارسلان معروضه اران بدم پلار کرده بران ۱۰۰۰۰۰

بیت

* نه کسی فلک نهد اندیشه زیر پای *

* تابو سه بر رکاب قزل ارسلان دهر *

تبان این مقال بر احتساب قال مشهور که قزل ارسلان
رایکنا از دیگر پای کوتاه بودی چون آهنگ سوار
نمودی که کسی نهاد ندی تا نخست بر کسی طریق قیام

پیرو دی پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
 هنگام عرض قصیده گوید دید کینه در سبهر آرسیده بود و ارسلان
 قصیده را نیکو پسند نمود و به مستقنای کرم جلی حکم بجایزه زیاده فرمود
 که فلانک کینه در چشم از غم و دگی کز شو و بظهور قوی کمان کین
 ظاهر برزه نمود غما زیر ابرداخت و نقش خیال خانه سلطان ساخت
 که چون چندین جایزه سلطان در حق بجای نویسد بدین باجی عطا فرمود
 آیا در حق مداحان پت اکرام خواهند فرمود چه مرادش این
 بود که سلطان لنگ است و ازین نادانی تا ابد بر دودمان ارسلان بیان
 ننگ بنای علی را ای الغماز و فلانک شجده باز ظهیر بنی نظیر را
 سر و ساران بباد اگر چه هر دو سلطان را بری جزید نامی نداد
 این ناقل از بازی فلانک غافل مدت چند سال دست اشتغال
 از هر اشتغال کوتاه ساخت و پای تر حال از طی مرحله پرداخت
 و خامه و نامه و آیه را یار و مددگار و پرستار خود ساخت و
 مناسب حال بر باب امید واری این اشعار می نواخت *
 « بیت » همان نامه نامور چین من * همان خامه آهوی مشکین من *
 « بدان دشت مردم گرایم همی * غزل بر غزالش سمرایم همی *
 مدتی در باب و اربابانهای زیرو نغمه های زار خامه و اتالیف
 و ادایات کار بود و تفلیق اخبار و احادیث و بیان احکام مال

وادیان کردار زمانی دیر یاز و هنگامی دراز در شمع علوم
والف فون قامت خیزان سارم چنگ و ارغمید و ددل
در سینه ام از زحمت تالیف و تلیق از غنون کردار نالیه
استخوان در پیکرم مانند مزمار جفت نغمه زیر و یار ناله زار
سینه ام از صدمت تحریر و آیات و آسمان خروشید
و تکرار این بیت مناسب حال خود هماره می گوشتید و بیت

« نصیب من همه رنج و جهان پرازشادی »

« تبارک الله گوئی مگر دلت سوزم »

القصه بدین حال روزگاری بسر بردم و خون دل از قفسه دیده
بر صفحه عارض فشردم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی در غر
نکته دانی مرا رباب خرد را بار معانی بر آوردم ناله ان فلکی
را بضاعت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مهمات و
اکفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام
حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تلیق کمالی مالا کلام
و اصل بمصداق

زمان الجوی لما تمطی بصلی * فار و فاعبنا و انما بکلکلی »
با خود گفتم لختی خامه را از رانش آسایشی باید و چه
نامه را از تکرارش آسایشی شاید و کج و دماغ را که از دود

ز عمت اندیشه تیره گشته پراغ راحت و آسودگی باید نهاد و
 گزد کلفت و غبار مختش بکنه استراحت ستر و روزی چند
 با سودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیادری خامه در سخن
 نامه از ذرر غرر بهانی مالک چندین گنج روان و کنز شایگانی
 هرگاه عقدی از دراری کنونی تار بزم شردی گردون
 تخت فیروز بخت نهایی چندان سیم و زر پیر یابی که عزای پری
 سار در مدح محمود سهرانی

نظم

* بس ای ملک که نه لولو فرو ختم بسالم *

* بس ای ملک که نه گوهر فرو ختم بجوال *

* بس ای ملک که نه گوگرد سرخ گشت مستخن *

* نه کیما است کز و میچکس ندید مثال *

* بس ای ملک که دودست ترا بگاه عطا *

* نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *

* بس ای ملک که نه در جای حرف شکر بماند *

* موا ببرد و جهمان بر صحیفه اعمال *

پس بدین خام اندیشه چندی بکنج اسایش آسود و آرامش
 پیشه نمود و گرد مالال بود و نه بود از آینه خاطر زد و در راه گوی
 راحت پایود تا خواسته ناخواسته هر مکنونی خواسته از زر تار زیز

و از چیز و ناپیز از سفال تایشیز جبر او قهر او تا او امرا هر مصر و دست
 و دست اشطرا را برقه افلاس معطوف و مستبان را دست
 خواستاری در از و پای امیر و اوی یک تاز با خود گفتیم تا چندت
 لبش و درنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ بر نیز
 و طرح برنگی بساز و رنگ نوانی بریز بر غاستم و فند عزم
 ارا سستم و تنی چند از ختنی شاهدان شهر بند خیال که انجیالی خطا
 در جمله نامه بنمازه گری آمده آراسته و هر هفت اندیشه
 پیراسته بودم تمیز بین و یار خود نمودم و راه کاخ هر میر
 و وزیر پمودم و هماره در مدایج اکارا و کار خود می سرودم و دیدت

* تا چه کاین این عروسان را که من بستم جهیز *

* تا که خوان این نکو یانرا که من کردم نثار *

* مویشانرا از در معنی مرصع موی بند *

* گوش شان را از زر فکرت مکلل گو شوار *

بر در کاخ مرا میر و شیب قصه هر وزیر که این ترانه بنیاد نهادم
 و سر این قصه کشادم حاجب بارم نهاد و داد و داد و سوال
 کشاد که آن در خور بزم میر چه هدیه زیباداری که بنا چندین شود
 و شغبیاری گفتم شاهدان کو اعیان اب معانی دارم
 که میر را بار معانی سپارم و بدین و سیاه پابا و ج عزت فرا

گذازم گفت شگفت نادانی و سخت آشفته حیران میرمار را
 با عروشان معانی و شاید آن چنین نکته دانی چه کار و که ام شمار مرا پندار
 آنکه اولی لعبتان مغنی یا شراب ناب مغانی میر را بار مغانی آورده
 اگر انیت بسم الله بیا و بیا تا تراد در حضر تش حاضر سازم
 و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز قلک
 تازم و رنه رود و که نه مرد این سرانی نه درین حضرتت بار
 و نه این بیهوده بتاعت راهیچ مطاع درین مهاکت خریدار
 القصه هر چه بردر سیران و وزیران جهان پویان گردیدم جز این
 سخن موکه جوابی بمجد و نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین
 نوا سترخم گردیدم

بیت

* هنرنمی خرد ایام و غیر ازینم نیست *

* کجاردوم به تجارت بدین کنس و متاع *

مدتی نیز مغموم و ماول در زایه نحول *

ع *

* کفی زیر زخ کفی بر آرنک *

همیگفتم روزگار انا چندت مردم فروزی کار سپهر اتا کیت
 سبب سوزی کردار آخردست مهری بر سردر دیشی
 گذازم در هم زخمی دل ریشی بیارنه سپهرم بدستیاری
 پافراپیش گذاشت و نه روزگار پامردی قدمی برداشت

چون خانه را تهی از خواسته و بازار کالای کمال کاسته دیدم با خامه
و نامه بدین ترانه معاتب و مخاطب شدم

نظم

* ای خامه زنگی صفت ای ساکن پویا *

* ای نامه رومی سلب ای خامش گویا *

* ای بام و صالم ز تو جو ر شب دیبجور *

* و ای شام اسیدم ز تو جفت شب یلدا *

* گفتم ز تو ام میر بهر میناس و محفل *

* گفتم ز تو ام شیر بهر پانه و بیدا *

* میری شد و ماندم ز تو شهر و زه بر زن *

* شیری شد و گشتم ز تو چون ربه مویا *

* گفتم تو کنی دست گشتم کا کل غلمان *

* گفتم تو کنی دست خوشم طره حورا *

* اینجا تو ام گشتی خود مار دم آهنج *

* اینجا تو ام گشتی خود دیو دم افسا *

همان مرا بکار برب و لب از شکو و پر تمغ کینه دار در

سار کوشید و نامه نهاد و در فروشید متفق اللفظ فواره

شکایتستان جوشید که سالها بهر ای و هر ازیت کوشیدیم

بنا که بیاریت بردم و چین عارض کسوت عباسیان پوشیدیم

از تو مارا چه یاری رسید و کد امی پایم روی پدید آمد که دید که
ایک ز می مادت طلبت فراز است و زیان شغفت
در ازایا زیادت فراموش شد و فراموشیت فراموش
که روزگار در از و سالیان دیر یاز

بیدستی

* شبان تاگاه صبح آتشین دم *

* سحر تا وقت شام اینین دل *

خفت را که بنگی بر میان بستیم و تن و جان بر قبه طاعت
بستیم در شت یاریت نگستیم جز سیه روی و تیر در و زاری
نقد حاصل ما را از یاریت چه نام و جنس و اصل ما را
دوستداریت کرام

بیدستی

* بشیر از آنکه بشدین و دانش از دستم *

* بیابگو که از عشقت چه طرف بر بستم *

ایک بازگله آغاز داری و در باب شکایت ساز

بیدستی

* بر و هر چه میباید ست پیش گیر *

* سر مانداری سر خویش گیر *

چون خامه برادر یاری ناپایدار دیدم و نامه را در و قادری
نااستوار و در و را کله گندار و شکوه سپار چون مار گزیده
بر خود پیچیده آه سر و جرت از درون پر در دست کشیدم
و صبر و مانه و مایوسانه بر کشته بینا عمل و عمر رفته بها طال خود خندیدم
و برین ابیاسب ظهیر ترنم گردیدم

نظم

* مرا ز دست هنرهای خویش تن فریاد *

* که هر یکی بدگر گوید و ارم ناشاد *

* بزرگتر از هنر در عراق عیب نیست *

* مرا بکوی که این عیب بر تو از چه فساد *

* مرا چو از هنر خویش نیست پند آن بخت *

* تو خواهی دید این لید را در بغداد *

* تشنه‌ی که من از فتنی در جهان دیدم *

* همان بهمان بد را به وسیلی است *

* به پیش هر که زمین باد می‌کنم اثر می *

* نمی‌کنم پس از آن تا تو از من یاد *

* بهین کلامی که از و بشنود مرا ایستاد *

* که نزد خوانم خود را و همه را از یاد *

* گهی لشکر خرم از شعله‌ی رنج را دور *

* گهی خطا سب کنم مست سفا را در یاد *

* هزار دامن گوهر ثمارشان که در دم *

* که می‌کس شبها در کنار من نه خواب *

* درین زمانه‌ی جو فریاد رس نمی‌بینم *

* مرا رسد که رسا نم بر آسمان فریاد *

القصد بهر سبب صورت حال مصداق این اشعار

و زانو به پیکرم در و سه پشت با شکر *

* گوئی که شارب سیرتیم و مار بیکرم *
 تن یار در دوزخ بود و لب بخت آه و نفیر و بیکر از اشعار الهیه
 تا بامدادان که خرو سس سحر آغاز پر کو قن نهاد و بانگ
 الله الله در داد و نوذن بشهادت لاله الله لب کشاد
 برخاستم و کمر بندگی بر میان جان بستم مرصع و زکانه را در و خانه
 که ارم و دید در اباستغفار و اعتراف از انانیت اشک
 فشار می دادم چنان گریستم که گدای در کمر دایب سر شک
 مایه بستم تا به صدق اقبال بهور است حال گردد بد
 نظم

* در غمت در سحر سحر می خراشیده شد *

* سجدۀ ناله از شکش به پر آب منور *

* در میان کمریه خواشانش در راه بود *

* دید در خواب او که پیری را نمود *

* گفت ای شبهه مزده حاجت رواست *

* که نگرایی آید ست فریاد از ماست *

* هر که آید از حکیم عاذق است *

* در خانه قش و ان کو امین صادق است *

* در عالم بخش سحر و نامطلق را به بین *

* در مزاجش قدر است حق را به بین *

ظاهر است را از اندیشه چون و چرا به پرداز و داغ را از فکر
 بود و نابود تهی ساز که فردا از سبیلان سیاح که دار حکمی

و قلاطون شکار طبعی بیالیت که آید و زمان غمناخت سر
آید و شاهد شادی بنما و تکند و خیالت در آید ، قطعه *

* در رای و زمین جو مهر بر تو افکن *

* در خوی گزین جو عنبر و چون آید *

* در عرصه کین چو دشت آرد قارون *

* گفتم نامش گفتم که تارن تارن *

* در اینستم از جای پنهان کرم که دامنم موشت از شاد بزم سر
از پانزده ناختم نخست خداوند شش جهت راهت کمرت
سبزه پرداختم و کوتاهی زمان غمان را تنه است شاگرد
ا. اسناختم چه دانستم که این از رویای صادق و اشعه باذقه
احد سر سرمد است چه آن والا جا به بند ش پناه یعنی بناسب
فیضاب هنری تار نسس صاحب بها در مر مرا عربی قدیم
پرورنده قویم و کرم کریم بود قوت خیالی بر صدق رو یا افزود
و قوت فکریه بفال میمون از مثنوی مولوی معنوی این بیت او افزود

بیت

* در ای را کار و دم در کرم حاجت خود به که باز انجا بزم *

رضه تشب را از سر بجای پایویه و آسنا تشب را ابلاب آسنا
بود که گریه چو خداوندان بنده نوازم نوا دید و به نیکی
در سید صورت ما جری الی المقطع من المجد الی الختام
بایدی انشد و نوحه هم بهر ابلاغ فردم مرا فرمود آید و به ششم

که الحمد لله کارت بکام است و ده ام عشرت در جام

* ع * مرده ای دل که سبیا نفسی می آید *

سیا و یک الی جبل شامخ یصبرک من الماء والی سدره عاقبه

یجرک من البلاء ادکک بصدر وجهه کالبدر اذا بدی وظفه

کاشک من فی وسط الضحی و کف کاس سنباب اذا امطر و ابدی

و قلبه کالبدر اذا توج و تملا عنده دوا و اکره و انا و سیاته

شفا ک گفتش * ع * دیدم همه را و آرزو دم همه را *

ای شی تقول و ممن تقول و لمن تقول

بیت

* همه شاهند لیکن شاه شطرنج * همه ما هند لیکن ماه بر کار *

گفت دل قوی دار و خاطر میازار که خلافت دیده است و بر عکس

شنیده ات اینجا امیر است با شمی نسب دبیر است عطار و حسب

بیت

* کریم یقصر الطرف فضل حیا * و یرنو و اطراف الراح دوام *

ماکی فطرت فالکی شیت برکی خصالت جعفری ملت غلوی

علوت احمدی دانش حیدری چاشن که مروی باشن

قیصری سگاشن مهر ضمیر قمری دبیر مشتری سیر

بیت

* ملک علو عطار دعوام و مهر عطا *

* شراک رمر اسد حمایه و همار علم *

بنا به عالمی متعالی نواسبت مستقیم المملکت شمسین الله و که فریدون
جاده سید منصوره علی خان بهادر نصرت جنگ که فرات است صاحب
جودش بزرگ گرا خطار است و امواج بحر دل را دشت طاعت زن
بخار اسیر دست ادیب و ادیبی است از سبب ادیبان را
باب که شمس مقصد آمال و دانشمندان را ذیل مکر متشخص
مار سب مرید و در اچنان چو یار است که انبیای طاعت را در طلب
خردمندان پسندان پویا است که تشنه زلال که شر را طبع که شمس
بنو ای سایل پنهان مایل که بینو ابد ز در اجماع لطیفش بخردی
سختن را بد انسان طالب که مست سحر شاد زهر بار بد
خفا کرد اینک قد شادمانی بر فراز و فروت شمس را در بحر ظلمات
انداز و عنوان نامه است بدان نام سامی و طبع اساز و بدان اسم
کرامی با پخته تا تار آنها ز فیم الف و ز با تا ملی و غیره کلام آن امیر که میر
را اسمع اصغابذیر فتم و گرد اند و ه از آینه خمیر و فتم خام را که فتم
که آن روز یار است و نامه را بر که فتم که همین زمان در قاری است
و فتم را سر و دم که هله هنام و مشبواری است

و غیره

و در نظام و غیره نامه ای به ایلی

و که یار تیان بر سیم لایح ابرم بانی

تای یار می و چه و و کلام می کنید بو که شمس و فتم بر سر آید و روز

تای می و در هر نامه بنده و اید فرمودن آن و الا تار خط طاعت را

پرکار و اردو رکاز طبع افسرده نیز افسرده گئی از دست داد
و خامه و آمد را قدم یاری پیش نهاد و این قصیده در مدح
جناب عالی ستعالی از بهاء دقایق عیروشان نامه را هم شمع و از
پیش رو با شمع و خا و ستارگان ظلمتگاه و فائز و آفتابی پر نور
و پرتو امید که قبول خالری بهیاستظار باد « قصیده »

دلیم را تاب و تب زان روی تابان	تمم را پیچ و خم زن زلف پیچان
نه تن حسن پاره و در موج اشک	نه دل خوانی از دید به امان
سنبری دارم چو چشم یار سمرست	دلی مانند زلف او پریشان
فرا از مهر و پیشش مار ضحاک	تشیب مار زلفش مهر رخشان
بگر دماه نخشب مار سشکین	زخوی بر ماه نخشب و تشبستان
ز چشمش سمر و ز داهوی تاتار	ز لعلش عیو و ز کان بد رخشان
حبیب ساینه بران روی صنم سا	بر همن زادگان زلف و مرغان
ذوقن چه یوسف افسر بر آرد	دو صد یوسف ز کنعان زنده ان
مراقوت روان از آن دو یا قوت	مراد از روی جان در آن دو مرجان
الایا کافر ز نادر طره	الایا برق دین طوفان ایمان
الایا برده و دل به بریده پیوند	الایا خسته جان بر شکسته پیمان
الایا در خم زلفان کافر	سلسل کرده دایمی مسلمان
الایا غارت دایم باغ	الایا آفت جانها به بحر ان
دم آموزنده غزلان بشوخی	جگر سو زنده عاشق ز صحران
از روی زنده کافر	نمیدانم زنده و دور ان

جهان دوار گزین هوشتنگ باهنگ
 فریدون جایلی - نصور علی خان
 سکنه رخشستر برست اورنگ
 فریدون قطرقی برصد رودیوان
 شود چون پره زن در مغرض دید
 فشارد چون دوران بر پشت یکران
 بساید برز پیل از گاو سه گرز
 بدرد هر دم شیر از گاو و ندان
 دمان برقی است برق فاذم رخس
 چنان سعه دست بر آهنگ ایوان
 کله دار دست زیب افزای اورنگ
 سینه دانه دست است آموزستان
 سخن سنجی چنون ناورده کیتی
 ادب مردی چنون نادیده کیهان
 بیسطی و قاید سس را شمار د
 بهنگام ادب طفلی و بیستان
 دشن مرز کرم را بنجر ز غار
 کفش است عملی را ابرستان
 چنان مایل ابر آوای سایل
 که بر آسب گواران مرد عطشان
 ستانه در گهش اورنگ بقیس
 کینه بخشش ملک سایمان
 بدرد تیراه خفمان افلاک
 بساید گرزاد سادان سندان
 غریب و کوس او چون گاه غوما
 نوره شد منیم او چون روز سیمان
 بدرد زهره طینش را در امعا
 بارز و شیر را در بیش عشقوان
 چنان نورم دل از شهره و آوا
 که از تنه و زنگان و شب بارستان
 دمان مشتاقی به دیو زه کریمه
 که خیزد شک به بار زه باران
 امانت به این طره و طارم
 بهار دایره و این رعد غران
 ز این به تو انباشد سمر شمار
 ز رعد تو سپ تو به نوا دنان

فهرس تفصیلی مفتاح الرشاد

مقصد اول در تقویم سنین و شهور و زمانه ایام و شاعات

۱۱ و ما یضا هیاهو در آن چهار مطلب است

۱۱ مطلب اول در تقویم شهور و سنین شمسی

۱۲ طریقه معرفت سال کبیسه از بسیطه

۱۳ سال عیسائی و رومی

جدول شهور و رومی و انگیزی با تعداد ایام

و تعیین فصول ۱۶

اصطلاح عرب در فصول ۱۶

سال قبطی ۱۷

سال یزدجردی که فرس قدیم است ۱۸

سال فرس جدید مختصره نصیر طوسی ۱۸

سال جلالی ۱۹

سال الهی ۲۰

جدول شهور فارسی و قبطی و هندی سنکرات

بانامهای بروج در زبان عربی و انگیزی و هندی

(ب)

- ۲۲ و تعدا و ایام شهور
- ۲۳ مصطلح فارسیان در اسمهای روزهای شهور
- ۲۴ ادوار و ازده گانه ترکان
- ۲۵ مطالب دوم در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری
- ۲۶ مصطلح اهل شش رخ
- ۲۷ در سنین قمری هم سیطره و کبیسه امت که
- ۲۸ باعتبار قران میگیرند
- ۲۹ معنی ماههای عراق
- ۳۰ دیدن اشیا و وقت رویت مهال و اندی آن
- ۳۱ قواعد بر آوردان غریب ماه
- ۳۲ در اهل اسلام بی رویت مهال غریب محسوب نشود
- ۳۳ سال جلوس بادشاه و ملی
- ۳۴ سال جلوس بادشاه ادویه
- ۳۵ منازل قمر
- ۳۶ اهل هند منازل قمر را بیست و چهار
- ۳۷ عربان منازل قمر را بنظر قیاس شمسی در آن بانوا
- ۳۸ نسبیه کنند
- ۳۹ در بیان شبانه روزهای ماه هشتم از خانه ساعات
- ۴۰ در بیان ساعات

(ج)

- و متعلقات آن ۴۰
- جدول طالع و غروب باختلاف ازمه و امکنه ۴۲
- جدول تاریخهای مساوات روز و شب و کوته و دراز آن با مقدار آن در ازمه و امکنه مختلفه ۴۲
- ماهیت عرض البلاد ۴۴
- جدول عرض البلاد و طول البلاد ۴۵
- اجزای ششانه روز از ساعات دیگره ۴۶
- ماهیت گهریال و کیفیت استعمال آن ۴۶
- ماهیت گهری و فرنگی و کیفیت استعمال آن ۵۰
- کیفیت استعمال گهریال بر جهازات ۵۲
- کیفیت و ماهیت ایام هفته ۵۳
- جدول ایام هفته بزبان عربی و فارسی و اردو و هندی و انگریزی با اسمهای کواکب منتسب الیه ۵۴
- مطلب چهارم در تحقیق و تعیین زمانه و سال و ماه و تقسیم آیین موافق حرکات یومی فیرین بطریق شاستر و جو تشن اهل هند ۵۷
- بیان جگهای مصطلح هندو ۵۷

(و)

حقیقت ماه لوند و لما س ۶۱

سبب و ساکما ۶۲

سال بنگله و دلاپی و فصلی بگری ۶۳

است ۶۴

ابتدای ماههای هندی ۶۵

ماهیت تنه و غیره ۶۶

اسمای پنجهتر ۶۷

ماهیت و اسمای جوگ ۶۸

در بیان سعد و خمس و ماهیت آن و در آن سه مقصد دوم

مطلب است ۶۸

مطلب اول در کلام کلی در باب سعد و خمس عقلا

و نقل ۶۸

تفائل نمودن پیغمبر و علی الیه علیه و سلام ۷۲

احادیث که در باب سعد و خمس و تفائل و تطهیر

دارد شده ۷۵

مطلب دوم در اختیارات ایام منقول از کتب اهل اسلام

و در آن دو فصل است ۸۳

فصل اول در اختیارات منقول از کتب اهل سنت

و حما عت ۸۳

ماهیت قمر در عقرب و نحوست آن ۸۵

احقر از از محاذات رجال الغیب ۸۸

دایره رجال الغیب و جوگنی و دسامول ۸۹

ماهیت رجال الغیب و قطب و غوث و ابدال و

یغیر هم کردین عالم ظاهر از عالم باطن متصرف اند ۹۰

مجموعات ایام و مذمومات آن ... ۹۳

در اختیارات منقول از کتب امامیه ۱۰۰

مجموعات ایام و مذمومات آن بر وایت

از جعفر صادق علیه السلام و شامان قارسی

رضی الله عنه ۱۰۱

ایضا مجموعات و مذمومات ایام بر وایت

دیگر از صادق علیه السلام ... ۱۱۱

دعای دفع شر مذمومات ایام منقول از

۴وی علیه السلام ۱۱۵

دعای دیگر ۱۱۶

و دوازده حصص شبانه روز منسوب بایمه

اشنا عشر ۱۱۷

فصل دوم

- در میان سه روز خنس در هر ماه ۱۱۱
- سعد و خنس ایام درست‌ه‌ور فارسی ۱۱۲
- منقول از انبیر دوسه ۱۲۰
- اختیارات ایام هفت ۱۲۰
- اختیارات ترویج و با استرت ۱۲۳
- اختیارات ستر ۱۲۲
- اختیارات ابتدای امور ۱۲۴
- اختیارات قطع ثوب ۱۲۵
- اختیارات استتاره ۱۲۶
- مطلب سیوم در اختیارات علم یقین نجوم ۱۲۷
- اختیارات وقت بودن قمر در برج ۱۲۷
- اختیارات میزان بابت تاریخهای شهر ۱۲۸
- فارسیه ۱۲۹
- اختیارات پنجم ۱۳۲
- اختیارات قته ۱۳۳
- اختیارات ایام هفتم ۱۳۴
- اختیارات سموت چند ماه ۱۳۴
- اختیارات چهار ۱۳۵

باریلا و کال بیلا	۱۳۶
ذیل	در زجریات و تفاللات ۱۳۶
مقصد سیم	در شرایع و عبادات اهل اسلام و درین مقصد جمله مباحث موافق اجتهاد ایراد بر اهل سنت و جماعت و هم موافق مذهب امامیه مرقوم شده و در آن یک مقدمه و شش مطلب است ۱۳۳
مقدمه	در ذکر ماهیت اسلام ۱۴۳
مطلب اول	در عقاید اهل اسلام ۱۵۱
مطلب دوم	در عبادات اهل اسلام و در آن پنج فصل است ۱۵۷
فصل اول	در طهارت و در آن هشت بحث است ۱۵۹
بحث اول	در اعیان نجسه ۱۶۰
بحث دوم	در جنابت ۱۶۴
بحث سیم	در حیض و نفاس ۱۶۵
بحث چهارم	در کیفیت غسل ۱۶۸
بحث پنجم	در موجبات وضو و کیفیت آن ۱۷۱
بحث ششم	در احکام آب ۱۷۷

(ح)

۱۷۹	در احکام تیمم	بحث هفتم
۱۸۳	در احکام مسج بر موز	بحث هشتم
۱۸۴	در ادوات صاوة	فصل دوم
		جدول شمس و صبح صادق با اعتبار ساعات و	
۱۸۶	از سنه و امانه مختلفه	
		دایره هند بر جهت دریافت نصف النهار وقت	
۱۹۲	زوال	
۱۹۲	در صاوات فریضه	فصل سوم
۱۹۲	فرايض یومی	
۱۹۳	نماز جمعه	
۱۹۷	نماز جنازه	
۲۰۱	احکام میت	
۲۰۳	احکام شهید	
۲۰۵	احکام میت بر طریق امانیه	
۲۰۶	نماز وتر	
۲۰۷	نماز عیدین	
۲۱۲	صدقه الفطر	
۲۱۳	قربانی عید الاضحیه	

(ط)

۲۱۴	تکبیرات تشریق
۲۱۵	مطاب چهارم در نمازهای سنو نو مستحب
۲۱۵	سنن قبل و بعد فرايض یوسفیه
۲۱۷	نماز تراویح
۲۱۸	نماز اشراق
۲۱۸	نماز ششی
۲۱۸	نماز تهجد
۲۱۸	تحیة المسجد
۲۱۸	تحیة الوضوء
۲۱۹	صاوة الحاجات
۲۲۱	صاوة التبیح
۲۲۲	صاوة الرغایب
۲۲۲	نماز کسوف
۲۲۳	نماز خسوف
۲۲۴	نماز اخاویف و احوال الارضی و سماوی
۲۲۴	نماز استسقا
۲۲۶	نماز استناره
				طرق استناره دیگر که از ان در خواب بر مطلوب

(ی)

خود اگاه کرده شود	۲۲۷	
طریق استناده موافق مذہب امامیه	۲۲۸	
در صورت ادای صلوة و در این بخش		فصل پنجم
و یکذیل و یک تنی است	۲۲۹	
در شرایط نماز	۲۳۰	بحث اول
اذان و اقامت	۲۳۰	
جماعت	۲۳۳	
نماز سبق	۲۳۴	
در فرایض نماز	۲۳۵	بحث دوم
در واجبات نماز مخصوص نذر و سبائی	۲۳۶	بحث سیم
در بیان مسائل سه و و شک	۲۳۷	ذیل
در استتمای نماز	۲۳۸	بحث چهارم
در طریق نماز خواندن و صورت آن با تلمیذات		بحث پنجم
و مستحبات	۲۴۱	
در مکروهات و فسادات نماز	۲۴۱	بحث ششم
در خفای کسب نماز و نماز است	۲۴۳	تنبیه
در اوراد و ادعیه	۲۴۳	مطلب سیم
ماهیت و ما	۲۴۴	

(یا)

عالم را ااختلاف است در آنکه دعا کردن بهتر

است یا ناکردن ۳۸۵

احتیاج کسی که مانیکه دعا کردن نزد آنها بهتر است ۳۸۵

احتیاج کسی که مانیکه دعا ناکردن بهتر است نزد آنها ۳۸۶

در بیان از سنه تا مکنه دعا ۳۸۸

وصل

در شش ایضا اجابت دعا و سبب وصل

تاخیر اجابت ۳۹۲

ذکر اسم اعظم ۳۹۶

سید الاستخار ۳۹۷

دعای حضرت امام حسن رضی الله عنه برای

بر آمدن حاجات ۳۰۱

دعای حضرت آدم علیه اسلام برای توسیع

رزق ۳۰۴

دعای مروی از انس این مالک برای انس

از مخاوف و اشعار ۳۰۳

در محرب برای امن از خوف ۳۰۳

در محرب جهت هلاکی دشمن و حفظ

از شر او ۳۰۳

(ایب)

- حرز مجرب برای دفع وحشت و خوف و رعب
 ۳۰۳
 و دشمن و قرض
 در و دهفته برای هر مشکلی که پیش آید ۳۰۴
 طریق خواندن بسم الله جهت اجابت دعا ۳۰۵
 تریاق مجرب جهت اجابت دعا ۳۰۶
 طریق ختم خوابگان ۳۰۷
 طریق ختم خوابگان دیگر ۳۰۸
 حرز برای خلاصی از زنج و بلا
 مسحور کردن لبید این اعظم یهودی رسول الله صلی الله
 و سلم را و حرز نجات از آن بلیه ۳۰۹
 جواز افسون بکلام خدا در رسول و عدم جواز
 بشیر آن ۳۱۰
 افسون دفع سهم عقرب و غیره ۳۱۱
 افسون نظم بد که بر انسان رسیده باشد ۳۱۲
 افسون نظم بد که بر دایه رسیده باشد ۳۱۳
 افسون دور کردن جن ۳۱۴
 افسون برای معنوه ۳۱۵
 افسون دیگر برای اعقاب گزیده ۳۱۶

- آن حضرت را صلی الله علیه و سلم عقرب در نماز
نیش زد ۳۱۰
- افسون کسیکه در آتش سوخته باشد ... ۳۱۱
- افسون کسیکه بول او بند شده باشد ... ۳۱۱
- آیات شفا ۳۱۱
- شرایط جواز رقیه ۳۱۲
- دعای دفع شر بر سلطان جابر و مرد زنگراه و جمله
مصایب و شداید و نوازل که اسرع در اجابت
است ۳۱۲
- عمل برای دیدن خواب چاره 'مهم' لاعلاج را ۳۱۴
- عمل برای برآوردن حاجات نوشته بدریا اندازد ۳۱۴
- حرز برای محافظت از مضار و ... ۳۱۴
- قایده خواندن هفتاد هزار بار کلمه طیبه ... ۳۱۴
- هر که روز عاشوره این دعا بخواند در آن سال نمیرد ۳۱۵
- روز عاشوره این مناجات بر نیستی که بخواند
بکفایت رسد ۳۱۶
- مناجات دیگر ۳۱۶
- عمل دفع شر روز چهارشنبه آخر ماه صفر ۳۱۶

- دعای بر آمدن حاجات و دفع کرب و مصیبت
 ۳۱۷
 و پنج
 طریق دیدن در خواست امریکه خواسته باشد ۳۱۷
 عمل برای خلاصی محبوس ۳۱۹
 ناله بطنه بر کوه در آتش مزاج و مشامت ۳۱۹
 عمل برای دفع صوبت در دوزخ ۳۱۹
 عمل برای عطش و تالیف قلوب و محبت ۳۲۰
 عمل برای دفع اعداء و قول از خواسته غلام تقدس بند
 قدس سره ۳۲۱
 عمل برای حب ۳۲۱
 طریق بدایع مجرب برای حصول مطلوب ۳۲۱
 فایده طریق تکسیر عدد و موفقی ۳۲۳
 طریق تکسیر دیگر که قلم مایه آن عمل کرده اند ۳۲۳
 عمل که برای دفع شر اعدا و غیره بسیار است ۳۲۴
 عمل که بر بی ثقلان اعدا و هلاکت آنها شریف
 است ۳۲۵
 عمل برای حفظ ظلت از و با ۳۲۶
 ادعیه و اعمال موافق مزاج و طب ۳۲۶

۳۲۷	ادعیه مادر جب	
۳۲۹	ادعیه و اوراد ماه شعبان	
۳۳۱	اعمال ادعیه ماه رمضان	
۳۳۲	در عبادت صوم	مطلب چهارم
۳۳۳	رویت هلال	
۳۳۴			در فرایض صوم و تفسیر است آن	فصل
۳۳۷			در وجوب است ولوازم افساد و ارفضا و کفار و غیره	فصل
۳۴۲	در استسمای صوم	فصل
			جدول دریافت و وقت کسر بحساب ساعت	
۳۴۲			فرنگی و غیره در ایام و بایدان مختلفه	
۳۴۲	اعتکاف و در رمضان	
۳۴۲	در زکوة و شرایط آن	مطلب پنجم
۳۴۵	فرایض زکوة	
۳۴۶			اصناف مشنگانه که زکوة بانها باید داده شود	
۳۴۷			کسانیکه زکوة بر آنها روا نیست	
۳۴۹			مالها نیکه زکوة بران واجب است	فصل
۳۴۹	زکوة از وسیم هر قسم که باشد	
۳۵۱			زکوة تعرض یعنی اسباب تجارت و خراشان	

زکوة الزعام سوايم	۳۵۲
زکوة زروع و انهار و غيره	۳۵۳
در بيان حسن منقش بند بامانیه	۳۵۷			ذیل
در حج بیت الله و زیارت عبات مالیات و				مطالب ششم
در ان چهار فصل است	۳۵۷	
در استایط و ارکان حج و عمره و فرایض				فصل اول
و انواع آن	۳۵۷	
در واجباتی که بهتر است آن قربانی لازم آید و				فصل دوم
مخطورات حج و عمره و آنچه بر آن واجب شود	۳۶۷			
در کیفیت حج کذا رون با ارکان و سنن				فصل سیوم
و اداب و بعضی از ادعیه	۳۸۰	
در زیارت روضه شبیر که رسول الله صلی الله علیه				فصل چهارم
و سلم و دیگر مشاهد	۳۹۸	
در شرفات و در ان چهار فصل است	۴۰۲			مقصد چهارم
در بیان حالات زراعت	۴۰۸			فصل اول
در سیر یقه نشاندن درخت انار	۴۱۰	قاعده
در سیر یقه پانسی دادن درخت انار	۴۱۳	
در بیان حالات درخت انار	۴۱۴	قاعده

۳۱۵	در نشانیدن قلم اشجار	قاصد
۳۱۹	در مجرای از حالات تجارت هند و ایران	فصل دوم
۳۲۵	در بیان حال تعیین مقادیر	فصل سیم
۳۲۷	بیان حال اعداد و شمار	
	نقشه اعداد ابان فارسی و عربی وارد و انگریزی	
	با ارقام هندی و انگریزی و سیاقی از یک	
۳۲۷	تایکصد	
۳۲۷	نقشه دوم اعداد از یکصد تا صد هزار	
	نقشه اعداد از شروع یک هزار تا منتهای	
	مراتب هندی و زبان فارسی و هندی و ارقام	
۳۳۰	هندی	
	نقشه طرز تحریر اجزای منون و آثار و اجزای رویه	
	از آنه و بانی و فلوس و اجزای فلوس از تنگه و دمرها	
۳۳۰	و غیره	
۳۳۲	حال و کیفیت وزن	
	نقشه تحویل اوزان مروجه دیار لکنو و غیره و اوزان	
	شرعی از یک برنج تا صاع و جازای و عراقی و جمله	
۳۳۲	اوزان که تحت آن است	
۳۳۲	اسمای سنگهای اوزان	

- کفایت اوزان طبیه ۲۲۳
- کفایت اوزان هندیه مروجیه بعضی بلاد ۲۳۳
- قاعده در تحویل و رهم شمال و شمال پد رهم ۲۴۲
- حال ششپاس بنمایش و ساعت از یک و دو و
 یال اسپ تا فراسوی که کرد و دو و یال و یاب و یال
 و ذراع و لته و غیر تحت آن مندرج به
 و مقدمه امریکی هم هندیه و هم انگریزی ۲۴۷
- فصل چهارم در بیان قاعده تعیین سمت قبله و بنای مسجد ۲۴۷
- نقشه بنای مسجد ۲۵۱

التماس

منحرفی نماد که مانده این مجموعه در و رای اعتدالیات و حسابات
 که از مسایل مسلمة قوم استخراج و استنباط نمود و کتاب
 مفصلا ذیل اندیشاوی مدارک جامع الاصول جامع کبیر مائیت
 من السنة ففی ایام السنة منفرک ماده ای قضاوی عالمگیری
 از کتب تفسیر و حدیث و فقه اهل سنت و جماعت و شرایع
 لوامع شرح من لایحضره المقلید زاد المعاد فقیه الغریب و روح
 و اقیه تفویم المحسنین فقیاهی مجتهد العظمی مذہب امامیه لکهنوی
 بجواب بعضی سوالات مستفید از کتب حدیث و فقه مذہب

ابامیه و ذرة التاج مفتاح العلوم کیمیای اسباب غریبا که به کیمیای
 باسلیقا مشهور است تفایس الفنون جامع بهادر خانی
 مصنفه جدید از ارباب بدیع فی علم الطبیعه و جغرافیای طبیعیّه در ریاضیه
 هر دو اخیر مصنفه جدید قاهره دارالانکبوت مایک مسموم مترجم
 از کتب فلسفی فراسین تبتیهات^{السنجین} در علم نجوم
 قاموس صراح بر آن قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتاب
 و الفنون ریاض رشک ریاض از مولانا و سیدنا و جونا
 اقصی القضاة قاضی محمد نجم الدین علمانیان بهادر طایب الله شراف
 و بعمل فی ریاض القدسی شواهد از کتب علوم دیگر و پرتسپیس
 تیبیل و یوز آتف کاوس و چند و الیوم از سیکانو پیدیا نیو
 ادیشی از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی هند تان
 جوتشی هان و شاید بعضی کتب دیگر باشند که نام آن در کتاب
 مذکور باشد و این وقت بنا طریقت پس آنچه در این مجموعه
 مذکور شد همباز این کتب است اگر برابر باب خود امری در آن
 محل تأمل در رک گرد و امید آنست که اول در این کتب
 ملاحظه فرمایند بعد از آن اگر زلتی و لنگر ششی از قلم این سر تا پای
 عبیر دریابند و بعضی و اصلاح گوشتند و بطعن و تنزخ و شند و اگر
 فایده و بردارند تحقیق را بدعای حیر یاد کنند که ان الله لا یضیع اجرا المحسنین

اور آکی خاص که بقدر قضای او طار آنها بکار آید در حرکات و
 نسکانات مودع شده که در ان یکی محتاج بدیگری نیست
 و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف
 تحیه و ثنا که هر جزیه از احکامش منطبق بر کلیات نظام
 عالم است می فرماید * الناس کاسنان المشط * یعنی انسان
 مثل دنداننه شانه است که هیچ فردی از ان بالا نفر او بدون اجتماع
 و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دنداننه شانه بالا نفر او اگر
 بکار دارند یا خود بشکنند یا از سرتیز خود ضرری رسانند و معین از
 خدمتی که برای آن مودع شده عاری و عاقل است همچنین
 حال شخص منفرد و انسان است که بجز حالت ترک و تجرد
 که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و ازین بحث
 خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتار و ساییدن باز ماند
 یا خود متضرر است یا بدیگر ضرری میرساند بالجمعه بلاغت
 این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلائی
 هو شمنند پوشیده نیست و وقت و مقام سمع تفصیل
 آن ندارد پس بر هر منعم علیه بهر نعمتی که باشد بهر دو برهان
 از عقل و شرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای
 شکر منعم حقیقی تصور کرده جهد و سعی کلی نماید و آنچه از قلیل
 و کثیر بدست دارد با یار و هر طب و یابسی که بخزانة حافظه

محفوظ است یا بقوت باصره در رک شده به ترویج و انتشار
در آرد و نفس اماره را که بمقتضای جمادیت از کسل طبیعی
نقصان بضاعت را حیل عمران از وضع ششی بر موضوع له
وامی نماید سائق و قاید باشد و این هیچ میر از محمد سیخ الدین
کا کوروی عفا الله عن سیناته از مدتی ثانیض و غایر بود که خود
سر تا پادام احتیاج گرفتار و به تلفح گرفتن از هر شای و عام
ناچار و هیچ گونه مایه و بساط ندارد که دیگری را محتاج خود اندر یا تلفح
رساند پس حال خود مانا بزمین است که دست و پایی سعی نمائید
قانع بر مساعی اغیار باشد بعد از فردان افکار و انظار بخاطر
گذشت که معاملات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اعم از اینکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیاست و خواه علقه بعبادات
دارد یا بمعاملات جمع کند و باین درجه عزم نهد مشکند ادبی کافه اناس
پیر از خواص و چه از عوام نماید و بقدر آنگهی خود آنگاه سازد
تا خواص را موجب تر کار و عوام را بابت عیش و انقیاد
و انتباه گردد و اصل مقصود اینست که هر کسیرا که بتبعیقتی بفهم
عبادت فارسی دارد در اکثر معاملات داور محتاج الیه خود از تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر یا در آن کسب سود و نفس محتاج
استفسار از دیگری نباشد و بدینیات هم در فرايض و واجبات
ضرورت مشالعه کتب کثیرا لم یختم که باعث کمال و مال می شود

رفع گردد و بقدر حاجت از آن حظی و بهره بردارد
 و چون این عزم از جانب مالک عزم ایم تصمیم یافت و در عز
 مقامین لطیفه در خرافت پاره های عبارات عنیفه خود جمع کرد
 آن مجموعه را به افتتاح الرشاد لکنوز مهمات المعاش و المعاد سیمی
 ساخت و بنا بر تذکار آیندگان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه
 بدین پنج از قلم بر آرد *

چون غامه ام مقاصد عالم و عمل نوشت
 هر گونه از مسایل مقل و دل نوشت
 از هر سال نظم فر و برد سر بفکر
 سر مایه گرانتر اهل دول نوشت

والان نشرع فی المقصود بهمة وعصمة من الله الکریم الودود و به التوفیق
 و بیده از مته التحقيق و هو با فاضلة العلوم علی من یشاء جدیر تحقیق
 * مقصد اول * در تقویم سال و مادی تحقیق از مانه ایام و ساعات
 و مایضایها و آن ستم است بر چهار مطالب * مطالب
 اول * در تقویم شهر و سنین شمسی دانستی است
 که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی
 شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر
 فلک خود که گردارض دارد مسافتی معین قطع کند بدین سان
 که نقطه را که از مغرب النهار گذشته بود باز بهمان نقطه عود

کند و گاهای متاخرین از اهل فرنگ که مروج سلسک قیفا شود پس
اند ساقی را گویند که بهمین پنج ارض بگردشی که بر فلک
نودگر دشمس دارد قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدر
است سیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و سال
اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدر این دوش دشمس
یازمین که در قطع بروج دوازده گانه اش بوده است هکلی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کرد و بنا بر جبر کبر
زمانه که از گردش روزمره گذشته اند و آن در هر
چهار سال تقریباً مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین
خود اصطلاحی جداگانه قرار داد در سنت رومی و عیسائی
سال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند
مثلاً هر یکی از سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ و ۱۸۴۸ عیسائی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انهار سالهای
بسیطه نام نهند بخلاف سال ۱۸۴۸ اگر آنرا سیصد و شصت
و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای یاد شباط از
سال رومی و ماه فبرویا یری از سال عیسائی مقدر است
یعنی بست و هشت و دزیک عدد دهران خواهند افزود و این
ماهها را درین سال بست و نه روز خواهند گرفت
و هلم جرا و همچو سال را سال کبیسه خوانند و طریقته معرّف است

سال کبیسه از بیشه آنست که در دستى که معرفت
آن از مشهور است منتهى سازند اگر زوج بر آید آن سال
کبیسه است و الا بیطه مثلا سال ۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسه ششمار خواهد شد بخلاف ۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بیطه خواهد بود و ظاهر دیگر
که او فوق بطابع باشد آنست که در سنوات را بر چهار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منقسم شد کبیسه است و الا بیطه
چنانکه از اشته مذکوره واضح میشود بعد از آن از حساب
معلوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می فرایند از آن
سبب سه ربع ساعت فاضل می افتد و مجموع این
کسر در فاصله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد سه
روز کامل می شود و لهذا قرار دادند که سال آخر هر قرن
را که مائیه کامل باشد نهمه قرن متوالیه با و حذف یافته شدن
ظاهر کبیسه در آن بیطه گیرند یعنی سیصد و شصت و پنج پیم
شمار کنند و فبره ایری از مسند عیسائی از سالها است داشت
روزه گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر مائیه چهارم را باز کبیسه
گیرند مثلا سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسه و همچنین ۲۱۰۰ و ۲۲۰۰ و

۱۲۳۰۰ از بساط و ۱۲۴۰۰ کبیسه و همام جدا و شروع سال
عیسائی از یکم جنوری است و آن روز را عیسائیان نوروز
گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا
و علیه السلام است که بسبت و پنجم دسمبر باشد و سال
روز هشت آن شروع نمایند و این اصطلاح جزیده عیسائیان
است و اصطلاح قدیم ایشان که هنوز در قوم گریک و قوم
رومن جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که
از زمانه سکندر بن فیاض رومی است از ایام
مهرجان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و
در یکی از کتب موفه حال قاهره دارالاطلانت
مصر که از زبان فرانس ترجمه شده است می نویسد
که ابتدای سال رومی بسبب دوازده سال بعد از ظهور
عیسی علیه السلام میگیرند پس در بنفورت این سال دیگر
باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را بدوازده
بخره موافق اعداد برج تقسیم می کنند و هر بخره را شهر
گویند پس مشهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی
حقیقی عبارت است از زمانه قیام آفتاب یکبار که
مدت مابین التحدیلین باشد و مقادیر آن در هر عصر

بسیار حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد و به تفاوت
 تقابیل لکن چون این تدریس موقوف است بر تخمین
 و شرح اوج و حقیقت که طولی می خواهد لهذا ابا الفیاض از آن
 قطع نظر کرده شد و شهر شمسی اصطلاحی آنست که هر
 شهر را بعد از تعیین بدون لحاظ زمانه تحویلی مقرر کنند پس
 شهر را اصطلاحی سنتی رومی و عیسائی که دایره اند و فقط
 تفرقه مابین آنها از الزام است معه تمداد ایام آنرا به
 ترتیب و تقابیل بایکدیگر با فصول اربع در جدول مفصلاً
 دیان مذکور می گردد و شهر عیسائی اگر چه در تمام فرنگستان
 بهمین اسم و مندرجه جدول مشهور اند لکن باختلاف
 لهجه و اصوات بنظر اختلاف اقوام و ولایات در آن
 اسما اختلافات اند و در جدول موافق لهجه انگریزان
 مرقوم شد که در هند و سیستان همین رایج است

از بین جدول معلوم خواهد شد
 که هفتاد و یک روز و یک روز
 است و چهار روز و
 یک و در سالهای بیست و
 بیست و هشتاد و نه و در
 سالهای کبیسه بیست و نه
 روز و نیز از آن واضح میشود
 که در شهر رتالیه یک و شهر
 مسی و یک و روز و یک و
 روز و یک و یک و یک و
 و جولائی که تموز و آبان است
 که آن هر دو روز و یک و روز
 اند و سوازی فبریه ایری که شبها
 است که نال آن گزشت و
 فصول اربع همی است که
 بتدریج ماهها در جدول
 مذکور شد و غریب در سال
 شش فصل قرار دهند اول را

شهر رومی	شهر انگریزی	تعداد ایام	فصول اربع
کانون ثانی	جانویه ایری	۳۱	شتاء
شباط	فبریه ایری	۲۸ یا ۲۹	ایضا
آذار	مارچ	۳۱	ربیع
نیرسان	اپریل	۳۰	ایضا
آپار	می	۳۱	ایضا
حزیران	جون	۳۰	صیف
تموز	جولائی	۳۱	ایضا
آب	اگسط	۳۱	ایضا
ایلول	سپتمبر	۳۰	خریف
تشرین اول	اکتوبر	۳۱	ایضا
تشرین ثانی	نومبر	۳۰	ایضا
کانون اول	دسمبر	۳۱	شتاء

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سنیوم را قیظ و چهارم را
 را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و
 ربیع اول آنست که در آن اشجار شکوفه دهند و ربیع
 ثانی آنست که در آن اشجار بار آورشوند و بعضی ثانی را ربیع
 اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که
 دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انضمام لفظ
 شهر گویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی
 و یکی از سالهای شمسی اصطلاحی قبطی بود که در عهد نخت نصر
 قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع
 سال گرفته هر شهر را برابر سی روز اعتبار کرده در
 آخر ماه دوازدهم پنجروز که مسمی بخمسه مسترقه است
 زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل
 شود و برای کسر بقیه که فریب ربیع یوم است معمول
 کردند که در سال پنجم تحویل حمل در دوم ماه اول بیگار فند
 که بتدریج بمبب تفاوت یکروز بعد هر چهار سال در
 شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل
 شد و در این زمان تحویل خمس باول ماه دوم اعتبار کرده شد
 و با وصف وقوع تفاوت کثیر برورده و در عقاید پس آنها

اعتنا باشد و نکر و ند تا اینکه در زمانه سکنه ر بن فیلتمس
و قوغ لغاوت بانمقه ار شد که تحویان تمل قریب به تحویان
سرطان اعتبار شد آن زمان از سطا طالیس شهور و
سنته رومی بکیفیتی که بالاگذاشت اختراع کرد و به تتبع
آن الهی فرنگستان هم شهور و سنین خود بهمان اصطلاح
مصطلح داشتند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از اواخر
قار سن است اصطلاح سنته بخت نهمی اختیار کردند
مگر باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سبطت
یاد شاه خود قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و همچنین که
در بمقابه سال قسطی رومی اختراع شد بهمان هیچ خواسته
نصیر الدین طوسی غایه المرتبه بمقابه فارسی قدیمی
اصطلاحی جداگانه قرار داد و ترتیب ده شهور آن در
شعری نظم نموده * است * لاوالالب و لالاش
مه است * لال کط و کط لال شهور کوتاه است * و برای تدارک
و جبر کمر بقیه بعد هر چهار سال ماه دوی را سنی و زده
میگرفت و مناط و ترتیب زیچ ایانی بر همین اصطلاح مقدم
شد انیست خلاصه آنچه یکی از مهره این فن و مولفهاست
خود که در سن زمانه متاخر نموده اند در ج فرموده و از این

واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه
 مسی و دوروزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه مسی و یکروزه
 و مشهور و متداول بین الناس خلافت آفت بلکه در
 اکثر مولقات اسلام نظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد
 ماه مسی و دوروزه است و تیر ماه مسی دیگر وزه و مصرع
 اول منظوم زکورا کثر جابین نهج دیده شد * ع * لا و لا بلا و
 لا لا شش است * و بنبر مویده آن قطعه مشهور دیگر است
 * قطعه * خور بجوز مسی و دوسعی و یکی است * تمال و ثور
 و شیر با پس و پیش * دلو و میزان و حوت و عقرب
 مسی * بسست و نه قوس و جدی با کم و پیش * پس درین
 قطعه جزا که ماه سیوم است مسی و دوروزه نوشته و ماه
 چهارم مسی و یکروزه مکرر اینکه گفته شود که این اصطلاح آنچه
 بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواهد
 نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که مستحب
 بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت
 یافت بعد از آن در عهد طلال الدین ملک شاه بن الب
 ارسلان سلجوقی مضطرب دیگر قرار یافت که ابتدای
 سال را از روزی که فتنه که قبل نصف النهار آن تحویل افتاب

به برج حمل شود و جمله شهر را برابر می روز و گزیند سال
 شهر و نیز و جردتی و در آخر ماه اسفند از نذینجه و زوید و زیاده کردند
 و بنظر التزام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب
 به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال
 یک روز کامل گرفته در آخر ختمه مسرتقه می افزودند و آنرا
 به ختمه ختمه مسرتقه نام زد کردند و آن سال را که این الساق
 و ران به حمل آمد کبیسه گفتند و این شهر و سال بنام جلالی نامزد
 شد بعد از آن در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهر
 شمسیه را تحویلی حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه
 قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع
 شهر دوم از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به
 برج ثور شود گرفته و همچنین تا آخر آن لقب شهر و سال الهی
 شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که
 انرا سنکرات گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لکن این
 سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس بست و رحما
 و قیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که به وج باطل
 اهل هند صور الگو اکبانه و آن در هر سال شمسی تقریبا
 یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقه شمسی بست

و چهار و قیقه ساعت می شود و در جدول مفصله ذیل اسمهای
 مشهور فارسیه که در سنین نیز درج گردی و فارسی جدید و جلالی
 و الهی همین اسمها مستعمل اند و مشهور شمسیه هندی
 با اسمهای برج عربی و هندی و انگریزی موازی یک دیگر
 با تعداد ایام موافق مشهورین اجمه و فارسی جدید باشد یا الهی
 یا اصطلاح دیگر به تفصیل مندرج می شود و مشهور قطبیه هم بنظر
 موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت
 موافق مندرجه جدول خیال نباید کرد و نامهای مشهور قطبیه
 در بعضی از کتب این فن که در اینجا متداول اند فی الجمله
 به تفاوت الفاظ از آنچه درین جدول است دیده شد لکن
 در بعضی از مولفات ملک مصر همین نهج بود و بدانست
 را قلم این اوراق آن تحریر مرجع از مشهوره این
 اطراف معلوم شد لهذا درین رساله متبع به نقل آن
 مناسب متصور شد *

جدول اینست

شهر فارسی	شهر هندی	شهر قبطی	بروج عربی	بروج هندی	بروج انگریزی	تعداد ایام
فروردین	بیساکه	توت	حمل	میکه	ایری نس	۲۱
اردی بهشت	جیشته	بابه	ثور	برکبه	طارس	۳۱
خرداد	اساده	ها تور	جوزا	مشون	جستانی	۳۲
تیر	ساون	کیهک	سرطان	کرک	کیانسر	۳۱
مرداد	بهادون	طویه	اسد	سنهه	لئو	۳۱
شهریور	کوار	امشیر	سنبله	کنیا	ورکو	۳۱
مهر	کاتک	بهاماتا	میزان	تلا	ایمرا	۳۰
آباد	اکون	برموده	عقرب	برجهک	استارگو	۳۰
آذر	پوس	یشقش	قوس	دسن	ساندیری نس	۹
دی	مانده	پوشه	جدی	مکرو	کله دری	۲۹
بهمن	بهان	ایب	دلو	دسد	اکروی	۳۰
اسفند	چیت	مسجری	حوت	مچون	پوسر	۲۰

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای
شمسی بنامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای
هفته اند و حکمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سروش
آفریده که ملایکه باشند از اجسماله سی نفر آنانند که
روزی سی گانه از هر ماه شمسی بنام ایشان
موسوم گشته و پنج نفر دیگر آنکه پنجه' در دیده که خمد مسترقه
باشد بنام آنهاست و از جمله' آن سروشها دوازده نفر اند
که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده
و هر یک ازین دوازده سروش بتدبیر امور و مصالح ماهی که
همنام اوست معین است و همچنین تدبیر امور و مصالحی
که در هر یک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسروش
است که آنروز بنام او موسوم است و این سروشها
که بتدبیر روز قیام دارند کارکنان سروشهای اند
که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روزیکه بنام آنها موسوم
باشد بسروش علاقه دارد که آنها بنام اوست و تدبیر مصالح
آنروز بدو مقوم است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می
پردازد بنا بر این جهت شرف آنروز را عید گفته و جشن
منازند و نیز هر کدام از سروشها بمسئولت جوهری و عنهری

و مگر هم مقدر است چنانکه خرد او بر آب موکل است
و اودی بهشت بر آتش و مرد او بر اشیاء و تفصیل
آن در ذیل نام هر سرودش بیان کرده شود و تفصیل روزهای
سی گانه که سیمی سه و ششهای موکلات بر خود انداخته
نیج است روز اول او روز بر وزن شور کن و آن نام باری تعالی
هم هست دوم بهمن و فرشته سیمی او تسکین خشم
و قهر دهد و موکل است بر نگاوان و کوفته ان سیوم روز
اودی بهشت بضم اول و فرشته سیمی او محافظت گوهرها
هم کند چهارم روز شریور بر وزن بر زنگر و فرشته
هم نام او موکل بر آتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
اسفند از مد بضم میم و سکون ذال مبعثر در آخر و فرشته
سیمی او بر بیشمار درختان هم موکل است ششم روز
خرداد بضم اول و فرشته هم نام او بر آبهای روان
و درختان هم موکل است هفتم روز مرداد بر وزن خرداد و این
فرشته بر زمستان هم موکل است هشتم روز ذوالبیاض
بر وزن سوداگر و آن یکی از نامهای این دیاک هم است
نهم روز تیر و این فرشته موکل بر افتاب هم است دهم
روز آبان بر وزن تابان و این فرشته بر آهین هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است
 و دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
 است سیزدهم روز تیر بر وزن میر و فرشته آن بر
 ستور آن موکل است چهاردهم روز گش باثانی مجهول
 و فرشته آن موکل بر خالق عالم است پانزدهم روز
 دی بهرد آن یکی از نامهای بار یتمالی هم است شانزدهم
 روز مهر و فرشته آن موکل است بهر و محبت هفدهم روز
 سروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست
 این فرشته است هیجدهم روز رشن اول و ثانی مفتوح و ثالث
 ساکن و فرشته آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
 فردر و بن و فرشته آن موکل بر ارواح است بیستم
 بهرام و فرشته آن موکل است بر نصر و نزالان و حمزه و جبر
 و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدو میرسد و یکم
 رام و فرشته آن موکل است بر فرج و دست و دوم
 روز باد و فرشته آن موکل است بر ریخ و تزیج و نکاح
 بست و سیوم روز دینا دین بر وزن ششم انگین
 و دیه دین بر وزن سحر زمین و ناصی است از نامهای حق
 چلی و عالم است و چهارم روز دین و فرشته آن نامور است

بهی فطرت قائم و موکل است بر نوم و یقظه و سعی و حرکت
 و بحر است ارج که بابدان رجوع فکر کرده اند بست و پنجم
 روز آراد به اسمها بر وزن ازاد فرشته آن موکل است
 بر جن و شیطان بست و ششم روز استاد به وزن پنهان
 فرشته آن نزد یک ظهور درین پیدا شده بست و هفتم روز
 اسمان و فرشته آن موکل است بر طبر و بعضی گویند
 بر حیات که عزرائیل باشد بست و هشتم روز زامیا و بیدای
 مجسمه بر وزن خاکسار و فرشته آن موکل است بر سموات
 و بعضی گویند بر قضا و بر وایت دیگر بر خوران بهشتی بست و نهم
 مار اسفند و مار اسفند ان و مار اسپند و مار اسپند ان
 بهر چهار لغت می گویند و فرشته آن موکل است بر آفت
 و عقول و اسماع و البهار و بعضی گویند بر لرزه اسمی ام
 انیران چهارم مهابه و پنجمه بر و مروی است بر وزن امیران
 فرشته اسمی آن موکل بر عقد فلاح است و بر وایت دیگر
 بر دهور و از من این بود نامهای ایام است که ظاهر
 وضع آن بمشابهت شهر فرس داریم بود که هر ماهی و روزی گرفته اند
 و اسمهای نهمه است قییدین تفصیل است اینها و ثانی
 و رابع و سکا و نهمین نام و اول و است و بر وزن اینها نام روز

دوم استعند نام روز نهمیوم مذ و هشتست نام روز چهارم هشویوم بر وزن
 زربریز نام روز پنجم و این ایام خمره کسسته ترقه را فاسیان خرد و دکان
 و خره و دیان بر وزن ششبر و آن گویند ر ایر پنی روز را بغایت معتبر
 دارند و جامهای نفی و پوشانده شش سازند و عطریاست بسیار بکار برند
 و تنوعات کنند و میوه های لطیف خورند و با تشن خانمار وند و اهل
 تاریخ الهی نیز همین اسماء بحال داشتند مگر نام روز سی ام روز
 نهادند و نام روز سی و دوم شب مقرر کردند و همین اسمای سی گانه
 را صاحب در ورج واقیه که یکی از قدای علمای امامیه است بدوایت
 سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمای مایکه
 موکل به جواهر و اسامی دیگر هم چنین نهج روایت نموده و یکی از
 اصطلاحات اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهبار
 آگاهینار است و آن گاهینار است و شش و شش است که خدا ایتعالی
 عالم را در آن آفرید و شش و شش در کتابش ثبت شد از زردشت
 نقل می کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش شش گاه آفرید
 و اول هر گاه نامی دارد و در اول هر گاه شش شش سازند گاه
 گاهینار اول می یوزرم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
 پانزدهم اردی بهشت ما قدیم است گویند که یزدان ازین روز
 تا چهل روز آخریتش اسمها را تمام رسانید و گاه گاهینار دوم

میدیو سیمه نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم
 باشد گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را
 تمام کرد و گاه گاه بنهار سیوم پیتی سیمه نام دارد و آن استاد
 روز است که بست و سیوم شهر یور ماه قدیم باشد گویند که
 یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را با تمام
 رسانید و گاه گاه بنهار چهارم ایا تهریم نام دارد و آن استاد روز
 است که بست و ششم مهر ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین
 روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و سستی را با تمام
 رسانید و گاه گاه بنهار پنجم میه باریم نام دارد و آن مهر روز است
 که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد و روز
 حیوانات را با فرید و حیوانات پرند و دود و هشتاد و دو
 نوع است از پنجاه یکصد و هشتاد و دو پرند و یکصد و دو نوع
 دیگر پرند و گاه گاه بنهار ششم هشتم میه نام دارد و آن ایزد
 روز است که روز اول خسته مستر قدیم باشد گویند که یزدان
 ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرده و بعضی
 کسان تعیین این سالها با اختلاف ازین سال امام و یار کنند
 و یکی از تواریخ ششمه قدما تاریخ اهل ترک بود لکن چون
 بزوانها دست محمد دنیا طویان تراست که کتب قدیمه آنها با نقصای

نهم که در و شصت و شش لکبه سال تا حال نشان می دهند لهذا
 این زیچات را اطلاع واقعی بر مبداء آن حاصل نیست لکن واسط
 بنحمان فرس است که در دفاتر تقویمی او و از ده گانه ترکان
 می نویسند که یک دور یک سال منقضي می گردد و دور دوم
 شروع می شود تا دوازده دور و باز دور اول می آید و برای هر یکی
 از این ادوار نامی جداگانه است و آن اسمهای جانوران اند چنانچه
 هر سال را خواصی گویند مطابق خواص آن جانور به نام مذکور و چون
 ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا امثال هندی
 نزدان بعد دو سال یا سه سال یک سال را پسزده ماهه
 گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سچقان ییل بمعنی موش
 دوم او د ییل بمعنی گاو سیوم پارس ییل بمعنی پلنگ چهارم
 لوشقان ییل بمعنی خرگوش پنجم لوئی ییل بمعنی نهنگ ششم
 تلمان ییل بمعنی مار هفتم پونت ییل بمعنی اسب هشتم قوئی ییل
 بمعنی گوسفند نهم پچی ییل بمعنی میمون دهم تخاقوی ییل بمعنی
 مرغ یازدهم است ییل بمعنی سگ دوازدهم تنگوز ییل بمعنی خوک
 و شروع این دوره دوازده گانه از حوالی ماه فبروایری
 انگلیزی می شود چنانچه دوره حالیه از سنه ۱۸۲۰ شروع
 شد. همین قیاس سبب باید کرد که درین سال ۱۸۴۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۵۱ تمام خواهد شد باز از سال ۱۸۵۲ دوره اول شمردن خواهد شد * مطلب دوم از مقصد اول * در تقویم ماهیت شهید و سنین قمری اما سال قمری هم دو گونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی است که در حواله ماه قمری حقیقی تقویم شده و سال قمری اصطلاحی آنکه نمایان دو از ده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت است از زمانه که قمر بهر نسبتی که ششمین را از اجتماع و غیره لک گذراشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه است و نه روز و سسی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است پس ماههای قمری اهل هند و ترکمان حقیقی اند که از اجتماع ششمین و قمر تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرق زمانه ما پس رویت و سال را ماه قمری گویند و آن کمتر از است و نه روز و زیاد از سسی روزها شمرده و ممکن است که چهار ماه بر ابر سسی روزه باشد نه زاید از آن و تا سسی ماه متوالی نیست و نه روز و زیاد از این زاید نخواهد بود و بالبحرینه ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد نمایان زاید از حقیقی و از این ناقص از آن و چون اعمال زیاده است بهرین شهید و را سسایم متعذر به و لهذا را با سسی زیچ از اهل اسلام مقدر کردند که از سسی ممانع بر سسیل تفاصیل اول سسی روزه

و دوم بست و هر روزه گرفتند و درین سال هم بسطیده و کبیده
 باعتبار اوردند که بسطیده و پنجاه و چهار روزه باشد و کبیده
 سیصد و پنجاه و پنج روزه و اینچنان است که هر سالی سال را قری
 قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیده است یعنی بفرغ
 اینکه اول سالی روزه دوم بست و نهم روزه باشد می باید که
 ذی الحجه همیشه بست و نهم روزه باشد لکن در هر قرن یا زده سال
 ذی الحجه را سالی روزه گیرند و آن سالهای دوم و پنجم و هفتم
 و دهم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و یکم و بست
 و چهارم بست و ششم و بیست و نهم علی الترتیب باشد
 و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتن سال
 متعارف سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف روزه است
 لهذا در سال اول این را می گذارند و در سال دوم این کسر
 مضاعف شده زیاده از نصف روزه می شود لهذا در آن سال
 این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه داسب محاسبان
 ستین است و بیست و پنج روزه سال که هر ایام نام این
 کسر را از نصف روزه شود در آن سال یا روز زاید
 گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این
 سال اصطلاحی را با صبر زیاده است را وسطی قمری گویند

بالجمله سال قمری ششمی که هجری است آنرا از
 زمان هجرت پینهمبر مصلوات الله و سلامه علیه می گیرند
 و آن بحساب وسطی مذکوره پانزدهم جولای روز پنجشنبه
 است و بحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
 سال و ماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن
 ذی الحجه و همین سال و ماه را اهل اسلام در عبادات و اعیاد
 خود بشمار دارند و ماههای دوازده گانه اینست محرم صفر
 ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب
 شعبان رمضان شوال ذی القعدة ذی الحجه و ضمیمه این
 ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرف و حرمت آن نزد
 باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است. بخبر همین حرمت
 درین ماهها جنگ و جدال با مخالفین هلاک ممنوع می باشد
 مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا بعد از آنکه آنها را فرستاد است
 و آن محرم و رجب و ذی القعدة و ذی الحجه باشد و نیز اهل
 اسلام صفاتی از صفات در هشت تاسعه و قس تقویر از صفات آنها
 اضافه سازند و در چهار ماه باقی یعنی ربیع هر دو و جمادی
 بسبب موج و بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
 صفاتی دیگر تاملش نکردند یعنی محرم الحرام و صفر الحرام و رجب الحرام

المسحوب و صفت آن بحرام نیز آید مگر بیشتر مروج همان اول
 است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم
 و ذی القعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و نیز منقول از مشایخ
 اهل اسلام است که سی باید هرگاه آدمی به هلال ماه نظر کند
 متعارف آن بیکی از اشیای مبینة نظر اندازد که تمام آن ماه
 بر مسحت و برکت گردد و از باطلای نازل و ران ماه این باشد
 و آنرا بدینگونه نظم کرده اند * قطعه * ماه محرم زربه بین اندر
 صفر بین آینه * اول ربیع آینه روان آن غنم ای مهنگر *
 اول جمادی نقره بین پیری بین و آفرین * ماه ربیع مسحت
 به بین شعبان گیاه سبز تر * شمشیر در رمضان نگر
 شوال جامه سبز بین * ذی القعدة بایستی کو و کی ذی الحجة
 و خرخره و در هر یشت شریف و است که هرگاه هلال
 به بیند باید که بگوید اللهم علیه بالیمین والایمان والاسلام
 والاسلام ربی وربک الله * بعد از آن سه بار بگوید * هلال
 خیر و رشت اللهم انی استعذک من خیر هذا الشهر و خیر الفل و
 و اعوذ بک من شره * بعد از آن بخواند اللهم ارزنا خیر
 و نصرة و برکت و متعة و نورة و نعوذ بک من شره و شر ما بعد *
 * تا * باید دانست که هر روز که غره محرم خواهد بود از آن

یک روز تا بین گذاشته روز دیگر آن غره صفر خواهد بود و
 روزیکه غره صفر است روز ما بعد آن غره ربیع الاول خواهد بود
 و بر روزیکه غره ربیع الاول است یک روز بعد از آن گذاشته
 روز ما بعد آن غره جمادی الاول و روز دوم آن غره جمادی الثانی
 و همچنین تا آخر ادایک روز تا بین گذاشته روز و یازده غره ماه دیگر
 بگیرند و بعد از آن بدون گذاشتن روزی متوسط تا اگر غره ختمم به روز
 جمعه است غره صفر بر روز یکشنبه و غره ربیع الاول بر روز دوشنبه
 و غره ربیع الثانی بر روز چهارشنبه و غره جمادی الاول بر روز
 پنجشنبه و غره جمادی الثانی بر روز شنبه و غره رجب بر روز یکشنبه
 و غره شعبان بر روز سه شنبه و غره رمضان بر روز چهارشنبه
 و غره شوال بر روز جمعه و غره ذی القعدة بر روز شنبه و غره ذی الحجه
 بر روز دوشنبه خواهد بود و هرگاه که درین قاعده حصول علم بقره
 یکماه ضرور است تا از آن غره ماه دیگر برآزند به قاعده دیگر که
 در آن علم بقره ماهی ضرورت ندارد و منسوب است بجناب
 ولایت ماب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و همال
 هر ماه که مجهول است بر او رد می توانند مگر درین قاعده علم
 بسته بهجری ماهیکه همال آن مطابق است ضرور است و طریق
 اش اینست که از سال هجری ماه مطابق همال باشد

هشت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشت بر آید آنرا خارج
 سازند آنچه باقی ماند خواه هشت یا کم از آن خواهد بود یک
 یک از آن بر بین حروف هشتگانه بنهند * اه چ ز د ب و د *
 بهر حرف که منتهی شود عدد آن حرف بحساب ابجد گرفته بر آن چهار
 بیفزایند و آنرا محفوظ دارند و هلال هر ماهی که مطلوب باشد از
 محرم تا انماه بر بین حروف دوازده گانه بسط میزنند یعنی بر حرف
 اول محرم بنهند و بر حرف ثانی صفر و هکذا و آن حروف اینست
 * ز ن چ ه و ا ب د ه ز ا ج * پس بهر حرفی که ماه مطلوب منتهی
 شود عدد آن حرف بر عدد محفوظه سابق افزوده بمجموعه را گرفته
 از شنبه به ترتیب ایام هفته شمار کنند یعنی یک یک از بین
 اعداد مجموعه به ترتیب بر هر روز بنهند پس یک دور
 یاد و خواهد سه بر هر روز که این تقسیم منتهی شود غره انماه همان
 روز باشد و یکروزه و یا قبل آن هلال و معنی یکروزه و یا سه
 اینست که بگذاشتتری یک یک از آن اعداد مجموعه بر ایام هفته
 هرگاه هفته تمام شود باز از اول هفته شروع کنند و بکنند امثالاً اول
 رجب اس سال می خواهم که بدانم چون از سال هجری
 یعنی ۱۲۶۳ هشت هشت طرح کردیم هفت باقی ماند
 آنرا بر حروف هشتگانه مذکوره اول بسط کردیم منتهی بحر حرف

و شد و آن که شش است که فقه سران چهار نفر و ایام د شد
 از آن محفل و داشتیم و چون مطابق میل رجب بود از آن بجز
 مذکوره دوم بسط کردیم بحرف بیار رسید و آن که دو است
 با دو جمع ساختیم و از ده شد از آن ایام هفت بسط نمودیم
 در دوره دوم منتهی به شش شد که آن روز نهم رجب
 سال ۱۲۶۳ است پس روز دوشنبه میل خواهد بود
 * قاعده دیگر * چهارم هر ماه هر یک واقع شود همان روز نهم ماه
 سیوم بعد از آن ماه خواهد بود مثلاً در چهارم رجب نهم رجب
 و چهارم شعبان نهم شوال خواهد بود و بکذا دیگر واضح باد
 که این قواعد را استخراج اهل علم و نمره های ماههای سال
 وسطی قمری کافی و کافی خواهند بود و در این جهت است که
 بسبب سالهای کبیسه فتوری در حساب واقع شود لکن چون
 حساب اهل اسلام بر دشت میل است پس در ایا که
 رویت بسبب ابر و باد نهم و اگر این قاعده مقتضی باشد میل باشند
 اگر آن روز بیست و نهم ماه آن شد است و در اهل اسلام
 میل آن روز هجرت خواهد بود و در این جهت است که از آن نهم رجب
 طایفه و اله و سلام که فرموده است این لایق است و لا محاله
 بالرویه و افطار و ایا الرویه یا یعنی ما است ای سلام هستیم که از تحریر

و حساب اگهی نذاریم شمار روز دهر و بیست هلال داریم و افطار
 بز رویت کنید و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر
 رایج اند که اندر اسماهای جاو سن گویند یکی سال جاو سن
 ابوالظفر هجر بها و در شاه بادشاه دهمی که سی و هشتمین سلاطین
 تایید رسیده است و آن از بهشت و هشتاد و یک جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
 هجری شروع شده که پیرون از قلعه مبارک دهمی و حساب
 نویسد و در دارالظفر سبب فقط روز جشن جاو سن چند
 سکه بنام نامی با سکه جاو سن مضمون میشود که جانشین انگلیزی
 نذر میگذرانند الحال که این رسم هم برهم شده معلوم نیست
 که متوسلین خاص همچنان بعمل می آرند یا نه و در سال
 جاو سن ابوالظفر مصلح الدین شریا جاده سلطان عادل خاقان
 زمان هجره هجری هایشاه با و شهادت داد و خدایه مانده است که در
 دارالظفر سبب ای انیساکت الله و انقره بنام نامیش تارک
 عقیدت و اقرار بهر شش برین میساید و در جمله وفات سرکار
 از صدر تا مفصل تحریر آن مروج است لکن عوام در تحریر استخود
 عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
 سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر سی
 بمنزل قمر است و اگر چه اندام اجاست در حساب سنین

و مشهور نیست لکن بمناسبت ذکر حرکت قمر شرح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقه البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نام زد ساخته همچنان
از برای تعیین حرکات روزانه ماه و قمر و اضلاع وی
نسبت به شمس منطقه مذکور را به بیست و هشت بخش
مستادی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام نهند و همچنین
اهل هند آنرا به بیست و هفت بخش قسمت کنند و آنرا پنجاهتر
نام کنند و تفصیل آن در بیان سنین و شعور هندی خواهد آمد و منتهای
اختلاف از هر دو اینست که چون تمام دور ماهتاب در بیست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
به بیست و هشت و نه بیست و هفت پس برای تعیین اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان آن کسر را احتلاف شناخته
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمسی در آن
بانوا قسمیه میکردند و اعتقاد آنها چنین بود که این بیست
و هشت کوکب اند که در میان کابل طالع و سقوط نامه
اتفاق میشود و میگفتند که هر کدام یک نوع سقوط کرد و نوع
دیگر که نظیر در قیاس آنست طالع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران مابین فلان نوع است و بطالع نوعی از

انوار نو پانزد هم ان ماقط میشود و لهذا طالع و ماقط را بر نسبت
یکانه گر رقیب می گویند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تغلیظ
در ممانعت این اعتقاد نمود منشأ آن همین بود که عرب مظهر را
منتسب نبوده می ساختند لکن اگر کسی مظهر را از فعل الهی داند و
مرادش ازین قول که مظهر با بنگلان نو است یعنی بوقت طلوع
یا سقوط آنست پس درین تحول محذور می نیست چنانکه شیخ
عبدالحق دهاوی نقل از جامع الاصول در ما ثبت من السنه نقل
کرد با اینهمه درینجا مراد از منازل قمر همان بخش های بیست
و هشت گانه است که قمر هر روز یک منزل از آن طی می کند
والیه یشیر قوله تعالی * والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم * و از برای تحدید و تشکیل این منازل صور کواکب
ثوابت که در آن واقع اند تعیین نموده اند و چون مجموع دایره
منطقه المروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد
تقسیم آن بر بیست و هشت هر منزل دو و ده درجه و پنجاه
و یک دقیقه و است و شش ثانیه باری شد و اسمای عمر
این منازل است و هشت گانه بدین نهج است شمس طیس بطرس
ثریا دبران هتعه هتعه ذراع نثر طرفه ذبحه زبره صرفه عوا
سمک اعزل غفر زبانا اکلیل قلوب العقرب شوله نعیم باره

شنبه ذابح شنبه باغ شنبه السعد و شنبه اخید فرخ مقدم
 فرخ موخر * مطالب سوم از مقصد اول * در بیان شبانه
 روز و ایام هفته و زمانه ساعات و تعلقات آن باید دانست
 که روز چهارت از شبانه روز است و شبانه روز باطلحات
 هر طایفه مختلف است حکامی قاضیان و یونان از وقتی بگیرند
 که مرکز شمس بر نصف النهار رسد زمانه ما بین دو نصف النهار
 یک شبانه روز باشد که اندر ایوم باید گویند و شبانه
 هند است ای آن از طلوع مرکز آفتاب است پس ما بین الطاووس
 مقدار شبانه روز باشد و نزد ترکان از همین نحو است
 مرکز آفتاب است و نزد حکامی هرگز شروع آن از وقت
 رسیدن مرکز آفتاب بود تا ایل بود پس مقدار شبانه روز از نصف
 شمس تا نصف شمس و یکبار باشد و پیش از ایل شروع
 شروع شبانه روز بعد از تمام قوس آفتاب است
 و ابتدای روز با اتفاق تمام ایل است از طلوع مرکز آفتاب
 است و منتهای آن عین نمرود سب مرکز شمس و نزد اهل شرق
 شروع روز از وقت طلوع صبح صادق است و آن وقتی
 است که در آن بیاض صبح منبسط شود و منتهای روز همان
 شبانه روز است هر روز سبب ایشان و بعد از آن شبانه

هر یک هفتاد است که منتهای روز اوست و منتهای شب
 بنده روز پس شانزده روز هفتاد است و چهار ساعت
 است زیش و نه کم لکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
 می افزاید هرگاه از شب کاهد در روز زیادت می پذیرد و این
 امر مختلف می شود بحسب از من و آفاق و در بلدان شمالی
 العرض مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات در ازترین
 روزها است که در ثلث آخر خیزان باشد و آن ثلث
 آخر ماه جون انگریزی است دهان منتهای طول نهار باختلاف
 آفاق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از آن
 روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
 ایام مهر جان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
 در ثلث آخر ماه سبتمبر است باختلاف آفاق و در نیمه
 روز و شب هر دو دوازده و دوازده ساعت گردد و پس
 در ثلث آخر ماه دسامبر طول شب منتهی شود که همان انتهای
 قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
 در زیادت تا اینکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
 گردد و آن در ثلث آخر ماه مارچ باشد باز روز شروع
 در زیادت گیرد و شب در نقصان و درین مقام دو جدول مرقوم

می گردد که از اول حال در ازی و کوتاهی شب و ابتدا و انتهای نیمه از آن
 و اعتدالین بتقدیر تاریخ در جمله بلاد که ما بین عرض البلد بیست و یک
 درجه و سی دقیقه و سی درجه واقع اند معلوم خواهند شد و از
 جدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در هر یک از بلاد مذکور
 به تعیین تواریخ تمام سال منگشت خواهد شد و اگر چه در آفاق دایره
 فی الجمله تفاوت در تعیین طول و قسمة شب و روز واقع
 می شود لکن نزد حکمای فرانس با این فرقی قابل اعتنا نیست لهذا
 موافق مذهب آنها تمام آمده هر دو جدول مذکور در یک طالع در مرقوم
 است و طریق استعمال جدول اول تا هر استیلا و خروج و ورود و بیان
 نیست لکن طرز دریافت طلوع و غروب از جدول مالی اینست
 که هرگاه یک حال طلوع و غروب آن در یک طالع باشد و لا
 عرض البلد آن در یافت نمایند آنچه عرض البلد آن باشد در خانهای
 عرضی جدول که بالای آن اند نظر اندازند در سطر عرض البلد
 بقاعدۀ استیلا و خروج آن نوشته شده و در سطر عرض البلد شهر
 مطابق طلوع و غروب تعیین می شود که در طالع معلوم
 است از جانب راست و اگر غروب معلوم است از جانب
 چپ و ماهی و تاریخیکه در یافتند آن نظر است به تعیین روز
 یعنی بسجادات آن تاریخ و در خانهای عرضی جدول عین روز

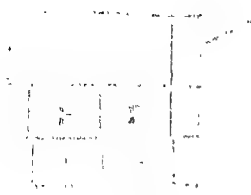


Figure 1

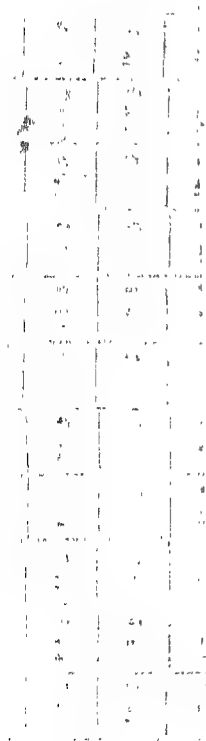
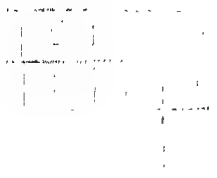


Figure 2



Date		Time		Location		Remarks	
1	2	3	4	5	6	7	8
9	10	11	12	13	14	15	16
17	18	19	20	21	22	23	24
25	26	27	28	29	30	31	32
33	34	35	36	37	38	39	40
41	42	43	44	45	46	47	48
49	50	51	52	53	54	55	56
57	58	59	60	61	62	63	64
65	66	67	68	69	70	71	72
73	74	75	76	77	78	79	80
81	82	83	84	85	86	87	88
89	90	91	92	93	94	95	96
97	98	99	100	101	102	103	104
105	106	107	108	109	110	111	112
113	114	115	116	117	118	119	120
121	122	123	124	125	126	127	128
129	130	131	132	133	134	135	136
137	138	139	140	141	142	143	144
145	146	147	148	149	150	151	152
153	154	155	156	157	158	159	160
161	162	163	164	165	166	167	168
169	170	171	172	173	174	175	176
177	178	179	180	181	182	183	184
185	186	187	188	189	190	191	192
193	194	195	196	197	198	199	200
201	202	203	204	205	206	207	208
209	210	211	212	213	214	215	216
217	218	219	220	221	222	223	224
225	226	227	228	229	230	231	232
233	234	235	236	237	238	239	240
241	242	243	244	245	246	247	248
249	250	251	252	253	254	255	256
257	258	259	260	261	262	263	264
265	266	267	268	269	270	271	272
273	274	275	276	277	278	279	280
281	282	283	284	285	286	287	288
289	290	291	292	293	294	295	296
297	298	299	300	301	302	303	304
305	306	307	308	309	310	311	312
313	314	315	316	317	318	319	320
321	322	323	324	325	326	327	328
329	330	331	332	333	334	335	336
337	338	339	340	341	342	343	344
345	346	347	348	349	350	351	352
353	354	355	356	357	358	359	360
361	362	363	364	365	366	367	368
369	370	371	372	373	374	375	376
377	378	379	380	381	382	383	384
385	386	387	388	389	390	391	392
393	394	395	396	397	398	399	400
401	402	403	404	405	406	407	408
409	410	411	412	413	414	415	416
417	418	419	4				

عرض البلد نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ه نوشته شده علامت دقایق بر قوم دهند سه مثلاً اگر در که ام خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهار دقیقه باید فکریه و بجای که این علامت است ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه تصور توان کرد و مانند آن آنرا چون منظور است که رساله عام نهم باشد لهذا اصطلاح رقوم بعدی مرقوم نشده چون از هر داده بعد گیس چند تاریخ مرقوم شد پس تاریخهای که ذکر آن شد که طلوع و غروب نصف اول آن تاریخهای متروکه موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع و غروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت و اگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نمود و حصه رسد بر ای تاریخهای متروکه تعیین باید کرد * قاعده * دستور است که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد آنرا برگزاید و از ده کم کنند آنچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را از ده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلاً اگر طلوع از شش ساعت و چهار دقیقه باشد اگر آنرا از ده از دیکه بکاهند پنج ساعت و یک دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود قاعده دیگر هر قدر که طلوع آفتاب است
اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب
است اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون
بنابر دریافت طلوع و غروب شمس حاجت بد یافت عرض البلد
لهذا باجمال از ماهیت آن و بعد از آن بدولی طایفه عرض البلد
بعضی از مکانات مشهوره هندوستان بدتالیم می آید بدانکه اهل
هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را در
نام نهند باز هر درجه را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را در
گویند و همچنین تقسیم وقتیه نمایند و ثالثا قاعده است لکن
اینجا حاجت به تفصیل آن نیست و یک باره تعطیل برنگار
ثامن عرض می کنند و انرا معدل الدایره نام نهند و هرگاه آفتاب بدایره
دایره می رسد شبان روز مساوی می گردد و آن در هر سال
دو بار اتفاق می افتد یکی را اعتدال خمرانی گویند و دیگری را
اعتدال ربیعیم پس اگر عرض باشد چهار و نیم درجه را که کر
زمین را قطع کند پس خطی که از قاعده عرض این خط و دایره
بیدار شود آنرا خط استوا گویند و باقی دایره عرضی خط واقع
انجا همیشه شبانه روز مساوی باشد و ثانیاً اینجا درامش زمانه ایام
دو بار باشد و این باطل است و هیچ عرضی نیست که در یک جانب

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466	467	468	469	470	471	472	473	474	475	476	477	478	479	480	481	482	483	484	485	486	487	488	489	490	491	492	493	494	495	496	497	498	499	500	501	502	503	504	505	506	507	508	509	510	511	512	513	514	515	516	517	518	519	520	521	522	523	524	525	526	527	528	529	530	531	532	533	534	535	536	537	538	539	540	541	542	543	544	545	546	547	548	549	550	551	552	553	554	555	556	557	558	559	560	561	562	563	564	565	566	567	568	569	570	571	572	573	574	575	576	577	578	579	580	581	582	583	584	585	586	587	588	589	590	591	592	593	594	595	596	597	598	599	600	601	602	603	604	605	606	607	608	609	610	611	612	613	614	615	616	617	618	619	620	621	622	623	624	625	626	627	628	629	630	631	632	633	634	635	636	637	638	639	640	641	642	643	644	645	646	647	648	649	650	651	652	653	654	655	656	657	658	659	660	661	662	663	664	665	666	667	668	669	670	671	672	673	674	675	676	677	678	679	680	681	682	683	684	685	686	687	688	689	690	691	692	693	694	695	696	697	698	699	700	701	702	703	704	705	706	707	708	709	710	711	712	713	714	715	716	717	718	719	720	721	722	723	724	725	726	727	728	729	730	731	732	733	734	735	736	737	738	739	740	741	742	743	744	745	746	747	748	749	750	751	752	753	754	755	756	757	758	759	760	761	762	763	764	765	766	767	768	769	770	771	772	773	774	775	776	777	778	779	780	781	782	783	784	785	786	787	788	789	790	791	792	793	794	795	796	797	798	799	800	801	802	803	804	805	806	807	808	809	810	811	812	813	814	815	816	817	818	819	820	821	822	823	824	825	826	827	828	829	830	831	832	833	834	835	836	837	838	839	840	841	842	843	844	845	846	847	848	849	850	851	852	853	854	855	856	857	858	859	860	861	862	863	864	865	866	867	868	869	870	871	872	873	874	875	876	877	878	879	880	881	882	883	884	885	886	887	888	889	890	891	892	893	894	895	896	897	898	899	900	901	902	903	904	905	906	907	908	909	910	911	912	913	914	915	916	917	918	919	920	921	922	923	924	925	926	927	928	929	930	931	932	933	934	935	936	937	938	939	940	941	942	943	944	945	946	947	948	949	950	951	952	953	954	955	956	957	958	959	960	961	962	963	964	965	966	967	968	969	970	971	972	973	974	975	976	977	978	979	980	981	982	983	984	985	986	987	988	989	990	991	992	993	994	995	996	997	998	999	1000	1001	1002	1003	1004	1005	1006	1007	1008	1009	1010	1011	1012	1013	1014	1015	1016	1017	1018	1019	1020	1021	1022	1023	1024	1025	1026	1027	1028	1029	1030	1031	1032	1033	1034	1035	1036	1037	1038	1039	1040	1041	1042	1043	1044	1045	1046	1047	1048	1049	1050	1051	1052	1053	1054	1055	1056	1057	1058	1059	1060	1061	1062	1063	1064	1065	1066	1067	1068	1069	1070	1071	1072	1073	1074	1075	1076	1077	1078	1079	1080	1081	1082	1083	1084	1085	1086	1087	1088	1089	1090	1091	1092	1093	1094	1095	1096	1097	1098	1099	1100	1101	1102	1103	1104	1105	1106	1107	1108	1109	1110	1111	1112	1113	1114	1115	1116	1117	1118	1119	1120	1121	1122	1123	1124	1125	1126	1127	1128	1129	1130	1131	1132	1133	1134	1135	1136	1137	1138	1139	1140	1141	1142	1143	1144	1145	1146	1147	1148	1149	1150	1151	1152	1153	1154	1155	1156	1157	1158	1159	1160	1161	1162	1163	1164	1165	1166	1167	1168	1169	1170	1171	1172	1173	1174	1175	1176	1177	1178	1179	1180	1181	1182	1183	1184	1185	1186	1187	1188	1189	1190	1191	1192	1193	1194	1195	1196	1197	1198	1199	1200	1201	1202	1203	1204	1205	1206	1207	1208	1209	1210	1211	1212	1213	1214	1215	1216	1217	1218	1219	1220	1221	1222	1223	1224	1225	1226	1227	1228	1229	1230	1231	1232	1233	1234	1235	1236	1237	1238	1239	1240	1241	1242	1243	1244	1245	1246	1247	1248	1249	1250	1251	1252	1253	1254	1255	1256	1257	1258	1259	1260	1261	1262	1263	1264	1265	1266	1267	1268	1269	1270	1271	1272	1273	1274	1275	1276	1277	1278	1279	1280	1281	1282	1283	1284	1285	1286	1287	1288	1289	1290	1291	1292	1293	1294	1295	1296	1297	1298	1299	1300	1301	1302	1303	1304	1305	1306	1307	1308	1309	1310	1311	1312	1313	1314	1315	1316	1317	1318	1319	1320	1321	1322	1323	1324	1325	1326	1327	1328	1329	1330	1331	1332	1333	1334	1335	1336	1337	1338	1339	1340	1341	1342	1343	1344	1345	1346	1347	1348	1349	1350	1351	1352	1353	1354	1355	1356	1357	1358	1359	1360	1361	1362	1363	1364	1365	1366	1367	1368	1369	1370	1371	1372	1373	1374	1375	1376	1377	1378	1379	1380	1381	1382	1383	1384	1385	1386	1387	1388	1389	1390	1391	1392	1393	1394	1395	1396	1397	1398	1399	1400	1401	1402	1403	1404	1405	1406	1407	1408	1409	1410	1411	1412	1413	1414	1415	1416	1417	1418	1419	1420	1421	1422	1423	1424	1425	1426	1427	1428	1429	1430	1431	1432	1433	1434	1435	1436	1437	1438	1439	1440	1441	1442	1443	1444	1445	1446	1447	1448	1449	1450	1451	1452	1453	1454	1455	1456	1457	1458	1459	1460	1461	1462	1463	1464	1465	1466	1467	1468	1469	1470	1471	1472	1473	1474	1475	1476	1477	1478	1479	1480	1481	1482	1483	1484	1485	1486	1487	1488	1489	1490	1491	1492	1493	1494	1495	14
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	----

گهر یال نام نهند و برای او را ک عمده گهر یال و دو وضع ایجاد یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی مجوف سازند و هر دو بواسطه یک انبوه زجاجی مستحق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد و نیز راجع و منفذی از سیردن نمانند مگر اینکه سوار نمی باریک کنند که این ظرف بطرف و دیگر راه دارد و در یکی از آن ریه است که در پیر کنند که اگر آنرا ممکن است کنند از راجعی که در انبوه است آن رنگ بعد صیه یک گهر تی در ظرف دوم در آید که حال انقضای یک گهر تی در یافته بر گهر یال بمضرب عمده گهر یال رتد و باز آن ظرف را معکوس کنند و طریقته دیگر اینست که کاسه را در صا ص سازند و به سوار آن سوار نمی کنند باینکه اگر کاسه را در آب نهند آب بر آن و باخ در یاب گهر تی بکاسه در آید از کاه آن کاسه غرق شود و انقضای یک گهر تی معکوم شود و اکثر عمده گهر یال آله اول در سینه بکار دارند و ثانی را در حشر و در هند وستان قبل از آنکه ساعت انگریزی رواج یابد مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت لازم داشتن عمده گهر یال نداشتند یکی ازین دو آله را بهر سانیده میداشتند و شحت دانه یا سسی دانه بطور دانه های تسبیح در رشته منظم کرده موافق طریقته حساب پهلوان دانه را

از یک طرف بطرف دیگر می بردند و از آن طرفه قاشق می بردند
 بلکه الحال هم بعضی کرم های کان و نیز بعضی لکه روی گهری است
 یا تمیز آن دشوار داشتند همچنین بعضی آردند و طریقه ضربت
 گهریال اینست که بعد از طلوع صبح ضایق بوی گهر را در دست
 عرفی گذشت و در ضربت گهریال و در دست و در دست
 و در ضرب و همچنین ناخورد و در وقت شب و در وقت صبح
 کنند و چون هر یکی از شب و در روز و در چهار و در وقت
 کرده اند و متناوب آن بحسب اقتضا است و در این دو گهری آن متناوب
 می باشد لهذا معمول است که در ایام صبح و است ایام
 دو پیر اول و آخر هم در شب و هم در روز و در وقت صبح
 گهری گیرند و و پیر سببی هفت و در شب و در روز و در وقت
 گهری شد و مجموع شبانه روز شش و در شب و در روز و در وقت
 و در از دو و پیر اولین نه و نه گهر و در دو و پیر سببی بیست
 هشت گهری که مجموع آن سی و هشت گهری است و در وقت صبح
 دو و پیر اولین هشت و هشت گهری و در دو و پیر سببی شش
 شش گهری که مجموع آن بیست و شش گهری است و در وقت
 و در ایام شبهای و از شام آن و تا طلوع است که چون
 بعد از طلوع فجر گهری بهر طرف از یک پیر سببی و در وقت صبح و در وقت

باز همون اعداد گهری های پهر را کم کردند و بعد کاشت قلابی
 یک ضرب دیگر زدند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
 بعد از آن که در پهر دوم شروع کردند با نقضای یک گهری
 بر یک پهر الا یک ضرب زدند و بعد کاشت قلابی یک ضرب دیگر
 زدند که معلوم شود یک گهری بر یک پهر گذشت و همچنین
 بعد از نقضای دو گهری بر یک پهر اول دو ضرب متصل زدند
 و بعد کاشت قلابی یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
 ختم شود انگاه عدد دهد و پهر گذر شسته باز کار کنند و بعد کاشت
 قلابی دو ضرب دیگر زدند که اینها با نقضای دو پهر باشد باز
 در پهر سوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
 اعداد سه پهر کار کرده و بعد کاشت قلابی سه ضرب دیگر
 با اشاره با نقضای سه پهر زده و در پهر چهارم شروع کنند و بعد
 اتمام آن اعداد هر چهار پهر کار نموده همان پنج بعد توقف قلاب
 چهار ضرب زدند و آنرا گهر نام نهاد و آن به تمامی روز بعد
 غروب باشد و به تمامی شب دقت صبح صادق و بعد از فجر
 باز از یک گهری شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
 اوزار از خصوصیات پادشاهی بود متوجه آن یکی اینهم بود
 که بعد از یک گهری هم از شب و هم از روز بخیر گهریال

پا و شاهن بدیگر گهر بالهانه زود باشند چنانچه این عادت
 گهر یا ایان هنوز باقی است که بجای دیگر سوای کارخانه یا شاهن
 یک گهری نه نوازند و از دو گهری شش و هجده سازند
 و اهل فرنگ آله ساخته اند ششصد و بیست و نه از این
 و غیره و در آن قوت قبض و بسط برست و منقبض نمایند
 که اگر یکبار از اقباض کنند بیست و یکبار خود بسط دهند و در آن
 بمناسبتی که داشته اند پیدا میشود و سلطان بصورت تدبیری
 است یفی محرک اصل بر خود میگرد و در بعضی بعضی و مالزی
 آن لوحی مدور از چینی یا طلا و نقره و غیره در دست آن
 سوار نمی گرد و بواسطه عمودی که بسبب تحریک محرک
 اصل آن عمود هم بر خود میگرد و از آن سوار میگرد و این
 تعبیه گردند و بر سر عمود مذکور دو سوزن یکی کمان و یکی نوک
 تعبیه نمودند و طول سوزن کلان مقدار نصف قطر دایره
 است که بر آن لوح کشیده اند و این هر دو سوزن گردانند و آن
 لوح میگردند کلان از آن در یک ساعت یکدوره تمام میکنند و خورد
 در دو از ده ساعت یکدوره تمام میکنند و بر دایره مذکور هجده
 کشته از یک تا دو از ده پس هرگاه سوزن خورد و از ده و از ده
 بر یک خواهد رسید بالکزم دم سوزن کلان از دو از ده حرکت

کرده یک دوره تمام خواهد کرد و باز بر دوازده خواهد رسید و همچنین
سوزن خورد هرگاه از یک بر دوازده و خواهد رسید سوزن کلان دوره
دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دوره تمام خواهد نمود
سوزن کلان دوازده دوره خواهد نمود چه فرض معین کرده شد که حرکت
خورد دوازدهم حصه حرکت سوزن کلاست و هرگاه عین
وقت نصف النهار یا نصف اللیل هر دو سوزن را بر دوازده دارند
پس سوزن خورد از حرکت خود ممیز ساعت خواهد بود و آن پسندیده
از یک تا دوازده پنج پنجم نقطه خورد کرده اند که سوزن کلان
از مرد خود از یک نقطه به دیگر ممیز و قایق ماضیه باشد
پس هرگاه سوزن کلان مثلاً بر عدد شش رسید و شروع
حرکت از دوازده شد لا محاله سوزن خورد ما بین دوازده و یک
خواهد بود و درین صورت معلوم شد که سبب دقیق ساعت بعد
از دوازده گشت و هنگام اینست اصل ایجاد این آل که
آنرا ابا نگر یزی و اچ میگویند و ترجمه آن بلفظه پاس است
بمعنی نگهبان لکن الحال در هندوستان آنرا اگه‌ری گویند

و بعد از ساعت ناساز جنس تسمیه شنی با هم محل بعد از آن درین
 آله صنایع عجیبه بعمل آورده اند و اکنون در اکثر بلاد که تا به این شهر آمده
 به ابرای ساعت و قالیق پیدا رند و در بعضی شهر که تاییه و تالیه
 هم دارند و برای آن دوایر و سوزن های خود را بکار بران لوج تعبیه کنند
 و او شاغ این آله از کمیت و کیفیت و نظم و قدر محاسن و بکثرت
 است مقدار قصر آن جده ای دیده شد از سر تا سر این شهر می نمود
 و بعلت آن چنان است که شنیده شد که قطران پنج چهار دراع
 بلکه زیاده پیدا شد و بعضی اقسام چنان پخته کرده که در آن
 خردی از اجزای اندرونی آن با نقضای ساعت خود خود بر کانی اندازد ای آله
 آن قرع میکند و آواز می دهد و همچنین ساعت را با آله نام نهند یعنی
 آواز دهند و همچنین گهرهای مختلف پند و ستان هم آنگاه در آن
 و در افواج خود از رساله های سوار و پیاده و در رساله و هم امرای کلان
 ایشان بر دیوارهای خود می دارند که توانست آن هم در ساعت
 کلاک و هم در گهرهای بر ساعت نجومی یعنی آله است و در
 گهرهای آنها به چهار و هشت و ده و در جهان خود امر کنند و آنرا
 اهل هند گهر نام نهند و بر جهانهاست اندر می دهند و در آن
 طریق که آنگاه جهت حفظ اوقات مباحث و دیگر علمها و جهانهاست
 است که زنگوله کلان آویخته اند و در شبانه روز از آنکس نامیست

شش بار از اجنبش دهند باین طریق و تقریباً نصف ساعت
 بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند و به نواخت یکساعت
 دوبار و بر یکنیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر و نیم
 ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه نیم
 ساعت هفت بار و بر چهار ساعت هشت بار و آنرا کمر کنند باز بر چهار و نیم یکبار
 جنبش دهند و بر پنج و نیم دوبار و هشت بار کامل گردد و باز
 کمر کنند و از هشت و نیم شروع کنند که بهمان پنج اول یکبار
 جنبش دهند و بر نه ساعت دوبار که تا دوازده ساعت
 باز هشت بار جنبش شود و آنرا نیز کمر کنند و بعد از دوازده
 باز بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت هر بار در روز
 و سه بار در شب جنبش زنند و بعد از آن اوقات در ریاضت
 نمایند لکن درین جنبش های زنند که بسبب تکرار ابتداء
 اجتناب را در فهم آن صعوبت شود و بعد مجاورت آن شکی
 باقی نمی ماند و مخزن این بیست گویا برای همین قاعده ضبط شده
 * بیست * یوب باید ترا میزد مدام * تا کمر پاشت را انگوشی
 شام * در زمانه را تقیسی * تا کمر است ایام اسبوع یعنی هفته
 یک هفته هفت شبانه روز را گویند برای هر یکی از ایام
 هفته نامی جداگانه نهادند و هر یکی از آن منسوب است

بگوئیم از سبب بسیار و بلکه در بعضی سالها آب و هوای همان
کواکب نام زد گردانند چنانکه در هندی و انگلیزی و اینها جدا
حاوی ایام هفته در زبان عربی و فارسی وارد و هندی و انگلیزی
باشاره انتساب آن بگوئیم سبب در قوم دیگر و در

نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته
پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه
جمعه	آدینه	چهارشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه
شنبه	شنبه	شنبه	شنبه	شنبه	شنبه
یکشنبه	یکشنبه	یکشنبه	یکشنبه	یکشنبه	یکشنبه
دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه
سه شنبه	سه شنبه	سه شنبه	سه شنبه	سه شنبه	سه شنبه
چهارشنبه	چهارشنبه	چهارشنبه	چهارشنبه	چهارشنبه	چهارشنبه
پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه	پنجشنبه

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفته را مخصوص
عبادت دارند و بزرگ شمارند و در این روز از اکثر کارهای

و بنویسند و از همان روز شروع هفته گیرند نزد اهل
 اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص عبادت
 داشته اند و اما ادای صلوة جمعه هر مسلم را باید که از جمله
 کارهای دینی و احترام کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آنرا و زرا
 مخصوص عبادت دارد که در احادیث صحیحیه وارد شده که
 در روز جمعه ساعتی از ساعات است که در آن روز هیچ کس
 پیش نیاید و عاصی نکند الا با اجابت رسد و درین ساعات احتمالات است
 بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است
 و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب
 اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی
 داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آنرا و زرا مخصوص
 عبادت دارد چنانکه ایله القدر در لیلی ماه مبارک رمضان
 مخفی است تا تمام ایالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت
 گذرد و در فنی که اذان جمعه شود ازان وقت تا انقراض از صلوة بیع
 و شرائ و دیگر عتود بر اهل اسلام حرام مطابق است
 قال الله تبارک و تعالی و اذا نودي الي الصلوة من يوم الجمعة
 فامسحوا الي ذكر الله و ذروا البيع یعنی هرگاه انداز صلوة جمعه
 شد و مسعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلالت

اعراب و جوب خصوص در عبادات از مسلمات مسائل اصول است
 گو در تفصیل این اختلاف باشد با سیمبه شرف و بزرگی این روز
 بزرگ کثیر است و بمقامهای خود که یکی از شرف آن
 به نسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار
 داده شد و درین باب احادیث بسیار آمده و در یکی از
 احادیث وارد شده که احقر از کیند از عید نکاح مابین عیدین یغنی
 اگر روز عید جمعه واقع شود پس عید نکاح مابین هر دو
 و مکان یغنی و مکان عید و مکان جمعه نباید و در عوام
 شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع
 است ظاهر اماخذ آن بهمین حدیث باشد که بنا به معنی حدیث
 و بی غیر موضوع که بردند و حال آنکه خود حضرت رسالت بنام علی اله
 علیه و اله و سلم با ام سلمه رضی الله عنهما نکاح و رماه سوال
 کرده اند و همچنین نصاری یوم یکشنب را اعظم ایام ششمارند
 و در آن روز اکثر کسان که ثابت قدم بر عقاید خود اند از کارهای
 دنیوی احقر از کنز و یهود در روز شنبه را اتمیوس و تیهادت دانند
 و نزد این قوم گناهی اعظم از توبه آدمی بکار دنیا و روز شنبه
 نه بوده است و پیوند هم شروع هفته از یکشنبه کنند و بشمار
 بودن آن روز ششمین محترم ششمارند لکن تشخیص این روز

برای عبادت و دن ایام آخر سموع نشد * مطالب چهارم
از مقصد اول * در تحقیق و تبیین زمانه و سال و ماه و تقویم آن
موافق حرکات یومی نیرن. بطریق شاستر و جوش اهل هند
باید، است که مدار گردش روزگار بوقلمون باعتبار همد و
بر چهار دور است یکی ست جوک دوم تریپیا جوک سیوم
دو اهر جوک چهارم کلجوک و هرگاه دور کلجوک تمام شود
باز از سر نو دور ست جوک در اید و منتهی بکلجوک
گرد و علی هذا القیاس همیشه احوال جهان بدین منوال بود
و از ابتدا و انتهای بیانیست و مدت ست جوک
هفده لکله و ست و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سداست و و ضیع و شریعت
و فقیر و غنی از سالک راستی و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لکله سال
عرفی است و ایام تریپیا جوک و و از ده لکله و نود و شش
هزار سال عرفیست و درین زمانه سعه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دو اهر جوک باشد هشت
لکله و شصت و چهار هزار سال متداول است و درین سیم

روش جهانیان بزدست کرداری و راست کشاری است
 و عمر طبیعی مردم هزار سال مشهور است و عمر حضرت
 آدم و نوح و اسماعیل ایشان که هزار سال و قدر سب هزار سال
 نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
 در آخرد واپد جوک بوده اند عمر ایشان را است از اندو مدت
 دور چهارم یعنی کاججوک چهار لک و سی و دو و هزار سال
 متعارف است و درین دور سه حصه از عالمیان بر
 ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی درین همه صد سال
 است و ظابطه ایام هر دور آنست که مقدار کاججوک
 هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواهر جوک است و هرگاه
 مقدار کاججوک بر دواهر جوک زیاده شود مدت دور ترینیا
 جوک است و هرگاه مقدار کاججوک بر ترینیا جوک زیاده شود
 مدت است جوک میشود و آن بحساب اهل هند تاویل گردانید
 بهجرت حضرت رسالت بنام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 یک هزار و دصد و شصت و سه رسیده است از دور کاججوک
 چهار هزار و نه صد و سی و دو و سال متقسی گردید و انشقاق
 اهل هند بر آنست که حضرت باری نخست پنج عشر افریده
 همار مشهور و پنجم اکامس و بعد از آن شخصی بجز نبی

و انشس نزادی که مسمی به بر مهاست باختلاف ردایت
از کتسم هلام بجایگاه و جود آورده و او را دسیله آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و بر مها انسان را باذن خالق
از مکن خفا برنصه ظهور آورده چهار گروه ساخت بر همن جهستی
پس سدر طایفه اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پش وائی معنوی بآنها منوض
گردانیده ثانی را برای ریاست و حکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر با و شان داد و سیله انتظام عالمیان گردانید
طایفه ثالث را بجهت مزارع و مکاسب و معایر حرف تعین
کرده جماعه رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
و بر مهایی مذکور کتابی که متضمن صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که آنرا امید می نامند و آن صد هزار اشلوک است
و اشلوک عبارت است از چهار قرن و هر قرن مکتب از
یک ایچ روز باده از بست و شش ایچر نمیباشد و ایچر بک حرف
را بیگویند یا د حرف ثانی ساکن و با اتفاق دانایان هند عمر گرامی
این اعجوبه الخملایق که منجترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غ عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند و هر روزی شصت و چهار هزار و دویست

و هر ششی بدستور روز متضمن چهار هزار و یک صد و پنجاه
و دانشوران بر همین متفق اند که تا این زمان چندین بر مبادی عالم
ظهور آورده و در هر دو اختلافی خرابیده اند و این بر مبادی وجود هزار
و یکم است و از عمر او پانزده سال و نیم و در گذشته است و ح
در نصف آخر روز است « حقه المالی المدینة المولودین بالوفاة »
و شک نیست که شمال ما مردم در مذبح ام ما با باد بخت
که انجام همه ناینها باشند و فیلی در بخار سید که به نام سید فیلی و نجیب
حالتش رفت دست کسی بر کوشش او افتاد و دست کسی
بر پای او دست کسی بر خرطوم او دست کسی بر پشت
او پس بعد اجتماع با هم کسی که کوشش او را گرفت است
فیل بصورت دو بابانی کلان است و کمر بکمر مایش بدست او
گفتند بلکه بصورت نمود است و کیان به نام بدست
یافته گفتند بلکه بصورت مشکیزه است و کمر تا پشت
او رسید گفتند هرگز در دست نیامد فیل مرثی کمان و مانند است
و با هم بنزاع و پر خاشش در دهان نمیدانند و نمیدانند و اینکه
فیل ماهیتی دیگر است عالی و بال از فیلی که در میان
و هر کس شعبه از تمیز یافته خود را میبرد و این تصور کرد
و دیگری را بی تمیز و نیز از باب بدو شده و به نام فیلی تمیز

و بحیثیت ادراک امری جزئی همه با تمیز و لیکن اباه و اباده اند
 هیچگونه منشای تمیز نیافته صرف بر تصور باطل خود خود را ممیز حقیقی
 پندارند و « اللهم فاعد لنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
 غیر المغضوب علیهم ولا الضالین » و سنین مردم به ولایت
 هند وستان باختلاف مما لک و باندان مختلف اند و شهور
 و ماهها اگر چه بهین اسمها که بیشتر در جدول شهور فارسیین
 و غیره مرقوم شد در اکثر مما لک و باندان باختلاف البته
 رواج دارند مگر بعضی جا قمری گیرند و بعضی جا شمسی و آنچه
 از زیچات و تقاویم مما لک مغربیه رواج تحریران است شهور
 قمری گیرند و سنین شمسی و نیز چون حرکت سنوی قمر
 به نسبت حرکت سنوی شمسی تقمیم باد و روز کم است
 اندر آن سه سال مجتمع ساخته در حوالی سال سیوم یکماه را
 کمر کنند و آن سال سیزده ماه گیرند و این ماهه کمر را بکس
 و لوند گویند و درین ماه لوند بنویسند از اکثر کارها احتراز کنند و آنرا
 داخل سال دیشمارند تا اینکه سلاطین و را بندگان بواسطه ملازمان
 درین سال بابت یکماه کمر رند و نیز پس در حقیقت سال را
 شمسی دانند و ظاهر آنکه ماه لوند اینست که در هر ماه سنکرات
 یعنی شمسی که دوبار اجتماع شمسی و قمر شود و ماه قمری

سال فصلی به تحریر رواج دارد و اصل سال از عهد جلال الدین اکبر بادشاه ابن هما یون بادشاه است و همچنین در مملکت بنگاله مشهور شمسی گیرند و شروع سال از میسا که کنند لکن در تعداد ایام مشهور همیشه اختلاف میباشد که در مهالی ماهی سسی روزه و همان ماه در سال دیگر سسی دیگر روزه و علی هذا القیاس حال تملیه مشهور است مگر مجموع سال کم و زاید از سیصد و شصت و پنج روز نگیرند الا در سال کبیسه و قاعده آن هنوز معلوم نشده و سال مقلب سال بنگالی است و در ممالک آریه در مشهور بعینه همین طرز مملکت بنگاله است لکن شروع ماه یکم و زیستتر از مشهور بنگالی گیرند و شروع آن از ماه آسن کنند و سال مروجه انجا مقلب بولایتی است و عملی هم گویند و این ایام هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است و بنقل فرمانی عام که ابو الفضال در یکی از موفعات خود نوشته است معلوم میشود که تا زمان احوای آن در هندوستان بهر مملکت سالی جداگانه در تحریر مروج بود لکن تا حکم نافذ شد که در تمام ممالک محروسه همگی یکسال بهجری نوشته شود دیگر شروع سال از همان ماه کنند که پیشتر می کردند نظر بر آن در ممالک مغربیه بنظر بودن ماه گوار شروع فصل تحمیل خراج که از همان ماه شروع سال گیرند

از ابدت قب بئال فصلی کردند و در محاکم از ایام بهمن سال
 شال همی نام نهادند و ولایتی هم گفتند باین نظر که ایام اهل ولایت
 بود چرا که در هند وستان پادشاه و اتباع او را اهل ولایت می گفتند
 چنانچه الحال هم انگریزان را ولایتی گویند و همچنین محاکم
 و کهن هم سال انجام ابدت قب فصلی اند و شروع آن را که ام و دیار است
 لکن در بنگاله ابدت قب به بنگالی ماند پس در حقیقت این سال
 یفی فصلی و بنگالی و عملی بهی است لکن این سالها شمسی اند
 و سال بهی قمری لهذا تا حال اینقدر اختلاف از بهی و دیار
 و اختلاف قلیبی که مابین فصلی و بنگالی است بسبب اختلاف
 اصطلاح تعداد ایام مشهور است و بعضی تا و اقلین که سال
 بنگالی را شروع از عهد حسین شاه پادشاه بنگاله نوشته اند
 خلاصه است چنانچه مشهور فرمان مذکور و مطابق سران دولت و اراد
 و ظاهر است که نهصد و شصت و سه بهی که در بهمن
 سال اینهمه سالها شروع شده اند باینکه این سالها مطابق بود
 چنانچه از حساب معام میشود که شروع سال بهی نهصد
 و شصت و سه است و ششم نوبت سال پانزده و پنجاه و پنج
 بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم کور بود
 که در دهم سبطمهر سال مذکور افتاده و شروع سال شمسی

نهمصد و شصت و سه یکم آسن بود که اشمتم سبب طمبیر
 سال مذکور شروع شد و شروع سال بنگالی نهمصد و شصت و سه
 یکم بیساکهه بود که در یازدهم اپریل سال پانزده صد
 و پنجاه و شش واقع شد که این اتحاد مخصوص در یک زمان
 شروع و لیکن قوی بر بودن این سالها بجزی است
 و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
 تا وقت وقوع تفادیت و از ده درجه مابین نیرین تاریخ
 اول است و آنرا پرواناسند و چون دوازده درجه ختم شد
 پرواناشتم گردید و درج شروع شد تا وقوع تفاوت است
 و چهار درجه همچنین بجزیت تفادیت دوازده و از ده درجه
 یک است یا است تیره منتقل شود و تیره دیگر شروع گردد که تا وقت
 اجتماع پانزده تیره منتفی شود و این پانزده تیره را پاکهه سودی
 و شش سال پنجمه گویند و بعد از اجتماع شش و پنج پاکهه دوم شود
 که آنرا پاکهه بدی و کرشن پنجمه نامند و انهم باز از پرواناشتم شروع
 شود لکن دستور است که اگر یک تیره بعد از طلوع آفتاب
 شروع و قبل از غروب منتقل گردید آن تیره را در آن روز
 کمر رکنه و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
 انتقال پذیرفت آن تیره را در آن روز بشمارند و آری آسمانی

پانزده گانه تخته ایانست پروا دوج بیج پنجاه پنجمین جهت
 ششمین اشتقیمین توهمین دشمین ادا دسی و دادم
 نیز دسی چودس پور نمین بعد از آن که باهمه بدست شد و غم بود
 باز از پروا بدستور شمار کنند لاکن تخته پانزدهم این پاکه را
 بجای پور نمین ادا دسی گویند و باز هر تخته را و حقه کنند و هر حقه را
 نامی ده اگاهند و اگر اکر نگویند و بهم را هم نامند و آن نام
 است یعنی بب بالاب کولب تیتان که تیتان چستی را
 بهم را هم گویند ششکنی چشید نامک کنست بهم و شمار تخته
 باین یازده کرن باین حساب است که نصف تخته پور دسی
 که شش چشید را ششکنی گویند و ادا دسی و این چشید و نامک
 و پروا را کنستگاهین و بب بعد از آن تا آنکه به سر رسد و دود و دود
 مقابل یک یک تخته فرض کنند که بعد از پروا و این تخته را کرن
 یعنی ششکنی چشید نامک کنستگاهین شمار نشود و این اسم
 هفت باقی یعنی بب بالاب کولب تیتان که تیتان چستی
 دود و مقابل هر تخته بشمار آید هر قدر دود که میماند باشد
 تا اینکه مقابل نصف اول چودس بدی یعنی که شش چشید
 بستی خواهد آمد و باز از نصف آخر چودس مذکور ششکنی
 و پروا دسی چشید و نامک و پروا کنستگاهین و بب و باز همان

حساب اول و درای آن این تتهه را نامی دیگر است
 که سه سه تتهه را یک یک نام ملقب کرده اند تا وقت
 آنکه چگونه حساب خصوص در امور سعد و نحس سهولتی
 رود و آن اینست که از تتهه را بیاز تا پور تا حسابش
 اینست که تتهه اول و ششم و یازدهم و بیست و دوم و هفتم
 و دوازدهم و بیست و سوم و هشتم و سیزدهم و بیست و چهارم
 و نهم و بیست و پنجم و دهم و بیست و ششم و پور تا و بیست و هفتم
 در ذکر منازل قمر این کرده شد که هنوز همگی است و هفت
 منزل گیرند و آنرا پنجمتر نام نهند و آن اسمهای است و هفتخانه
 پنجمتر اینست آسنی بهرنی که تکار و هنی مرکب را ارد را
 پانز و من پشیا آشایشا که با یور با پهلگنی آترا پهلگنی است
 چتر سواتی و شا که با انوراد جیست با مول پور باشد آترا شادها
 شمر دن و هفتخانه است با که با یور با پهلگنی در پد آترا با در پد
 زبوتی و باید و است که پنجمتر هم مثل تتهه نظر سرعت و
 بطور سبب قمر گاهی در یک روز دو واقع شود و گاهی یکی هم تمام نگردد
 و حسابی دیگر است که بهست یک تتهه ششمش را از بهست قمری
 کم کنند و آنچه باقی ماند از زمانه قمر آنرا چوک نام نهند و آنرا
 هم مثل پنجمتر است و هفت و پنجمه نموده اند و برای هر یکی

نامی بر آگاهانه وضع ساخته و مثل تهنه و پسته جو یک هم در بعضی
ایام در یک روز و اانتقال پذیرند و بعضی میگردانند و بعضی
یک هم منتقل نشود و لآن انتقال بر کس و کجاست و کمتر
اتفاق افتد و اسمای بهشت و بهشتی آن است که بهشت
پریانی آیشمان سویماک شریکین اهلان و کس و کجاست
شول گند بردهی و هر ب بنالاست بر شین و کس و کجاست
و قی بات بر بیان بر گنده سرفیو بنالاست بر شین و کس و کجاست
شکل بر همه آیند بریدستی و اضم باد و کس و کجاست
اوقات و طالع مردم و جمیع تحقیقات آن و کس و کجاست
بطور زبحوم و بنود هم محمول و موقوف است و کس و کجاست
تقسیمات است که با اجتماع و اوقات یکی باقی و کس و کجاست
و معاضدت آن نتایج بر آرد و کس و کجاست
اول از رسایل پیسرو و پاست و بر بیان مسعود و کس و کجاست
ماهیت آن و آن مستعمل است بر کس و کجاست
در کلام کالی و رباب مسعود و شمس بطریق نفی و کس و کجاست
بنقل از احادیث نبوی علی بن ابی طالب و کس و کجاست
است اینک و غمی از اضعاع عامی است و کس و کجاست
و اجتماع و اقتران و یکبارگی نیات آنها ماحاطه است و کس و کجاست

از نفس بوارح طیر و ظباء و غیر آن یا موی شب خیره و برگ کت بر انداخت
است موصی بمرافعه و فواید در انفس و اموال یا باعث حوش
قبایح و مساوی منجر به نقصانات و منشاء بلاء و مالی اول ممبر است
است و دوم ممبر به نخس و ازینجا بی توان برد که در عالم پییزی
خواه از مواد عادی یا شری یا سفای بالذات سعادت و غنویت
نداشت است البته نظم صفات و عوارض که حرکات و اوضاع
آنها باشد و ظاهر است که اگر پییزی بالذات سعادت دارد
و دیگری را ضرر رسیدن از و محال باشد و اگر الذات غنویت
و ارد و خود شدن به تهر که افتد درین صورت اطلاق ممبر
و نخس بر ذات پییزی به پیوز باشد از قبیل اطلاق حال
بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعید اکبر است
و زحل نخس اکبر است همین معنی است و ازینجا نیست این معنی
که در عالم بکس ثابت شده است که سهمهای فلکی غیر نفس
اند پس زحل را نخس محض گفتن چه گونه است و رفع شکر و امام
فخر الدین رازی عایه المرتبه در مضاجع العوام بر فتح ابن شهاب
تقریری آن خود دارد که میفرماید تحقیق آنست که ایستادن
عناصر هر چند سبب کمال حال قرب است است الا ان موجب نقصان
حال بابل نیز است که آن سهمهای بسیط را بد بود که از چیز بی

طبیعی خود بدون افته و کیفیتهای طبیعی آن متغیر نبود و اینهمه حالتیهای
 نامطبیعی است و چون این معلوم شد گوئیم اثر نحوست در حل
 نسبت بامرکبات است زیرا که چون اوست بر و است
 و خرابی باشد لاجرم مرکبات را از آن نشتانی نگردد اما آن باشد
 لکن آن نسبت با بسایط سعد محض باشد زیرا که چون ترکیب
 باطل گردد و هر یک از بسایط بحالت اصلی نماند و آن
 سناوت حال او بود و علی هذا مشتمل بر سبعة است نسبت
 بامرکبات و نحس است نسبت با بسایط پس معلوم شد
 که اجرام فلکی را بچهار اعتبار نحس توان گفت یعنی و امری را
 ازین اوصاف علوی و حواری سفلی نماند و موصوفه بر چهار است
 حیر و برکت و قیام و مسادی باشد یا نباشد و در مورد شر آن
 بقدرینه 'امحانیه' از باب حکم له موثر است و اما در مورد فرار از دانه
 یا بیچیک مناسبتی لفظی و معنوی و کبریا عظمی و بی بیست و بی
 همیدین معبر بقال و طیر و است و همیشه تصور و نام و احوال
 و تطایر گویند و قال له نظام است له یکا و در مورد شمس است
 و باضافت یکی از آن تخمین پذیرد و اما در مورد شمس و شمس
 گویند که این هر دو لفظ لغت مخصوص بقال یک است و در مورد
 اهل هند در اینهم مضامین بیان سازند و معبر بقال نام تصور

کنند و طیره خاص است بذات بد و محال می اندازیم بفعل نیک
استعمل کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام
قال بر قال نیک و طیره بر قال بدا طلاق یابد بالجمله قال و طیره
به نسبت سعد و نخمس عام است که اطلاق ثانی بر حال
موضوعه سجدات و نحوست است و در ادل وضع سابق را
مد اخلاص نیست و منشأ اثر تب آثار بران باد صفت ظم
وضع اینست که درین عالم اسباب به برهه است اند
که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود آن بوجود می رسد و نیز
بقاعده معینه حکما متضمن اینکه هیولای عالم واحد است البته
یکی از موبودات را با دیگری در تمییز ادضاح و اسباب
انبار ابا آخر مناسبتی هست پس ممکن که از کیا و ذی طبایع
سلیمانی بان توانند بد ملا جلال و یکی از رسایان خود
میسر ماید تصور نکنی که تعبیر محض بصورت نویسه است هر چه در
بیداری می بینی یا می شنوی یا ما حظه میکنی رسا حق اند
و هر یک رسالتی میرسانند قاعده خلق آنست که اگر کسی
سخن بی تقصیر میگوید آنرا اعتبار نمی کنند و حال آنکه
از آن بیشتر اعتبار می باید گرفت * و کای من آیه فی السموات
والارض یمرون علیها و هم عنها معرضون * از شیخ معتمد الدین

جمعی ماثور است که روزی با ستای بعضی از اصحاب
 بیاضات میرفتند و در راه خدمت می پیش پای مرگ ایشان
 آمد شیخ فی الحال از آن صوت مراجعت نمود و بیان
 بیاضات ترقت بعد از آن معلوم شد که بعضی از آن بیاضات
 بودند بهدم خانها که شدند التوبی چون اقلان و غیره و
 ظاهرش مرکب است از دو جزء یعنی ضعف و سستی پس شیخ
 وقت روانگی در بیاضات چون خدمت می پای مرکب شد
 بی بر دنا یعنی که این امر است است ماثور است که اگر
 کن که ضعف از ضعف بر آید که مهربان است و معنی آن است
 پس معلوم شد که در تنال و تأییر بودن است و این حال
 فاعلیه موثر است لازم نیست بلکه از طامات و ... است آن
 باشند و همچنین گویند که تمایز است در قوت جسم و لغوه
 خیر با شرف از چیزی حادث می شود آن که ... و ...
 امر نه حادث می شود و ... باشد ... آن ...
 که میگویند که از اینچنین امر قابل بدنباید گرفت و ...
 نکات میباید گرفت و مشهور است که ... قابل ...
 حال بد و ... و ... مهم ...
 آنحضرت به تنال بسیار و ... و ...

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که در محله آنحضرت از یک برآمدند گفتار قریش بریده اسلمی را به تعاقب فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از او پرسیدند چه نام داری او گفتست بریده آنحضرت از ماده اشتقاق آن تنال فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت بدقت بود اموال و صلح یعنی خوشی و خوشی با و کار مارا که آخر روی به صلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیله گفت از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یا فقی سهم خود را یعنی نصیب و حصه خود از اسلام الی انصار که واقعه که مال آن این بود که بریده و همراهیانش ایمان آوردند با همه چنانچه برای تاثیر است ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند که از ایاهل و دوم و سیوم و چهارم تمهید کنند مثلاً میگویند که قنار پخیز در درجه اول خار است یعنی با استعمال آن اهل از پخته شده که را کیفیت زیاید از حرارت بر مزاج محسوس نمیشود و در درجه دوم خار است یعنی کیفیت زیاید با استعمال آن پیدا میشود و لکن ضرر نیکند و درجه سیوم خار است یعنی با استعمال آن کیفیت زیاید که بدرجه تضرر رسیده پیدا میشود و لکن ضرر

آن منجر به ملاکت نیست، و درجه چهارم ملاکت نیست یعنی ضرر آن منجر
به ملاکت است و امر یکی از این در حادث را ملاکت است و درجه
کرده اند یعنی اعلی و ادنی و متوسط است پس باید که استثنای
مؤثر به عادت و نحوست اند برای آن هر مراتب و درجات
باشد و چنانچه تأثیرات مقرره اند و در این مرتبه و در این
طب نوشته اند بعضی از آنها در بعضی از آنها در مرتبه باقی
نمی‌شود و از بعضی اشیائیکه تأثیرات مختلف نمایند مثلاً ملاکت است
چهارم که موت است با تأثیرات سطحی و در ظاهر آن
که کیفیت اسهال است گاهی از آن تأثیرات غیره و در تأثیرات
تأثیرات از بعضی مؤثر است که معلوم و در یک چهارم و
منشای آن یا اینست که کیفیت منشاء آن در خارج مشخص
یا از زمان و مکان حادث شود که مبطول اثر آن در آن
تأثیرات اکثریه و بنظر خود و عین امریه و از منشاء معلوم
که منجر به تقسیم بیان ساخت باقی و عام فلهذا منجر به
تأثیرات سعد و نحس بعینه تصور باید کرد و از این جهت است که
بدرک و تمیز آن ادراک و تجربه طبایع است که نسبت عافیه و
مبطول و غیره را کند به تعلقات است یعنی مباحثه و ملاکت است
لا یعنی دارند مدبتر است و یکی از بواحد است و نحوست

مواد فانی که بعرضت رایج است بنجر یا نمک نمی است که تا یافت اجزای
 چیزی با نیت سبب یکی با دیگری یا بوضع آن مقابل چیزی دیگر نزد
 طبایع سبب یا غیر مناسب آید مثلاً در خانه طول موافق
 عرض نباشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نافذ یا در بنظر صحن
 غیر مناسب یا صحن بنظر در غیر مرضی افتد و علی هذا در اشیای
 دیگر و همچنین عکس آن چه نتیجه بخودست سوای رسیدن ضرری
 بالذات و اموال و نتیجه مساوات علاوه وقوع خیر و برکت علی
 سبیل القیاس همین است که بدان اسباب المی و انقباضی
 یا سرقی و انبساطی بقا و سبب راه یابد و آن خود در مناسبات
 و غیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از اینادیت نبوی درین باب
 وارد شده بعضی از آن مرقوم میگردد ابی داؤد از بریده رضی الله عنه
 روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال بدنی یگذشت به چیزی و هرگاه عالمی بر منی گذشت نامش
 میسر سیر اگر خوشتر می آمد مسرور میشد و مسرت
 آن بر جهره مبارک میامد و اگر کار خوشتر می آمد گراهِست
 آن بر جهره مبارک میامد و اگر کار خوشتر می آمد گراهِست
 نام آن وضع میسر سیر اگر خوشتر می آمد مسرور میشد و مسرت
 و مسرت آن بر جهره مبارک میامد و اگر کار خوشتر می آمد

که اوست آن بره خمره مبارک زودار می باشد مراد به مشائست
 که اگر ش شخصی را بجای میفرستاد و شما از نام او سید و است
 تفهال میفرمود بسند است آن در حدیثین با هم که در کتاب
 از نام قریه تفهال میکرد و مراد از یکا قلی بدو که گفت با این است که
 عمل بران نمی نمود یا اینکه کمتر یکا گفت و تر فریاد آنرا که در حدیث
 روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حدیثی
 بر می آمد و در سن هشتم او از یار را از حدیثی که در حدیث
 میشود یعنی تفهال میفرمود بر شهر و نواح آن شهر و قریه که
 ابو داود از عروقه بن عامر قریه شش روایت کرده و اینست
 که اگر کسی از شما قالی بد آید و باید که بشود از حدیثی که در حدیث
 بالحدیثات الا انت ولا یفح بالحدیثات الا انت ولا یفح بالحدیثات
 الا بک و ابو داود و ترمذی از حدیثی که در حدیثی که در حدیث
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم قول ما که در حدیث
 است و نیست از ما چیزی که از حدیثی که در حدیثی که در حدیث
 میکند انتهی یعنی هر ضرری که از تلخیص حدیثی که در حدیث
 از مسلمانان بسبب بی توکل و در حدیثی که در حدیثی که در حدیث
 من جمله اشیر ایستادیت قول این مسند و حدیثی که در حدیث
 و مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی و حدیثی که در حدیثی که در حدیث

از آنحضرت رضی الله عنه روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که نیاست شخوصت شمار در اسب و زن و خانه و در روزیست و دیگر اینست که ذکر خیر حضرت را در روزی آفریند حضرت صلی الله علیه و سلم نموده و فرمود که اگر خیر مستی باشد است پس در خانه و زن و اسب است و در روایت سید بن طاووس اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که اگر خیر مستی باشد در روزی پس در اسب و زن و مسکن است اینها بیست را بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث موطا و مسلم و نسائی در سب ای و خانه و اسب و واقع گردیده و ترمذی از حکیم بن مویر روایت میکند که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود نیاست شخوصت در چیزی و نهایی پس اینها شش در خانه و زن و اسب و ابو داود و از آنحضرت رضی الله عنه روایت میکنند که گفت مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و اینها کثیر بود و ما و کثیر بود اموال ما پس نقل کردیم در خانه دیگر و اینها کم شد و ما کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بنگار آید خانه را بدست و در موطا انصاری بن سید بن طاووس روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد

و شکایت از مسکنی که انجان قائل گردید بود نمود و آنحضرت
فرمود بکنند از آنرا که بد است با اختلاف الفاظ و نیز روایت
است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کیکه بر آمد بار ادا سفر و باز گردید فقال بدیسی کافر شده
با آنچه نازل کرده شد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و روایت
آخر کیکه باز ماند سبب قال بد از شایسته بدیسی است یک
گردانید خدا را عرض کردند بار رسول الله بدیسی گفتار و آن
چیزست فرمود اللهم لا طیر الا طیرک ولا حسر الا حسرک
ولا اله الا هوک اینجهما احادیث از جامع الترمذی است
باستثنای حدیث اخیر که از جامع کبیر منقول شده و درین
باب احادیث کثیره وارد شده اند که شریعت از این بتسل
در آمد شیخ عبدالحق باوی رحمه الله علیه داشته
من السننه یفهمه ماید و بعضی احادیث نهی غالی و نهی از اعتقاد
آن مطلقا وارد شده و از بعضی شریعت از این در شکل این
و در اینه و خانه بصیغه بفهم خواه الحال یا آنچه در از امر باستنداد
میشود و اینهم در معنی نهی و نهی است با اینجهما است
باینطور که اگر می بود پس در بین اشیا بدیسی معنی
و مراد آن و خدا از این اکاهه است است که تلمیح از او بودی

نیست و اگر می بود پس این اشیا منظمه و محال آن بود چنانکه
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اگر چیزی می بود
 که سبقت بگیرد بر تقدیر پس نظم بد می بود و از حدیث
 عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما نفی آن تصریح است
 آمده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر بالذات منفی است
 و موثر در جمله اشیا نه او نه تعالی است و هر چیز بمقتضی و تقدیر
 اوست و اثبات آن در بین اشیا به سبیل جریان
 حادثات و تعالی است که در بین اشیا خالق نموده و آنرا
 اسباب حادی قرار داده چنانچه آتش را سبب احراق
 گردانیده پس نفی راجع است طرف تاثیر بالذات است
 و اثبات حسب عادت است و حکمت در تخصیص این اشیا
 یعنی زن و خانه و اسب در عالم شایع است و گفته اند
 که نحوست زن بسبب ناشده بودنش بر شوهر خودش
 و عدم اطاعت او و زاور است و نحوست خانه بسبب تنگی آن
 و همسایه بد و عدم یسب هوای او و نحوست اسب بسبب ترکشی
 و گرانی قیمت و ناموافقیت او بمصلحتی است انتهای و در بعضی
 احادیث وارد شده که اسبی که یکی از قوایم او در لون مخالف
 سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بر آن احتراز باید

والله اعلم بالبحرینه باو غفث انشا و مضامین احادیث وارد درین
 باب چنانکه انفا نقل العین ماثبت من السنه گذشت آرای
 اکثر علما در وجه تطبیق همین است که تیزی را بجز است به درگاه
 مستقل در تاثیر فهمیدن ممنوع است پس نفی و ابطال
 اثر آن از همیوم چنین است تا عوام یعنی با قند و این اشیا را
 از نجوم و بواعث ثقل و طیر و موثرات نفسی اندر و احوال و باب
 تفهال و طیر چنانکه نسی از ان و کربا است اثبات اثر
 مرویات و سائنات ضالع در اخبار است ایام از سفر
 و از دواج و احوال و دعوات سعیر و خمس و احوال و اندو
 مویده اینمغنی که نفسی و ابطال اثر آن را غیر محال است تا بایع
 است بخاطر این که مریدان بطلان و نفی که در باب طایع
 سلیمه اند اقول دارند یعنی در اثر انوار ابطال اثر
 طیر و سائنات آن و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 طایع و الله و سائنات آن احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 که عوام بخودت ضرر احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 حقیقی فهمند و آنرا به ان شرح که عوام می دانند چنانچه
 در وقت انظار از حرکات اکثر عوام ماسی فزونی است و شود
 بخلاف عکس این پس ضرر مرایی عقاید و احوال و احوال و احوال

ثانی اغاسب و اکثر است و لهذا در شرح تشدد در مه نعت این فیه
و ابطال تاثیر بد به تخصیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود
پس بطلان اثر هر دو از خیر و شر منظور و مراد می بود پس این
تخصیص را نفی نیست علاوه از آنکه خود انحصار صای الله علیه
و سلام تفال میفرمود و الله اعلم بحقیقه الحال بالجماع چون ادراک
اسباب تاثیرات نجوم کما حقه امر است پس صعب و دشوار
پس تقیید بدان با وصف صعوبت آن موجب هر چ کالی در نظم
عالم است و بالفرض اگر تاثیرات آن موافق ادراک
ما باشد پس احتراز از آن با وصف صعوبت دریافت بنا بر
دفع ضرر یا اختیار آن بنا بر جلب نفع از سعادت و طاقت بشری خارج
است و اگر حکم با استحاله نباشد در صعوبت کلی شکی نیست
پس استماع از تقیید بدان چنانکه شارح علیه السلام و السلام
فرموده عین مشابحت است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه
تو غال بعلم نجوم نه نموده اند و حکمای بر طایفه هم قاطبه مقید بان
نه بوده اند و بسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند
و منشای اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان
نیز پیروی خواص کردند و یکی از صعوبت های آن اینست
که اکثری از تاثیرات بنظر اشخاص داز من و اکنه و غیر

اذ ضاع موثرات مختلف است پناه نچه از قول امام فخر الدین رازی
 که پیشتر مذکور شد ام ایان معنی مستتب است و این عبارت است
 که چیزی نسبت به شخص دیگر است یا نه و نسبت
 بدیگری شوم باشد یا بالوکوس چنانچه نسبت به بعضی عمد نیات
 مثل التماس و بیان و غیره از اینها که برای بعضی است و بعضی
 موجب خیر و برکت گردد و برای بعضی آنرا بد و پس از آنکه
 بهیچو امور موقوفه و موقوف بر تجربه از کیا و اشیا و غیره
 سلیمه است یا مدار آن بر نقل از اسباب است و بعضی
 و لهذا تقیید بدان منجر نمیشود و باعث هر چه در امور نظام
 و هم موجب خرابی عقاید عوام است بعضی متعالی است و رای
 آنست که همیشه نظر بر عنایت پروردگار و از او توکل و تکیه
 بر ذات پاک او باشد که چنانچه توفیق و دفع مسایب از بهیچو امور
 ما و صفت عقیدت مضمون صداقت مشهور و لا اله الا الله
 و جف القلم بها و کاین و لا مانع لما أعطیت و لا معطل لما منعت
 عسیر بلکه محال است و اینجا اگر امری موجب و مانع باشد
 قاصد باشد از آن اختر از نایب ممانعت باشد که تکیه بر رای
 آن معاینه شده از اثر مرکب کند یا بیع سازد و تکیه بر رای او را
 دیگر تا موجب رفع آن و سوء شود که موجب تکیه و وقوع

و در قلوب هم یکی از آثار نحو عدت او است بالجهل
در همهچیز امور نفعی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
مشهور نیست و درین باب نافع ترینم اختیارات است
و آن عبارت است از دریافت اوقات و از منتهی سعید
و نحس و اوقاتی که احتراز در آن از ابتداء امور واجب است
و اوقاتی که در آن مباحثات امور مستحب است یا بدین باب
است پس باید دانست که هر وقت را نسبتی خاص
است به بعضی امور از خیریت و به بعضی از ان بشریت
و آن معتبر است بحسب بودن شمس در بروج و قسم
در منازل و اوضاع واقع ما بین آنها از مقابل و تربیع
و تدیس و غیر آن تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
این حالات امتیاز برای امریکه مقتضی است از منتهی و زما
و قطع ثوب و غیر آن و منافع آن بر کسب خفص نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقل از ابن عساکر و صاحب الاستیعاد مولی
ابو النخیر بیان نموده و غلط و نقل این عالم هم به تفصیلی و تشبیه
جمعه اعطال حالت آن از موضوع این رساله خارج میشود لهذا
اتکام آنرا در همگی دو مطالب آینده یعنی مطالب دوم و سوم
بیان مباحثات و مطالب دوم از مقوله دوم در اختیار است تا تمام

منقول از علمای اهل اسلام اعم از اینکه اصل مانند آن
احادیث نبویه و ارشادات ائمه اطهار علیهم السلام باشد
یا به تفسیر بر قواعد خود می باشد و درین مطالب دو فصل است
* فصل اول * در بیان آنچه درین باب از علل و کتب آمده است
مرویست بدانکه تقدید بوقت و زمانیکه در امور
عظام از سفر و ازدواج و احترام از بعضی آنهاست و وقت
بودن قمر در عقرب و از ایام حاق و غیره و کتب از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ماثور است چنانچه بعضی از علما بدان
تصریح نموده اند و روایات النبیه میسر میسر است که اراده
سفر کند مسنون است که نماز استحاره هفت بار یا سه بار
بخواند چنانچه در روایات عامه مسنون ذکر آن گذشت پس
بعد خواندن نماز استحاره اگر الشراح عدد و انضمام
قلب حاصل شود در دو شنبه و پنجشنبه برای سفر بسیار کند
و از ایام منبیه شهر که خمس مسنود در ده اند و از منبیه شهر
صلی الله علیه و سلم ماثور است اجتناب کند که سوم
و پنجم و سیر دهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست و پنجم
است و هر چهارشنبه آخر شهر و از ایام حاق و اینست که در آن قمر
در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات و وقت پاشت

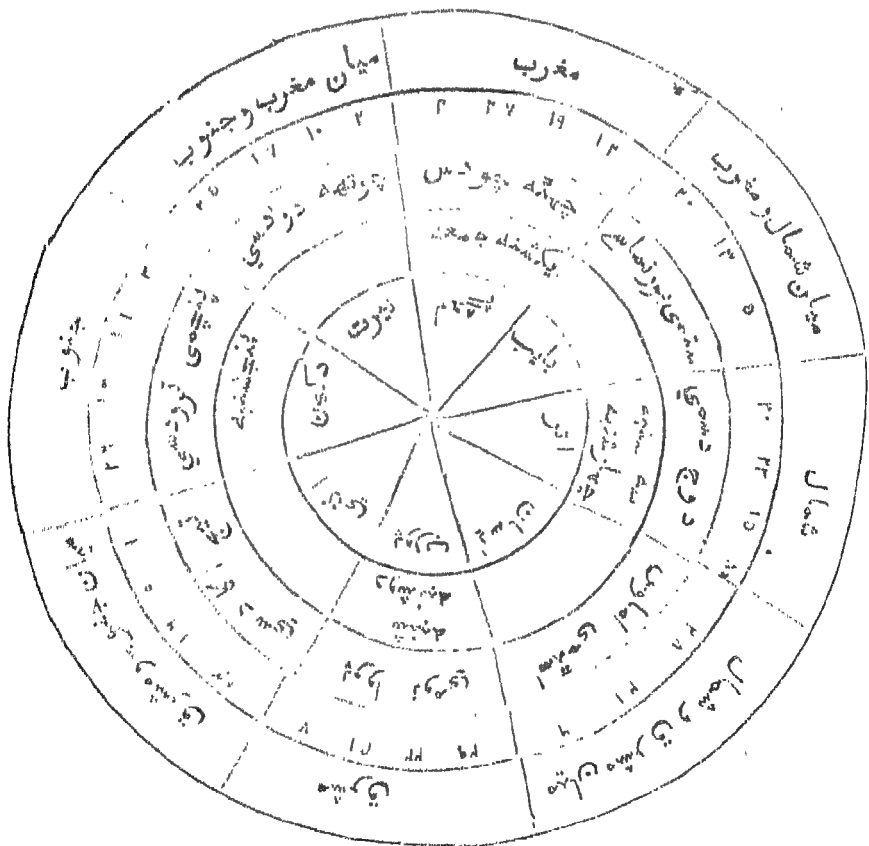
وقت غاس و احتراز کند از وقت عشی و بعد زوال و سفر کند الا
 بهر اهی رفقا و بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی
 غلامی دیگر نیز احتراز از ایامیکه در آن قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند
 و اکثر محدثین انکار از همه چنین احتراز است نموده اند بلکه بر عکس
 آن اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانند و اصل همان
 است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانہ
 را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع خشنیده او تعالی
 باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احتراز از جمله کارها
 بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور
 از ائمه اطهار است و درین باب احادیث کثیره بر طریقه ایشان
 مروی است و اهل بخوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب
 را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق بخوم هند و آن اثری
 از آن نیست و چون نظر باین حکم که منضم احتراز است از
 مباشرت کار و ایامیکه قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت
 و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد و باید دانست که
 مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قالب العقرب که میجد هم
 از سنابل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود و در صورت
 اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد و اگر ثانی مراد است

پس زمانه آن تقریباً دو شبانه روز و ثلث آن باشد زیرا که
همین قدر مدت بودن ماه در یک یک برج است و بالتعلیل
مشهور و متعارف همین امر ثانی است یعنی زمانه قیام قمر در
برج عقرب و چون ثانی حاوی اول است لهذا اعتساب همان سه
مناسب و شاید که اول در تاثیر اقوی از ثانی باشد مگر ای طالب
واقع شدن این وضع در هر ماه یکبار لازم است و شروع
نخوست قمر در عقرب از وقت بودن طریقه است و آن منزلی
از منازل قمر است که بالایی عقرب واقع است پس شبانه روز
تقریباً پیش از آمدن در عقرب قمر در آن و اثبات شود و بعضی
کسان آنرا زیاده تر از زمانه بودن قمر در عقرب مشهور می شناسند
و بعضی گویند نخوست از ابتدا می باشد و گفته اند که شش قمر از قلب
العقرب است و بعد از آن نخوست است و این را نیز باید حساب
و قواعد جهت دریافت انتقال قمر در برج و زمانه و زمانه
مقرر کرده اند لکن آن حساب تقریبی است و در بعضی از اینها نیست
که هر تاریخ ماه قمری که در آن قیام یکی از برج معارم که واقع باشد آنرا
دو چند آن کرد پنج عدد بر آن دیگر افزود و آنروز قمری در هر برج
که باشد از اعداد پنجمه مذکور که از دو چند آن که در تاریخ قمری است اضافه

پنجم و دیگر تا سال شده است پنج پنج عدد در برج بکند از
منتهی به برجی که شود قسم در همان برج خواهد بود و در این برج
ایضا پنجم و یا کمتر از آن خواهد رسید باید که از او در شش
ضرب کند آنچه حاصل ضرب است همان قدر در جات از آن
برج قسم طی کرده باشد و همچنین مساوی بود این قسم در مقرب
واضح خواهد شد و یکی از اعاظم علمای متبحران از متاخرین در یکی
از تالیفات خود میفرماید که پیشه را است که هفتاد ماه در مقرب
باشد آن تاریخها خمس است بیع و شرا و تزویج و سفر در آن
نباید کرد و ترتیب دانستن قمر و در مقرب در میان اهل هند
آنست که در ماه کائک بتاریخ اول دوم و سوم مشهور
قمری ماه در برج مقرب می آید و در ماه گن بست و هشتم
و بست و نهم و سی ام و در ماه پوس بتاریخ بست و ششم
بست و هفتم و بست و هشتم و در ماه ماکه بتاریخ بست و سی ام
و بست و چهارم و بست و پنجم و در ماه مانکن بتاریخ
بست و یکم و بست و دوم و بست و سوم و در ماه چیت بتاریخ
هیزد هم و نوزدهم و بست و در ماه بیسا که بتاریخ شانزدهم
و هفدهم و هیزد هم و در ماه جیت بتاریخ سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در ماه اساده بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و ذرماه سالون بتاریخ هشتم و نهم و دهم و در ماه بهادرن
 بتاریخ ششم و هفتم و هشتم و در ماه کوار بتاریخ سیوم و چهارم
 و پنجم اما اکثری از اصحاب ندیث این نحوه مدت را اعتبار
 نکرده اند و العام عند اعدائیهی و بعضی از علما ایام منقول
 هر ماه را بدین پنج نظم کرده اند * بیت * هفت روزی نفس باشد
 و سهی * زن نذر کن تانیالی پاینج رنج * سه و پنج سیرده
 باشانزده * بست و یک با بست و چار و بست و پنج *
 و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و مانور از اسلام
 کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب هر روز
 بسمتی می باشند ایندایید که انهار احمادی و سمت راست
 خود داشته سفر و غیره نکند که موجب ضرر باشد و بر پشت
 و بجانب دست چپ گذاشته سفر و غیره کند که ماحت اذیع
 است و برای دریافت سموت رجال الغیب دایره نوشته
 میشود که در آن دایره سموت هشتگانه نوشته زهر سمت
 تاریخیهای که در آن با سمت رجال الغیب می باشند مرسوم
 نگردیده و چون نزد نو جوگنی چیزی است که هر روز بمحسین پنج
 بسمتی میباشد و مدار حساب آن بر "نهم" می باشد یعنی سمت
 و همچنین دشمنان یک چیزی است که باعتبار ایام هفته هر روز

بسمتی میباشد و نزد این نام هر دو را صحابی و بدست راست
گذاشته کاری نکند و بر پشت و جانب چپ موجب سعادت
باشد و اگر چه موقع تحریر آن در مطلب سی و دوم بود لکن در اینجا باین نظم
نوشته شد که هر سه در یکست و اید جمع شوند پس زیر خط اول نام
سموت بهشتی بنگانه بعد بی نوشته شد و زیر خط دوم تاریخهای دوره اول
الذی سب و زیر خط سی و سوم ششم نامی دوره جوگنی و زیر خط چهارم ایام هشت
دوره و سی و سه و زیر خط پنجم نامهای سموت هشتی مرقوم شده



و چون درین زمانه ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب
 مناسب نبود و لهذا از فوایح میبیدی که بابت بعضی دیگر از
 فضیلتهاست و مناسبتهاست آن نوشتند است. بعینه مرقوم میگردد و
 مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قلوب و ریاضات
 تصرف ندارند و وعده ایشان طاق باشد و تطبیق که اندر اغوش
 هم گویند یک شخص است که محل انظار حق تعالی است
 و او را عبد الله گویند و هر سبیل مذرت خلافت ظاهر باید چنانچه
 خلفای اربعه و امام حسان و معویته بن یزید و محمد بن اسماعیل
 و متوکل و اوید قلوب امرا ذیل است و هر از آنکه فلان بر قلوب
 یا بر قدم فلان است آنست که قیاس حق بر او و از یک شخص
 است و اما آن دو شخص اند یکی به همین غرض و از آنکه او عالم
 ملکوت است و او را عبد الرب گویند یکی به سبب غرض و انظار
 او و عالم ملک است و او را عبد الملک گویند و از آنکه است
 از عبد الرب و او تا در چهار شخص اند و در چهار کتب عالم یکی را
 که در مشرق است عبد الله گویند و یکی را که در مغرب
 است عبد العظیم گویند و یکی را که در شمال است عبد المرید
 و یکی را که در جنوب است عبد القادر گویند و از آنکه است
 شخص اند و خلاف است در آنکه ایشان قلوب و ادوات

و اما مان اندیشه و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
 مرد یکی از چهل تن بدل او شد و تقسیم چهل تن یکی از سیصد
 تن است و تقسیم سیصد تن یکی از صحنها است یا آنست
 که چون ایشان از مقام سیر و مذ می‌توانند که جندی بصورت
 خود بماند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بآنکه
 عالم باشند باین امر و متبرر است که ایشان در هر روز
 از روزهای ماه در گرام جهت اند باین تفصیل درین مقام همان و ایره
 که پیشتر نوشته شد بدو آنکه تهنه هندی که مومی بدوره جوگنی
 است و ایام هفته که منبی دوره و ساسول است مرقوم گردیده
 و اعداد تاریخ بجز و دست ایچ نوشته بنابر تطوایل اعا ده نشد
 و چون کسی را حاجتی باشد باید که رویانسی کند که ایشان
 در آنجا نباشند و بگوید: السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
 المفلتین یا غیثونی بغوثه و انظر دلی بنظره و بنجوا بهشت ششمن
 اند که مشغول اند بحمل اثقال خلائق و نقباء و از ده ششمن
 اند که مطلق اند بر اسرار نفوس و بدلاد و از ده ششمن
 اند و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی نایستقام
 مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقباء و از ده ششمن
 اند که در اول رجب ثقلی عظیم در ایشان پیدا میشود چنانچه

قادر بر حرکت نیستند و وزیر و وزیر آن ثقل کم می شود و تا اول
 شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبدالرزاق
 گوید نجبا چهل اند و نقبا سیصد و پلاستیه قومی اند که حال خود
 پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بولایت رسانند
 و ایشان افضل طایفه اند انتهی و به ششمی نام از اول شیخ
 مسیحی الدین عربی بنظر آمده که اگر در امری تغییر گردد و توجیه بجانب
 ایشان کند و بهشت بارها و فرستد با سلم بن علی السلام صل علی
 صلی و آل محمد بعد از النجوم فی السموات و بعد از الملائک
 و سلم * پس گوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارجح
 المقلسة اشیئونی بغوثه و انظر و لی بنظره دار قیام یا تعبیه
 یا ابد ال یا اوتاد یا قطب یا غوث اشیئونی بحرمه یا اخطابی
 صلی الله علیه و آله و سلم * و پشت بظهر دشمنان کند
 و در خاطر خود بگذارد که استغما من دشمنان مرا و از سنان
 و مهاو نت کیند انگاه بمهاسی که در و روی او هیچ سبزه
 تعالی آنرا اکنایست اند و در وقت صبح هرگز نماند که پشت
 دشمن بظهر دشمنان است و آب سحر از روی او خواهد شد
 و اگر پشت دشمن بظهر دیار باشد نو پشت دشمن ایشان
 کند و استمداد نمید که مظهر گردد و در هیچ نیاید و رعیت کردن باید

که تیر بطرف ایشان نماند از د که خطا شود و همچنین در جمله
کارها و معارف و مجادله این قاعده را رعایت کند که بمقصود رسیده
انتهی و نیز ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است
که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بمیزان است یابدست
راست گزاشته سفر کند همین دعا و سلام که بالا بگذشت
خواند و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد از آن
بسمتی که مقصود است برود پس از هر یک بمناجات یا بدست
راست بودن آنها تصور بود از آن نجات یابد و محفوظ ماند و کسی
هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که
از آن دریافت سموت رجال الغیب بدون نظم بردایره باستانی
میشود و حروف مذکوره اینست کن ج غ ب ام ش مراد از
اول الی است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم میرت
که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
مغرب و از پنجم بایب که مابین مغرب و شمال است و از ششم
ایسان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بیت * کنجغ بامش
کنجغ بمش * کنجغ بامش کنجغ امشش * و طریقه دریافت
ان اینست که از همین بیت منظوم یک یک حرف از شروع

بیست و نهم بر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخ یکم دریافت سمیت
 آنروز منظور است به نهند هر حرف که بتاریخ مذکور منتهی شود در حال
 الغیب بسرت معینه آن حرف خواهند بود و در ریاض و شک ریاض
 حضرت جد امجد افاضی القضاات سید ناد مولانا محمد نجم الدین خان طالب
 ثراهدون ذکر مقبول عنه در باب اختیارات ایام و ایتامی از
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرقوم است که بعینه آنرا ترجمه نموده شد
 و آن اینست ذکر محمود است ایام و مذمومت و وسطاتی از حالات
 برقع شقا و نکبات با مناد صحیح از نبی صلی الله علیه و سلم
 * روز اول * از شهر سید است پیداکه خدا ایتامی در آنروز
 آدم علیه السلام را صالح امنی برای صفوی در آنروز سلطان
 و امرا و آنچه کسی را احوالچ باشد از بدیع و ششاد و نرس
 شجر بکنید در آن اریته فرا بید و کسیکه مریض شود در آنروز
 صحت یابد * دوم * روز سحید است بدالمر و در آنروز الله تعالی
 حواری از پیروی آدم پسند نیز و حج کرده با او پسند نخست اهل
 خود بکنید و سمسار کنید و آنروز که بیمار است و کسی که
 سفر و نکاح و خرید و خرد و نخت و ایستادن است و فضای آن
 و کسیکه مریض شود در آنروز سنجست شود و مریض او را سنجست
 نخل است پس هزار کنید و در آن از مرگت و نرسب نمانید

حاجت را او قصه بکنید چنانچه او بنگاهداریه رفت و سس خود را و در
 بکند در آن از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود در آن روز
 خوف است بر او و طول کند مرض او و صحت یابد بنحیر و مدقه و نماز
 و مسافر آن روز بعافیت باشد از سفر و آن روزی است
 که غار ج کرده شد ادم علیه السلام از جنت * چهارم * روز
 نیک است پیدا شد در آن روز هانی و آن روز جید است برای
 تزویج و طاسب صید در بر و بحر و مولود آن روز محبوب باشد و مسافر
 آن روز نادم شود و مریض آن روز زود و صحت یابد * پنجم * روز
 نحس است پیدا شد در آن روز قبیله و ملتزم بود و قتل برادر
 خود و داخل کرد و مهیبت را در اهل خود پس طلال شد
 بر آنها حقوقت پس بر همین بکنید در نیر و کل الحز را از جمیع
 آفات که روز نحس است * ششم * روز صالح و مبارک است
 برای تزویج و شکار در بر و بحر و مسافر آن روز غنا در اهل
 خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید در آن آنچه
 خواهید که بیمارک است برای هر امر که اراده کرده شود
 از حاجت انشاء الله تعالی * هشتم * روز جید است برای
 بیع و شراء و شکار و هر چیز که از سفر در آن روز و مرض
 آن روز زود و صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود و حاجتش قضا

شود و سبیل کند خدا را آنچه اراده کنی بکنند در آن هر چه خواهی
 که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
 که اراده کرده شود و کسیکه سفر کند در آن روز روزی آن
 خدای تعالی او را مال و خیریند و مریض آن روز به صحت یابد * دهم * روز
 مبارک است مولود آن روز مرزوق باشد و در نوبه و در بار * دهم *
 مبارک است پیدایش در آن روز مشیت عالم اسلام و جید
 است برای بیع و شراء صالح نیست برای قول و صالح
 است برای قضای جمیع حوائج خصوص حاجتی که از طرف
 سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
 خصوص برای شروع جمیع امور منظمه و تزویج و سفر و عیادت
 و قطع ثوب و لباس و بهر مولود آن روز زنی است و وسیع و نای
 شود انشاء الله تعالی * سیزدهم * روز سخن است پس نه از نیک
 در آن از حرکت و قصد نکنند سلطان را هیچ حاجت در آن غایب گنبد
 که نهمین است * چهاردهم * روز مبارک است باینکه در آن آنچه خواهد
 و مولود آن روز مبارک و مسعود باشد و عالم غایب شد و آشوب شود و مل
 او در آخر عمر او و برای مریض آن روز فوت است و طول شود
 مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای هر عملی و حاجت و مولود
 آن روز آخرس اولاد او بود * شانزدهم * روز نهمین است سالزان

روز هلاک شود و مولود آن روز مجنون باشد و آن روز نخس است
 برای هر چیز پس جزر کنید تا بمقدور در آن از حرکت و مریض
 آن روز را بخیم و عافیت گذرد * هفدهم * صالح و مبارک است
 برای هر امر که اراده کرده شود * هیجدهم * مبارک است
 برای سفر و قضای حوائج و هر امر که اراده کرده شود و هر که
 منی صحت کند در آن روز ظفر یابد و عدا و هلاک شود * نوزدهم *
 روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آن روز
 پیدا شده * بیستم * روز جید است برای هر امر سوای تزویج
 و سفر * بیست و یکم * روز نخس است و مولود آن روز نادم
 شود و با هر عمر خود پشیمان و حاجت در آن طالب نکند * بیست و دوم *
 روز صالح است برای هر بیع و شرا و یکم تصدق کند در آن روز
 ثواب عظیم یابد و مولود آن روز مبارک باشد و مریض آن روز صحت
 یابد و مسافر آن روز غانا با اهل خود رجوع کند * بیست و سوم * روز
 صالح است مولود آن روز جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر
 آن روز سالم و غنیمت ماند و منتفع شود * بیست و چهارم * روز نخس
 است پیدا شد در آن روز خرعون علیه اللعنه مولود آن روز
 مقتول شود و اگر زنده ماند حزین باشد و مرض بیمار آن روز طول
 شود و پشیمان تصدق کند و مسافر آن روز خیر روزی نیابد * بیست و پنجم *

روز نهم است اهل مرض خواری بر دارند و آن روز بنا است
 مریض آن روز نجات نیابد و ساغر آن روز رجوع نکند محفوظ
 دارند در آن روز تا بمقدور نفوس خود را به بست و ششم روز
 صالح است بیدار شد در آن روز موسی علیه السلام جید است
 برای هر امر مقصود سوای شام و تزیین و بیع بست و هفتم
 صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و مولود آن روز ابر
 شود و مملوک و ساغر آن روز غنیمت یابد و خیمه بینه و راسه
 باشد بست و هشتم روز صالح است بیدار شد در آن روز
 یعقوب علیه السلام مولود آن روز مبارک باشد و آن روز
 زود صحت یابد سی ام روز مبارک و خمر و است بیدار شد
 در آن روز است بیدار شد علیه السلام جید است برای بیع و شرا
 و تزیین و صالح نیست برای دیگر معاهد و شام و غرس
 و مولود آن روز مبارک و حکیم باشد اتمی و بالفعال در عرف
 شهرت دارد که تمام ماه صفر خصوص از اول تا سیزدهم
 آن برای سفر و دیگر جمله امور نهم است لکن مانده آن
 از کتابی معتبر بنظر این بنی مرایه نرسیده و بهمنی بیگانه علت آن
 حدوث مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و عمام است
 و صائب قاموس در لغت هفتمین نویسد که موهبی است

که در انجا بفره صفر می ربه عظیم ما بین امیرالامو منین علی ابن
ایطاب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا صفر و ماه صفر
ممنوع شده و آیتی در کلام الهی در شان قوم طاوانا زل شده
* انا ارسلنا علیهم رجا صر صرافی یوم ندمس مستمز * یعنی ما نازل
کردیم بر ایشان هوای تند آواز کننده شدید و روزی که
نخواست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر
بود شاید این امر هم باختر نخست ماه صفر باشد که در عرف و عوام
خج و عس در پمپحو اشیا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی
براد این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه میگوید که آنروز
چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نخست ستم این احتمال هم
فوشته که ستم خاص بر قوم مذکور بود که پچی یک فرد را از آنها
از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام سجد و نخست است
خدایشی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که پسند
افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جانتقال شد
در کتاب ایضاج آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که بست و پنج چیز مورث فقر است یعنی برهنه بول کردن
و در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن
و پوختن پیاز و سپهر بآتش سوختن و وقت شب خانه

بجار و بپاک کردن و مقدم بر شستن من و معمر رفتن
 و پدر و مادر را بناهای ای آنها اندا کردن و دست بپوشیدن
 و بر دهلینز خانه نشستن و در موضع نجاست و شو کردن و سپش
 را گرفته زنده گذاشتن و کاسه را نداشتن گذاشتن و ظرف
 آب را سر کشاده داشتن و بعد وضو انداختن یا آستین
 آب پاک کردن و سو کند خوردن و خانه را از آلودگی پاک کردن
 پاک نکردن و نماز را با آسانی و سهولت گذاردن و نماز اندک مدتی
 نهدن و اولاد را بدو غذا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
 و چراغ بر پشت دادن کشیدن و بعد نماز فوراً بمرحله و اگر قفس فصل دوم *
 در بیان آنچه در باب اختیارات ایام از علماء و کتب امامیه منقول
 است و بایمه اطهار علیهم السلام بطریق آنها منسوب شده
 و انتسبی است که درین باب بمنزله باب امامیه به نسبت
 امامیه است اعتناز اید است چه اکثر علماء امامیه است از اهل حدیث
 این امور را انگو میض دانند و صرف اتکا و توکل بر فاعله او نه و حقیقی
 کنند و پیچیک امر دیگر را موثر نگانمند و درین مذہب روایات
 کثیره با سند صحیح از ائمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
 ایام ماثور است و در کتب حدیث مدون و نام مدون و در همین باب
 هم تالیفات بسیار شده اند بالفعل که زیر نظر این چاپمیرزا است

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از
تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله توفیق المحسنین
مولفه اخوند ملا محسن کاشی که درین رساله آنچه
روایات این مذہب منقول شد از همین دو رساله است
اول و در اویت از دروع واقیه مرقوم میشود و پنجمه آن
روایت اول که در فصل نوزدهم آیت بدور وایت
نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام
و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ و بعد از آن
برای هر روز دعائی جداگانه که تدارک ضررهای آنروز کند نیز روایت
کرده که بنظر اطباء اینجا نقل نشده پس آنچه اول مرقوم میشود
بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و آنچه باسلف
دیگر نوشته شد مروی از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ است
و چون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم آنچه فارسیان میگویند
و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر تکرار حذف
نموده و اگر چه درین فصل بحر روایت سلمان فارسی نام
هر یکی از تاریخهای شہور قمری مصرح نیست که مراد
از آن تاریخهای شہور فارسیه اند و همچنین در فصل دیگر
که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لاکن چون در تفویض المحسنین نیز این روایت اول مذکور شده
است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیارات
ایام موافق شهور فارسیه است و هم بقدرینه روایت
سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که شهور
فارسیه مراد اند گو بسبب عدم ذکر نموده است قهقرو محل
استیفاء است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه همان اسمای
سی کانه ز ابر تواریخ شهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعینه
است مگر اینکه روایتی دیگر و قمرینه اند حاصل ازین احتمال
باشد و الله اعلم * روز اول * از شهر مرو است که در آن روز
آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و شریف است
برای طالب حوائج و برای حضوری نزد سلطان و برای
طالب علم و تزویج و سفر و نبرد و فروختن و گرفتن مواشی
و آنکه بگریزد و یا یکیکه راه گم کند در آن روز باز یافتن تمام شد
شب و اگر مریض شود در آن روز شفا یابد و مولود آنروز
جوانمرد و مرزوق و بدو این مبارک باشد و در روزی ممتاز
و مبارک است برای طالب حوائج و حضور نزد سلطان
* روز دوم * درین روز حواء از آدم علیه السلام بوجود آمد
صالح است برای تزویج و بنای منازل و نذر مهر و سفر

و طالب حواجج و اختیار رات و یکیکه مریض شود در آن روز
 باول نهام مرض خفیف باشد بخلاف آخر نهام و مولود آن روز
 صالح التربیت باشد * و یکروز بهارک است برای تزویج و
 و قضای حواجج * روز سیوم این روز نخمس است
 در آن روز نزع لباس آدم و حواشدهایهما السلام و از
 جنت خارج کرده شدند پس مشغول شود درین روز بکار خانگی
 خود و خارج شود از خانه خود اگر ممکن باشد و بدینتر کن
 درین روز از حضوزی نزد سلطان و از بیع و شراء و طالب
 حواجج و معاملات و مشارکت و مریض این روز معیوبت یابد
 و گم شده یافته شود و مواد آن روز مرزوق گردد و طویان العمر
 باشد * و یکروز گران و نخمس است صالح نیست برای امری
 از امور * روز چهارم این روز صلاحیت دارد برای زراعت
 و شکار و خریدن دواب و مکروه است در اندوز سفر
 پس کیکه سفر کند در آن روز خوف قتل او نیست و بلای بند
 نازل شود و در آن روز نمایان پیدا شد مواد آن روز صالح باشد
 و برکت داده شود بهر چه معیشت کند و بنده که بگریزد در آن
 روز طالب او عتیر بود * روز پنجم * نخمس است
 پیدا شد در آن روز قابیل شقی ملعون و در آن روز قتل کرد

بنزد او در خود را و دعا که در بویان بر نفس خود و او اول کسی
 است که بر روی زمین گریه کرد پس کارکن درین روز و خارج
 می شود از منزل خود و شخصی که سوخته خورد درین روز جزای
 او سریع باشد و او و آنروز صالح الیال باشد * دیگر *
 روز نهمین است طالب کن درین روز حاجت خود و ملاقات
 سلطان کن * روز ششم * اینروز صالح است برای قضای
 حاجت و تزویج و یک سفر کند درینروز به یار و جوع
 نماید باهل خود یا با نچه دوست دارد و شای دواب را صالح
 است و بنده که بگریه و یا یک گم شود درینروز یافته شود
 و یک مریض شود و رانزد و صحت یابد و مولود آنروز
 صالح التربیت باشد از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
 تزویج * روز هفتم * صالح است برای بیع امور و کسبه
 شروع کند ران بکتابتی تکمیل یابد و عمارت و غرس کردن
 روز شروع کنند عاقبتش محمود باشد و مولود آنروز
 صالح التربیت باشد و رزق بر دو بیع ماند * دیگر * آنروز مبارک
 و سعید است پس بکن آنچه خواهی ران روز از هر
 * روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شرا
 و شخصی که در آنروز روی سلطان و حاجت او را

شود و مکر و ده است در آن روز سنواری و زیبا و سفید
 در خشکی و خروج برای جنگ و مولود آن روز نیک بود
 ولادت او بر والدین و بنده که بگریزد در آن روز بدست
 نه آید مگر خودش تعب کشد و کسیکه گم شود در آن روز
 رشید یا بد بگردد معصیت بردارد و مریض آن روز سختی کشد
 * و بیکر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر
 که اراده کنی از خیر * روز نهم * ایام روز خفیف است
 صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن در آن روز
 بعمان و قرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه
 محاربه در آن روز کند غلبه یابد و اگر سفر کند مال روزی
 شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آن روز
 سختی کشد و مولود آن روز صالح باشد ولادت او تو فقیق
 و آده شود در جماعه حالاتش * دیگر * خواها بیایم که آن روز بیند
 همان روز نهم دهد * روز دهم * پیدا شود در آن روز نوح علیه السلام
 پس کسیکه ولادت یابد در آن روز پیر هرم شود
 و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شراء و سفر و گم
 شد و آن روز یافته شود و گریزند بدست آید و محبوس گردد
 و سزاوار است برای مریض آن روز که و حیت کند * دیگر *

روزی خفیف و مبارک است و کسیکه بگریزد در آن روز از
 سلطان گرفتار شود و مولود آن روز به باشد خفیف یا و نرسد
 و مرزوق باشد و خواهای آن روز نسیجه دهد در مدت بست روز
 * روز یازدهم * پیدا شد در آن روز شیخ علیه السلام صالح است
 برای ابتدای عقل و بیع و شهادت و سفر و اجتناب کند در آن روز
 از حضوری نزد سلطان و کسیکه بگریزد در آن روز رنج و غم آن
 بطوع و رغبت و کسیکه مریض شود در آن روز زود صحت یابد
 و گم گشته سلامت یابد و مولود آن روز خوش زندگانی
 کند مگر اینکه نیاز محتاج نشود و از سلطان بگریزد * دیگر *
 روز خفیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم *
 صالح است برای تزویج و فتح دلاکین و شکست در کوب
 بجا و در آن روز از تو سط بین الناس اجتناب کند و مریض
 آن روز زود صحت یابد و مولود سهیل التربیت باشد * دیگر *
 روز مختار است * روز سیزدهم * نحس است پس پرهیز
 کند در آن روز از منازعت و لغتای سلطان و از هر امر و تدبیر
 نگیرد سر را و حلق نکند مور او کسیکه راه گم کند در آن روز سالم
 ماند و مریض آن روز صحت یابد و مولود آن روز زندگانی نکند
 * دیگر * روز نحس است و ردی پس پرهیز کن در آن روز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آنروز بعد نه روز نتیجه
دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هر چیز و کمیکه پید
شود در آنروز ستمگار و ظالم باشد و جید است برای طایب
علم و بیع و شرا و استقراض و رگوب بحر و کمیکه بگر یزد
در آنروز گرفتار شود و کمیکه مریض شود صحت یابد
انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح
برای همراهی و برای لقای سلطان و ملاقات ماسی و علمای
آنها و مولود آنروز کاتب ارباب گردد و مال او کثیر شود و آخر
عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد بست و شش روز
* روز پانزدهم * صالح است برای همراهی و برای قرض دادن
و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و برآرد آنروز
ظفر یابد و مولود آنروز گنگ باشد یا السخ * دیگر * صالح
است برای هر حاجت و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد سه
روز شانزدهم * صالح نیست هر چیز و استوای نباشد و وضع
بنیاد و کمیکه سفر کند در روی هلاک شود و گریزند باز
پس آید و گم شده سلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت
یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد بخون گردد و اگر بعد
زوال ولادت یابد حال او نیک بود * دیگر * روز نهم

است پس پند هیزکن از حرکت در اندوز و خوابهای آنروز نتایج
 دهند بعد دوز روز * روز هفدهم * متوسط است پس احتراز کن
 و ران از منارعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
 و مباد آنروز صالح الحال باشد * دیگر * روز گران است
 پس حاجت نخواهد درینروز * روز بیجدهم * سعید است
 صالح برای هر چیز از بیع و شراء و راعت و سفره و کسبیکه
 منجی صحت کند در آنروز از عده و خود ظفر یابد و قرض آنروز
 ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
 * دیگر * نیک است در آنروز سفر و طالب توابع آنروز
 نوزدهم * مبارک است اسبیاق طایفه السلام در آنروز
 پیداشد صالح است برای سفر و عالم اموات و برای حاجات
 و خرید و واب و جوری و سفر و در گم گشته آنروز بدست
 آید بعد پانزده شب و مولود آنروز صالح باشد و موفق نهد
 انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک است * روز بیستم *
 متوسط است صالح برای سفر و قضای حاجت و بنا و بنیاد
 نهادن و غرض شجر و انبوه و تریه و واب و یافتن گنجینه درین
 روز دشوار گردد و گم گشته مخفی شود و مرض بیمار آنروز
 سخت گردد و مولود آنروز بسختی زنده گمانی اند * دیگر *

روز خفیف و بیارک است * روز بست و یکم * پنجم
است پس طالب مکن در آن روز حاجتی و به پیر هیز از حضوری
نزد سلطان و کشیکه سفر کند در آن روز محل خوف
است برای او و مولودان روز فقیر و محتاج باشد * دیگر *
حرف برای اخراج دم صالح است * روز بست و دوم *
صالح است برای قضای حوائج و بیع و ثرا و برای حضوری
نزد سلطان و صدقه در آن روز مقبول است و مریض آن
روز زود صحت یابد و کشیکه سفر کند در آن روز زود بها فیت
مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای
هر حاجت * روز بست و سیوم * درین روز یوسف غایب السلام
پیدا شد صالح است برای طالب حوائج و تجارت و تزویج و
حضوری نزد سلطان و شخصی که سفر کند در وی غنیمت
یابد و با و خری رسد و مولود آن روز حسن القربیت باشد * دیگر *
روز خفیف است صالح برای جملة حاجات * روز بست و
چهارم * روزی و پنجم است پیدا شد در آن روز قرعون
مأمون پس طالب مکن در آن روز امری از امور و کشیکه پیدا
شود در آن روز مکرر زندگانی کند و توفیق خیر یابد و آخرش
مفقود گردد یا غرق شود یا در آتش بسوزد و مرض بیمار آند روز

بطول کشد * دیگر * روز نهم * ستم است و حال مولود
 آنروز همان است که آنفا گذشت * روز بست و پنجم *
 نهم و روی است پس نگاهدارد روی نفس خود را و حاجتی
 در آن طالب کن که آنروز شهید البلاء است هلاک کرد و در آنروز
 اهل مصر را با فرعون بایات و مریض آنروز صعبت شد و بر وایتی
 از مرض افتاد نماید و مولود آنروز مبارک و مریض و سنجی باشد و
 مبتلای مرضی صعب شود مگر سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
 الله تعالی در آنروز اهل مصر را بایات پس مشغول شود در آن
 بذهاب و صلوة و عمل خیر * روز بست و ششم * صالح است
 برای سفر و هر امریکه خواهد مگر ترویج پس کسی که ترویج کند
 در آنروز ترک کند وجه خود را چه در آنروز شق و ریا
 برای موسی علیه السلام شد و قربت کن در آنروز باز وجه
 خود و قتی که از سفر معاودت کنی و مریض آنروز صعبت
 کشد و مولود در آنروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است
 برای هر امر و ای ترویج * روز بست و هفتم * صالح است
 برای هر امر خیر و مولود آنروز حسین و جمیل و طویل العمر
 کثیر النجب باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای
 آنها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنفا گذشت

* روز بخت و هشتتم * صالح است برای هر امر و در آن روز
پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز مسخر و نماند و
باور پنجم رسد و ابتدای به بدنش باشد * دیگر * روز مبارک
و سعید است و خوابهای آنروز همان روز نهم دهد * روز بخت
و نهم * صالح است برای هر امر مولود آنروز خایق باشد و کمیکه
سفر کند در آنروز مال کثیر یابد و مریض آنروز صحت یابد
و وصیت نه نویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان
و اصدقا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز همان روز منتهی شود
* روز سسی ام * جید است برای بیع و شراء و تزویج و مولود
آنروز حایم و مبارک باشد و غییر بود در بیت او بد خلق باشد
و مرزوق باشد بر زقی که باز داشته شود از آن و در روایتی
دیگر باند شود امر او و علویابد حال او و صادق البان باشد و صاحب
و فاد مقرر آنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود یابد آنرا
و کمیکه قرض دهد آنروز زود واپس یابد * دیگر * روز سعید
و مبارک است و صالح برای هر امر که اراده کنی و در فصل بخت
و یکم از همان کتاب یعنی روع دقیقه حال ایام و شهر و آنچه در است
از خیر و شر بر وایت دیگر از صادق علیه السلام محفوظ الاستاد
نقل میکنند و درین روایت مطلق ذکر اینکه مرا از آن شهر

ششمی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق ذکر آن
 در اهل اسلام متبادرست و روز قمری میشود و مگر اینکه
 ولیای بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین نهج است که
 پس سیده شد از اختیارات ایام پس فرمود عابد و علی
 ابائیه الصاواة والسلام روز اول * صالح و مسعود است
 پس خطاب کن در آن با پادشاه و تزوج کن و بعمل آر
 در آن روز آنچه خواهی از حاجت * دوم * تزوج کن و در آن روز
 و نزدیکی کن با اهل خود و بخور و بفروش و طالب کن در آن حاجات
 و هر چیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نهم است
 پس نوحید و فروختن کن در آن روز و با اهل خود قربت
 کن و نزد سلطان مرد و هیچ حاجتی در آن روز طالب کن
 * چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است
 برای سفر پس یکشنبه سفر کند در آن روز و سوابب الهال
 گردد * پنجم * طالب کن در آن روز حاجتی * ششم *
 صالح است برای تزویج و شکار و طالب معاش و هر
 حاجت * هفتم * مثل روز ششم * هشتم * مبارک
 است و صالح برای هر حاجت مگر سفر کن در آن روز * نهم *
 روز خفیف است برای هر امر که اراده کنی و بسوگو و آن روز

معیشت دهند و گاهی او تنگی نه بیند * دهم * صالح است برای
 حرث و زرع و سلف و هر حاجت * یازدهم * مفرد و آنروز
 گرفتار شود و کسیکه بوجود آید در آن روز مرزوق بمعیشت باشد و عمر
 شود تا هرم و گاهی محتاج نباشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم *
 روز نحس است پس هرگز طلب نکنند در آن حاجتی * چهاردهم
 روز سعید است صالح برای هر حاجت و کسیکه بپیدا شود
 در آنروز طویل العمر و شایق طلب علم باشد و ما شس در آخر
 عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هر حاجت
 و مولود آنروز گنگ باشد یا اسف * شانزدهم * روز نحس است
 هر که پیدا شود در آنروز مجنون گردد و کسیکه سفر کند هلاک
 شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است و بروایتی روز گران
 است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است
 برای سفر و برای هر چیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم *
 مثل آن * بستم * صالح و مبارک است و نیک است
 برای سفر و طلب حوائج * بیست و یکم * روز نحس است
 و آنروز اراقت دم است پس طلب مکن در آنروز حاجتی
 * بیست و دوم * صالح است برای هر حاجت که التماس
 کرده شود * بیست و سیوم * مثل آن * بیست و چهارم *

نحس است و شوم کیکه پیدا شود در اندروز گم گردد و در دیگری
 نه بود و زندگانی او تلخ باشد و کیکه مریض شود در اندروز افاقت
 نپذیرد * بت و ششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج
 که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بت و هفتم *
 صالح است برای هر امر * بت و هشتم * روز سعید
 است مولود اندروز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز
 بین الناس و عمرا و دراز باشد و باد و نهماسد و بکوری مبتلا گردد
 * بت و نهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت
 از ملاقات سلطان و اصدقا و نکوئی کردن * سسی ام *
 روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی
 که خواسته باشد انتهی این روایت را ابراهیم بن جیتی
 کفعمی و فقه الله لمراسیه نزد سید ابوالقاسم علی بن موسی بن
 جعفر بن محمد بن محمد الطائوس الحسینی قدس روحه فرستاد
 و اشاره کرد در آن بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام
 مرویست و آن ادعیه هستند که اگر کسی دعا کند بان الله تعالی
 نخست ایام مخدوره از و رفع سازد و آن ادعیه ذکر نمود
 و ما را درین کتاب ذکر کنیم بیگوئیم که روایت که در آنرا ابو
 یسری سهل بن اسحاق نقیب بابی نواس گفت که خدمت

میکردم هادی علیه السلام را در سفر من رای و در حواجی
 او سعی میکردم پس ثقتم روزی یاسیدی من کار ادا دارم
 و حواجی پس بذايت کن مرا چیزی که از ان سبب از ایام
 نحس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای اسهل برای شیعه
 و موالی ما عصمتی است که اگر راه روند بان در لبحج بخار و
 سیاسیب البیدار آینه محفوظ مانند از هر مخوف ای سهل و قتیکه
 صبح کنی بگو سه بار و همچنین و قتیکه شام کنی این دعا را و آن
 دعای امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام شب مهیت
 بر فراش نبی صلی الله علیه و اله و سلم است * بسم الله الرحمن الرحيم
 اصححت و امسیت اللهم معتصما بنی ما ملک المنیع الذی لا یطاول
 ولا یحاول من شر کل غاشم و طارق من سائر من خلقت و ما خلقت
 من خلقتک الصامت و لنا طق فی الجنة من کل مخوف بالباس بها بغة
 و لاء اهل بیت نبیک محمد صلی الله علیه و اله عالمهم السلام
 محتججا من کل قاصد الی اذیة بجدار حصین الا خلاص
 فی الاعتراف بحکمهم و التمسک بحکمهم و قنا بان الحق لهم و معهم
 و فیهم و بهم اوالی من والوا و احباب من جا نورا فصل علی محمد
 و اله و اعذنی اللهم بهم من شر کل ما اتقیه یا عظیم حجرت
 الاعادی عني بهدیح السموات و الارض و اجعلنا من بین ایدیم

سد او من خلفهم سد اذا غشيها هرة لا يبصرون * و این روایت را
شیخ رضی الله ابو نصر بن الامام امین الدین ابی علی الفضل
در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده انتهی و در تقویم السعسنین
نمّه همین روایت اینست و اگر اراه کنی توجه بجائی روزیکه پرمیز
بیکنی پس قبل از توجه بانسو سوره فاتحه و معوذتین و سوره اخلاص
و آیه الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
خوانده این دعا بخوان * اللهم بك يصل الصايل و بقل ربك
يطول الطایل و لا حول لکل ذي حول الا بك و لا قوة یحسان بها ذي
قوة الا منك و بصغوتك من خلقك و خیرتك من بریتك محب ذبیك
و عترته و سلالته علیه و علیهم السلام فصل علیهم و اکفنی شر
هذا اليوم و ضره و ارزقنی خیرة و یمنه و اقض لی فی متصرفاته بحسن العائنه
و بارغ المحبته و الظفر بالامنیه و کفایتها بطافیه الذقویه و کل ذي
قدرة لی علی اذیه حتی اکون فی جنه و عصمه من کل بلاه و زقمه
و ابن لنی من المخاوف فیها امنا و من العواقب فیه یسرا حتی
لا یصلنی صاد عن المراد و لا یصل لی طارق من اذی الامیاء انک علی
کل شی قد یروا الامور الیک تصیر یا من ایس کملته شی و هو السمع
البصیره اگرچه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقصد
ثالث نبی بایست لکن چون متعلق بسبع و پنجاه بود بد کرا آن

در همین مقام مبادرت رفت باید دانست که بموجب بعضی از روایات امامیه تمام روز را دوازده حصه کرده هر حصه را یکی از ائمه عشر منسوب سازند که در آن حصه توسل با بموجب اجابت دعا و نجات از ممالک است و برای هر یکی از آن دعائی است که در کتب ادعیه مثل مفتاح الفلاح و غیره مذکور است و اینجا نقلا از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشوند مابین طلوع فجر تا طلوع شمس منسوب است با میرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و توسل با و در آن وقت برای انتقام از ظلمه نیک است و آنچه سزاوار است که بعمل آورد آن وقت تصدق است بقدر میسر را اگر چه قلیل باشد که صادق علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بگوید کنید بصدقه و عطای بسیار بخشید در آن وقت پس نیست هیچیک مومن که صدقه کند در آن وقت مگر اینکه محفوظ ماند از بلای نازل از آسمان بسوی ارض که در آن روز باشد و باید که ما و در دبر و دستهای خود مالده که در حدیث آمده هر که ما و در دبر و دستهای خود مالده سختی و فقر با و نرسد و آن وقت عمامه بندد و لباس پوشد و موزه و نعل پوشد حصه دوم از طلوع شمس تا زاب حمرة آن و آن منسوب است با امام حسن علیه السلام

و توسل باد در انوقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است
 سیوم از ذهاب حمرة تار ارتفاع نماز و آن منسوب است
 بامام حسین علیه السلام و توسل باد درینوقت برای نجاح امور دنیا
 و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نماز تا زوال که منسوب
 است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باد درینوقت
 برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است
 پنجم از زوال شمس تا گزشتن مقدار چهار رکعت و آن
 منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باد درینوقت
 برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گزشتن
 مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق
 علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل
 باد درینوقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گزشتن
 مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل
 باد برای عافیت نیک است و دعا در انوقت مرجو الا بنایت است
 هشتم از گزشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای
 رضا علیه السلام است و توسل باد برای طالب سلامت و درباری
 و بخار در انوقت نیک است نهم از نماز عصر تا گزشتن
 دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

در آنوقت باد برای طلب رزق مرجو الایجاب است دهم
 از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفرا شمس و آن برای نادی
 علیه السلام است و تو سل باد درینوقت برای تولی بر قضای
 حوائج و نوافل و جوایز محمود است یازدهم از قبیل اصفرا
 شمس تا اصفرا و آن برای عسکری علیه السلام است
 و تو سل باد درینوقت برای التماس آخرت خوب است
 دوازدهم از اصفرا تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر
 مهدی منتظر علیه السلام است و تو سل باد در آنوقت برای
 اسن از مخاوف نیک است تا اینکه اگر برسد شمشیر بر مذبح پس
 طلب اعانت کن مدد کند ترا انشاء الله تعالی * در بیان دواز
 نحس در هر ماه * که از امور غیر ضروری در آن احتراز باید
 روایت است از امیر المومنین علیه السلام که در سال
 ست و چهار روز نحس ردی است که تمام نمیشود امریکه
 شروع شود در آن و زنده نمی ماند طفلی که پیدا شود در آن و
 ظفر نمی یابد غازی که غزا کند در آن و نامی نمیشود در ختی که نشاند
 شود در آن و آن در هر ماه دور و زاست و بر وایتی دیگر از
 امام جعفر صادق علیه السلام در هر سال دوازده روز نحس است
 که یک روز در هر ماه نحس باشد و بموجب این هر دو روایت

در هر ماه سه روز نوشته میشود و روز ز اول موافق روایت
اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم
او ۱۴ و ۲۲ در صفر او ۲۰ و ۱۰ در ربیع الاول او ۲۰ و ۳
در ربیع الثانی او ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول او ۱۱ و ۲۸ در جمادی
الثانی او ۱۱ و ۱۲ در رجب او ۱۳ و ۱۰ در شعبان او ۲۰ و ۲۶
در رمضان او ۲۰ و ۲۴ در شوال او ۶ و ۸ و ۲ در ذی القعدة
او ۶ و ۱۰ و ۲۸ در ذی الحجه او ۸ و ۲۰ و حسب روایت ثانی هم ۸
و تحقیق طوسی در ترجمه قول صادق علیه السلام نظم کرده که در
شهر فارسیه بعضی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت
ندارد و آن سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بست و یکم
و بست و چهارم و بست و پنجم است و نیز بترجمه قول دیگر
بعضی از ایام شهر فارسیه را برای احتراز از بعضی امور
نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و پانزدهم برای
رفتن نزد ملوک و چهاردهم و پانزدهم و هیجدهم برای فرار و دوازدهم
برای مناظره و محاصرت * در بیان اختیارات آنچه در ایام هفته
وارد شده * و آنچه از اختیارات در آخر بلاغ و غیر مرقوم میشود
از ابیات مشهوره است که منسوب بامیرالمومنین علیه السلام
است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و در آن روز

الله تعالى شروع کرد بیدایش خلق و آن روز شمس است
 محمود است در آن روز لقای سلاطین و از باب دول * دیگر
 محمود است غرس و بناء در آن روز * روز دوشنبه * آنروز
 قمر است محمود است برای تجارت و معاش و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم مواظبت صوم آنروز و روز خمیس میکرد و فرمود
 که درین هر دو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم
 که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و مکروه است
 در آنروز سفر و طلب و ایچ بموجب قول صادق علیه السلام
 که سفر مکن روز دوشنبه و طلب مکن حاجتی در آنروز و روایت
 است که ابو ایوب خراز گفت وقتی که اراده کردیم که خارج
 شویم پس آمدیم که سلام کنیم بر ابی عبد الله علیه السلام پس
 فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی
 فرمود که ام روز شوم تر است از روز دوشنبه که گم کردیم
 در آنروز نبی خود را و مرتفع شد از ماضی خارج نشوید تا آخر
 حدیث * دیگر * محمود است در آن روز سفر * روز سه شنبه *
 آنروز مریخ است محمود است برای لقای عهد و وجهاد
 فی سبیل الله و سفر بجهت قول او صلی الله علیه و آله و سلم
 که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید و ایچ در آن روز پس

آنروز است که نرم کرد ایزد تعالی آهمن را در آنروز برای
 داود علیه السلام * دیگر * حجامت محمود است در آنروز
 * روز چهارشنبه * آنروز عطار داشت محمود است آنروز
 برای غلوم و حکمت و کتابت و استحمام و ابتداء برای آنکه
 نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شرع کرده شود
 در روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب دو محمود
 است در آنروز * روز پنجشنبه * و آن روز مشتری است
 محمود است برای ملاقات اقصیات و علما و اکابر و امرا * دیگر * آنروز
 مبارک است خصوص برای طلب حوائج و ابتداء سفر و
 مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
 الله علیه و سلم روز پنجشنبه سقر میکرد و فرمود که آنروز را ایزد
 تعالی در رسول او و ملائکه او دوست میدارد * روز جمعه *
 و آنروز نذر است مستحب است در آنروز شستن سه
 بار و نظمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص تطیب و
 لذات و برای اذفضایل است به نسبت دیگر ایام پس
 او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
 نکرد شمس و نه غروب کرد در روزی افضل از و برای خوردن
 ناز در روز و شب آن فضیلت بسیار است و در آن ساعتی است

که دعاء در آن مستجاب است و مکروه است سفر در آن
قبل نماز که مرویست هر که سفر کند در آن روز قبل نماز فرشته ندا
کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است در آن
روز تزویج و افراح * روز شنبه * آن روز زحل است
محمود است برای اعمال فلاح و قضای حوائج و اخذ و عطا
و ابتدای تعلیم از جهت آنجه مرویست از نبی صلی الله تعالی
علیه و اله و سلم برکت داده شد برای است من در روز شنبه
و پنجشنبه لکن در بکورانها * دیگر * مبارک است در آن روز
سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری
رضی الله عنه و صایای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که
بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده در باب اداب تزویج
روایت میکنند آنچه از آن متعلق باوقات و ایام است منقول
میشود و در روایت وجه کراهت و حسن هم مرویست
اینجا فقط ساعات محمود و ردیه و ایام ردیه دلیلی محمود
و ردیه نقل کرده میشود پس از ساعات محمود و ردیه نزدیک زوال
روز پنجشنبه است و بعد العصر و زجعه و بعد عشاء دوم
از شب جمعه است و از ساعات ردیه بعد ظهر است و اول
ساعت از شب و ساعات خاره در نصف نهار روایت

باقر علیه السلام و از طلوع فجر تا طلوع شمس و از غروب شمس
 تا غروب شفق هم بروایت از باقر علیه السلام و وقت
 اصفرار شمس و وقت طلوع آن تا دقیقه زرد باشد و از ایام
 روزه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
 شبان و روز و آخر شهر که سیمی بایام محاق اند و روز
 کوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ و زرد و روز و روز
 زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی محسوده
 شب سه شنبه است و شب جمعه و اول شب از شهر
 رمضان و از لیالی روزه شب عید الاضحی است و شب
 چهارشنبه و شب کوف قمر و شبیکه در آن هوای سیاه
 و سرخ و زرد و زرد و شبیکه زلزله آید* در بیان اختیارات
 سفر* روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام که یک
 اراده کند بسفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا
 شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آرد خدا ایتعالی او را بر
 مکان خود از جهت آنکه مرویست در قول او تعالی عزوجل
 فاذا قضیت الصلوة فانتشر و افی الارض فرمود نماز روز جمعه است
 و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر روی است که
 مرویست هر که سفر کند روز جمعه ناکند فرشته که باز

نگرداند غذا و از او شایب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه
 آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت آنکه مرویت که بعضی
 از بغدادیین بمصادق علیه السلام در باب خروج در چهارشنبه
 آخر نوشتند بجواب نوشت کیکه خارج شود روز چهارشنبه
 برخلاف اهل طیره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر
 بایه و بعضی روایات دلالت میکنند بر کراهت سفر بر روز چهارشنبه
 * اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار روز
 چهارشنبه نیک است که مرویت از نبی صلی الله علیه
 و سلم نیست امری که شروع شود روز چهارشنبه مگر
 ختم گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویت
 طلب کنید علم روز دوشنبه که اسان میکنند مطالب آنرا و سزاوار
 است برای معلم که بگوید کند بدین سخن خود برای خبری که مقول
 است برکت داده شد در است من در بگوید آنها و نیز از جهت خبر
 غدا کنید و طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود
 که برکت دهد برای است من در بگوید آنها و فرمود سزاوار
 است که گرداند ابتدای آن از روز پنجم و در روایتی روز
 شنبه و روز پنجم * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب
 روز یکشنبه موثر غم است از جهت آنکه مرویت

از پیشتر خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
 او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
 است که مرویت کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
 مبارک باشد و روز سه شنبه بد است که در ذیل حدیث
 سابق مرویت کسیکه قطع کند ثوب روز سه شنبه آن
 ثوب یابد زدی رود یا بسوزد یا غرق شود روز چهارشنبه و پنجشنبه
 و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویت
 هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بهشت
 نرسد و باشد در عیش و رضا و هر که قطع کند روز پنجشنبه
 روزی کند الله تعالی او را عالم در آن ثوب و باشد مکرم
 نزد الناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
 شود و در روز شنبه خمس است که در ذیل حدیث سابق
 مرویت کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
 مادامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه همه کند آنرا از اختیارات
 استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس از اختیار کن
 برای آن ساعتی نیک اگر چه درین باب از اهل بیت
 علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر
 و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
شمس بعد از آن از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
تا ظهر و بعد از آن از زوال تا عصر روز شنبه جید است
تا چاشت بعد از آن از زوال تا عصر * مطلب دوم
از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
و بدین بیان زجریات و تفاءلات هم قلیلی از آن
که حسب عقیده منجمین است ذکر یافت باید دانست
که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به برج
دوازده گانه است و آنچه درین باب استخراج از منسب
نخواه نصیر طوسی است ذکر مییابد * وقت بودن قمر به برج
حمل * سفر کردن و ملاقات امرا و جامه حریر پوشیدن و شکار
کردن و ابتدای هر کار نیک است و بنیاد کردن خانه و غیره
و چیزهای کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن و تخم بهاغ
افگندن و خط نوشتن و وصال محبوبان و عظم مالیدن و شرکت نمودن
و خریدن جواری نیک است و جهال کردن و فصد نمودن
و حمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری و تعلم علوم

و ملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو
 پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و قصد و حجامت نمودن
 بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن
 و داروی سهل خوردن و خطوط بد و ستان نوشتن
 و حمام کردن و موی ستردن نیک است و قصد کردن و تزویج
 نمودن و بنای نو نهادن بد بود * در اسد * تزویج کردن و اشتغال
 جوانانه کردن از ورزش و غیره و کارهای آتش کردن
 و حاجت از سلاطین و امرا خواستن و سلاطین را بر تخت نشستن
 و خریدن جواری و خرم نیک است و سفر کردن و جامه نو پوشیدن
 روا نیست * در سنبله * سفر کردن بیابان یا قافله و جامه
 نو بپوشیدن و تعلیم و تعلم علوم و کشتن کار کردن و خریدن جواری
 و غلمان نیک است و تزویج کردن و قصد نمودن بد است
 * در میزان * تاهنگامی که قمر هفده درجه ازین برج طی کند منقره کردن
 و عقد بستن و جوهر خریدن و بعیش و طرب پرداختن از سرود
 و سماع و میکشی و صحبت محبوبان نیک است و چون
 از هفده درجه بگذرد جمله کارها ممنوع است * در عقرب *
 دارو خوردن و قی کردن و غرغره ساختن و جراثیم بستن و معاینه
 ساختن و حمام کردن و بر خصم بیرون ناخن و بر اسب ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع
 * در قوس * در اوشش تعلیم و تعلم و در آخرش تزویج
 و شکار نیک است و خریدن جواهر و حیوانات و جامه نو
 پوشیدن و پیشش قاضی مرا فعه حضورست بردن و سیر کردن
 و موس کردن و داروی سهل خوردن سخت بد بود
 * در جدی * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر
 و جاد و باده و رقاق کردن و مکر و غدر نمودن نیک است
 و حضوری سلاطین و سنا کچه کردن و فصد گرفتن ممنوع است
 * در دلو * کارهای کشتکاری نمودن و مواثیق و عهود بستن
 و خریدن جواری و غلمان و بنای قلاع و حصنها انداختن و اشجار
 نشاندن نیک است و نقل و تحویل و فصد کردن و تزویج
 شناختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت
 کردن و ملاقات شرفا و پیرهن و قبا و کلاه و کمربند نو پوشیدن
 نیک است و دیگر کارها بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم
 منان نظرها یا مام شهور است و آن اینست * آورمز * نیک
 است برای جامه نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن
 و بد است برای قرض و وام دادن * بهمن * روز نیک است درین روز
 جامه نو بپوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

و عمارت کردن و بنا بر قاعده کلیه ایشان که اگر نام روز و ماه
 موافق افتد در آنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند
 و انواع غلام و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها
 پاشند و هر دو بهمن را سیده کرده بانبات و قند بخورند و بهمن
 سفید را شاییده با شیر بخورند و آنرا مقوی حافظه دانند و گویند
 این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و میوههای
 دوائی از کوهها و صحرا و گرفتن روغنها و کردن بخور و اینروز
 را بهمنجند و بهمنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است در اینروز
 بمعبد و تشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بختک
 و کارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب
 قاعده معینه عید کنند و جشن سازند و آنرا اردی بهشت نگان هم خوانند
 * خرداد * روز نیک است در اینروز طلب حاجات از ملائکه
 و فرشتها کردن و زن خواستن و در اینروز هم از خرداد ماه
 حسب قاعده معینه عید کنند و آنرا جشن خردادگان گویند * مرداد *
 روز در اینروز از ماه مرداد عید کنند و آنرا جشن نیاو فری گویند و در اینروز
 هر که حاجتی از پادشاه خواستی البته روا شدی * دیاذر * روز
 نیک است در اینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان
 خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است در اینروز ناخن چیدن

و موی ستردن و با تشن خانها رفتن * ابان * روز نیک است
درین روز حاجت از خدا تعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
و سلاح شناختن * تیر * روز نیک است درین روز دعا کردن
و حاجت خواستن و حب دوست و درین روز از تیر ماه عید کنند
و آنروز را تیرگان و جشن آنرا جشن تیرگان گویند و مثل
مهرگان و نوروز مبارک دانند * گوش * روز نیک است
درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درین روز جشن
کنند و عید ستازند و آنرا سیر مور گویند و آنروز سیر برادر پیاخورند
و گوشت را با گیاه و طاف پزند نه با چوب و هیزم و گویند
این امر باعث امان یافتن ارس و لاسه جن است و بدان
دوای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
درین روز نام بر کودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
و عیدیکه درین روز از مهر ماه کنند آنرا بحش مهرگان موسوم ستازند
* سروش * روز نیک است درین روز دعا کردن و باتشکده
رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز درین روز جامه
نوپوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و دامها گاو و اسبپان
نیک است * دیادین * روز نیک است درین روز دعا کردن
جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن

* دین * روز نیک است درینروز فرزند بمکتب دادن و نکاح کردن
 * آراد * روز جامه نو پوشیدن درینروز نیک است و سفر کردن بد
 * اشناد * روز نیک است درینروز حاجت خواستن و جامه
 پوشیدن و صدقه دادن * زایماروز * درینروز درخت
 نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن بغایت خوب است
 * ماراسفندروز * درینروز نکاح کردن و بادوستان نشستن نیک
 است * دیگر * اختیارات ایام بطریق نجوم هندوی است
 و اکثر آن متعلق بکواکب طالع و عاشر میلاد هر فرد از انسان
 است اما بندهی از آنچه بر سبیل عموم است درینجا مرقوم
 میشود باید دانست که اختیارات هندو هم بنظر منازل قمر است که
 پنجمتر باشد و هم بنظر ایام هفته و هم بنظر تته یعنی تاریخها است
 اما پنجمترهای متعلقه سفره قسم است سعد و نحس
 و بین بدین تفصیل * پنجمترهای سعد برای سفر *
 * اشنی * انوراد * رایوتی * مرگشرا موتل * پنروس * پوشیه *
 * استا * جیستا * پنجمترهای بین بین برای سفر * روهی
 پور باهما لگنی پور باشا رتا پور باهما رپد چتر اسواتی سببها ششرون
 دهنستا * پنجمترهای نحس برای سفر * اتراپها لگنی اترا شارا
اترا بهادر پد شا کها گها آر در ا هرنی کر کا اشلی شا * پنجمترهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریویتی اترایها لکنی
 روپنی مرگشرا مول انورا داناگما هستتا سواتنی او پنج پنجهتر مذکوره
 ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هر چیزیکه از گل و چوب سازند
 و نیز برای خریدن آن و خریدن جاروب و روغن سیاه نهایت
 ممنوع است دهنستا سبها شاپور یا بهادر پد اترایها در پد
 ریویتی * و تاج سفر * در تته مبدین تفصیل است پروا خمس
 دوج نیک تیج باعث قوح چوتته شخص پنجهمین موجب نفع
 چوتته موجب هلاکت ستمی موجب نفع از زمین و دولت
 استمی بسیار بدنومی موجب هلاکت دسمی موجب
 نفع بزمین اکادسی موجب بیماری دوداسی لغوی یعنی نفع
 و نقصان هیچ نباشد ترودسی بسیار نیک چتر دسی
 خمس اما دس ایضا خمس پورناماسی موجب مرگ و هلاکت
 و تزویج و نکاح از پروا چودس بهمه تته ماستحسن
 است و در اما دس و پورناماشی ممنوع است و حاسب
 جوگنی و دسنا سول در دایره رجال الغیب پیشتر گذشت
 و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این مرد و نام
 خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر و غیره بقسموت
 معینه آن مقرر کرده شده اینک چنانچه رجال الغیب در اهل

اسلام امری قرار یافته است نزد آنها جو گنی و دس ساسول چیزی
 معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه
 و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه ~~سعد~~ و مستحسن است و بروز
 یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه بیگویند که اگر بروز
 یکشنبه نکاح کنند زن قاشه گردد و برای قطع کردن پارچه لُلو
 و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیک و مستحسن
 است و نیز گویند که در سفر و غیره به بودن چند رما یعنی قمر
 بمحاذات و پشت و چپ در است هم اثری است پس
 در صورت محاذات ~~سعد~~ و نیک است و چپ در است
 بین و بر پشت نحس و طریقه دریافت آن آنست
 که از بروج دو دوازده گانه سه سه برج برای یک
 سمت موضوع اند پس قمر در هر برجیک باشد از آن
 سمت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسد و قوس
 مشتری اند و جوزا و میزان و دلو مغربی و ثور و سنبله و جدی
 جنوبی و سرطان و عقرب و حوت شمالی و شهور دوازده
 گانه شمال هم برای تزویج هم ~~سعد~~ اند و هم نحس ~~سعد~~ اینست
 ماگه و نتیجه آن دولت مند می است پهلان نتیجه آن نیک است بیساکه
 نتیجه آن عصمت زن است و برای شهر نهایت بهتر است چیتیه

نتیجه آن مثل بیساکه است اساده نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه
 اگرین شاذ است که بعضی میکنند و ماههای چیت و ساون و بهادون و
 کوارد و کاتک و پوس و پوس و پوس است و یکی از طرق اختیارات هندو
 بنظر تته و ایام هر دو است و پیشتر در مقصد اول مذکور شده
 است که سه تته را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
 اسماء بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی
 نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه نند و واقع شود
 و بروز چهارشنبه بهروز او بروز سه شنبه چیا و بروز شنبه
 رکتا و بروز پنجشنبه پورنا و بین بین اینست که بروز سه شنبه
 بهروز او واقع شود و بروز پنجشنبه چیا و بروز جمعه رکتا و
 بروز یکشنبه یاد و شنبه پورنا و نحس اینست که بروز یکشنبه
 یاسته شنبه نند و واقع شود و بروز جمعه یاد و شنبه بهروز او
 و بروز چهارشنبه چیا و بروز پنجشنبه رکتا و بروز شنبه پورنا
 و یکی از اختیارات آنها بار بیلا و کال بیلا است و اوقات های
 معین است بروزهای معین که در آن اوقات از خانه حرکت
 نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بدانست ایشان
 مبتلای آفتی شود لکن عمل بران در ملک بنگاله بکمال مبالغه است و
 در مملکت مغربی چند ان معمول به نیست و آن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند منجمه آن
 بروز دو شبیه حصه دوم و پنجم و بروز سه شبیه حصه دوم
 و ششم و روز چهار شبیه حصه چهارم و پنجم و بروز پنج شبیه حصه
 هفتم و هشتم و بروز جمعه حصه سیوم و چهارم و بروز شبیه
 یکم و ششم و هشتم را با بار بیابانساند و همچنین اوقات شب
 را کال بیابانساند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات
 با استثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
 که برای آن حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر و غیره
 ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تغاللات
 موافق عقیده اهل نجوم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال
 گرفتن مرغ باشد و چون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف
 است لهذا ایمن که بنظر ترسانیدن از آن مسمی باین اسم
 نمودند و چون سبب آن از عزیمت باز میماند و زجر بمعنی باز داشتن
 است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان
 قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که مدار جمله
 امور از عظیم باشد یا صغیر بران داشته اند مشهور است
 که امیه و هشتم و برادر بودند که توانان متولد شدند و علی اختلاف
 الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسبیده بود پدر

ایشان عبد مناف شمشیر مرد و را از هم جدا کرد اهل خیرت گفتند که میان اولاد این مرد و برادر همیشه شمشیر خواهد ماند و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونه گفته شود که از سلف تا خلف اقوال عظاما همه غلط و بی اصل مخض است و از جمله رسوم عرب است که اگر کسی از منزل خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر از راست در آید و بچپ رود آنرا بد دانند و بان کار نروند و جمعی از اعلام بعضی تأثیرات را در منصفیات و رعایا خود ذکر کرده اند مثل آنکه جمع شدن کنجشک بر درختان و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو روی بمغرب و یکپای را بالتام بر زمین نه نهاده و گرگ با بادانی در آمدن و موش و نور را ذخیره خود از سوراخها بیرون انداختن و بانگ کردن مرغان خانگی و خود را بسیار خاریدن و طوف کردن خطافات حوالی آب و بانگ کردن ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن گمس بسیار در خانه و بر حتن گوسفند در چراگاه و نمودن روشنائی چراغ بمشابه ظلمت علامت سرما و همچنین بر آیدن

مرغان از درخت دور آب غوطه خوردن علامت سحر ما
و بازیدگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقول که از
حکمای یونان منقول می شود را طیس حکیم گوید چون گردد
چراغ دایره ایینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی
نباشند در حوالی آب بسیار طوفان کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ باند زنند
و پرهای سخت افشانند و گاو زنگوله دست لیسد و زاغ و خروس
خود را در آب انداخته پر و بال خود را اغشته نماید دلیل باران است
و احمد عبد الجلیل سنجر می گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت
منصوره هند و ملتان میباشد و مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بکناره دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما باشد
و سورچه از زیر زمین چون تخم خود فروبرد دلیل صحو بود و چون مرغان
بر غنچه خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و گرمی سرخ که اندر اخر اطمین گویند و عوام گل خورده چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق بر جندی در رساله فلاحه آورده که در سنالی
که درخت قلقل و بلوط بسیار بار آورد درستان آن سال

دراز گذرد و همچنین چون دراز گوشش روی بمغربت بایستد
 و زمین بدست بگردد و در آسمان نظر کند علامت دیرازی
 زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در حین
 سفر بدر آسیائی فرد آمد آسیابان گفت شب بدرون
 آسیا آئید که باران خواهد شد خواجہ التفات سخن او نکرده از
 اتفاقات در ان شب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه
 گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی
 گفت هرگاه دراز گوش سرگین با خر و زمی اندازد تجربه من شده
 است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از
 علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کو دکان با هو و لعب
 و بازی صولجان و رقص و سر و دستغول باشند دلالت
 کند بر ازانی و فراخی سال و کمی بیمار یها و اگر ببینند که اطفال
 از نی و چوب عامها ساخته باشند و اگر با مثل آلات حرب
 بدست گرفته با هم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند
 دلیل بود بر نیامان فتنه و فرغ در آن ولایت و اگر بقصد لعب
 از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور
 دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که
 اگر دوش کوهی و صحرائی را ببینند که میل با بادانی کنند بی سببی

دولت کند که در سال بزودت هوا دسر ما بسیار و بغایت بود
 زمستان سخت و دراز گذرد و اگر کنجشک دهد بدشت بانگ
 کنند و سر ایند باران آید و اگر در روز کلاغ در پیران بانگ متتابع
 کنند دلیل باریدگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ
 کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوای بینند دلیل آمدن باغی
 باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت بر موت و مرگ کند
 و اگر میت در وقت غسل پایها بر هم اندازد دلیل آشوب بود
 در ولایت دارالکمر گویند چون غوک بر درخت صغیر زند
 و او را بزبان آن ولایت داروک گویند یعنی محک درخت
 علامت باران باشد و ذکر یا کمونی در کتاب عجایب المنجاوقات
 آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت
 صحو است علی الخصوص که سگ از عقب بجواب در آمده
 فریاد کند و درین امور مبالغه بسیار مینمایند و لهذا اشاعری گوید
 * بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای
 شان شغالی چند اند * و محقق بر جندی در کتاب عجایب
 البلاد ان و خواند میر در کتاب حبیب السیر نیز این مضمون را
 در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند و ار
 احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطابق

ایشان را معلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود
 و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام مندرج
 کتب و بوته‌های ایشان مرقوم میشود در بوته‌های نارائینی
 نوشته است که اگر جانوری غیر بار و موش و ماهی جنس
 خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس
 خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت باشد و اگر در وقت طلوع
 آفتاب سگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر
 در آخر روز و بافتاب گریه کند مزارحان را بد بود و اگر در حوالی
 نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس
 گریه کند بدی حال دختران باکره و زنان باشد و اگر بر بالای
 بسیار بماند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب
 رود بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیقشاند و در وقت افشاندن
 آب خوردن و از ده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده
 گاو بازی کند یکنی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود
 را میسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی در آن ولایت
 بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و
 سباع اهلی با ایشان موافقت کنند شکر بیگانه با آن ولایت
 آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی با آبادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر ماده گاو پهای خود زمین بکاو و دلیل
 مالت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب دگاه فریاد کند و گویند که
 نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر اندام
 ماده گاو تر بپزند چنانچه از باران تریشود و مویها برخواستند دلیل
 بسیاری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوئی ازین قسم بسیار
 مسطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
 هم بهمین هیچ بیشتر ماحوظ مد نظر دارند و نسبت شخص
 خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
 دوسه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفأل شخصی
 باد از چپا سه کند و آن بدین هیچ است که اگر آواز بالای
 سه کسی کند آنکس دولت یابد و فتح یاب شود و از سمت مشرق
 محمل خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
 است زحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتقام بردارد و از
 جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
 شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشه مابین مغرب و شمال است
 موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطییر عطسه کنند که
 اگر کسی برکاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
 احتراز واجب دانند و این حکم عام است مرجمله عزایم

را الا هفت کار از آن مستثنی است که اگر وقت عزم یکی
 از آن هفت کار کسی را عطسه رود و دهد آنها را بمی مضایقه بعمل
 باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام
 یا چیزی خوردن و پارچه پوشیدن و مباحثه نمودن و تزویج
 کردن باشد که اینجمله را عطسه کسی ضرر نمی تواند رساند و در
 حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت
 بد است تا اینکه گویند که منی مرکب است لکن عطسه پیران
 و اطفال و عطسه که با اختیار آردند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست
 لکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندوان از صغیر
 طیور و ادواز و انسان و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی
 مدار غلبه و معظم ترین اعتبارات اند و در اینخصوص کتب کثیره
 بادل تجربات تألیف شده اند تفصیل آنها از مبحث خارج است
 * مقصد سیوم * در شرایط و عبادات اهل اسلام و آن
 مشتمل است بر یک مقدمه و شش مطالب * مقدمه *
 در ماهیت اسلام و شریعت عبادات آنها و کیفیت و ماهیت
 آن هم بطریق کلی بدان و فقاک الله تعالی و اسعدکم که
 اسلام عبادت است از اذعان و ایتقان وجود معبودی
 بحق واجب بالکرات واحد و بمی شریک متصرف جمیع صفات

کمال و سئزه از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جسمانی
 و سبب از تغییر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
 تأثیری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم با آنچه آورده از قرآن و فرمود از او امر و نواهی
 و وعده و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
 که خاتم رسل و افضل آنهاست و بعد تصدیق رسالت
 گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه با آنچه بواسطه پیغمبر ما
 صلی الله علیه و سلم فرمود جز و تصدیق است یا علامت آن
 و همین است عبادت و ان نتواند شد الا با اعتقاد داشتن
 و بقلب آوردن بطوع و رغبت تفصیل و جزئیات جمله آنچه
 بان مامور شد و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بصحت روایت بوجهایط صحابه کرام و اهل بیت عظام و علمای
 است دریافت شده و قلب را در آورده است یکی زبان و دیگر ارکان
 پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به تبعیت
 قلب علی اختلاف اندام هم جز و اسلام باشد یا علامت
 آن و منبها و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
 که نزد بعضی مابین آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
 با هم نسبت تساوی دارند و علی کلا القه یرین آنچه بدون حاجت

باین هر دو آنکه است انرا اصول دین و اعتقادات گویند و
 مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
 و مباحث انرا که با کتساب از ادله تفصیلی است فقه نامند پس
 معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
 بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
 مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
 سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
 عبادات و علم آخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
 مراد از ان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هر دو
 اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را جنایات
 پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
 تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
 عبادت مقصود اوقات معین و کردنی از ان همین ارکان اربعه
 که صوم و صلوٰه و حج و زکوٰه و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
 همین صغایر و کبایر محصوره است بلکه اگر خلوص نیست است و محض
 فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
 آن از بدو شعور تا رسیدن با مرناگزیز و ضرر و محسوب
 بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

کمال و سئزه از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جثمانی
و مبرا از تغیر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
تأثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه و سلم با آنچه آورد از قرآن و فرمود از او امر و نواهی
دو عهد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل آنهاست و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه با آنچه بواسطه پیشمهر ما
صلی الله علیه و سلم فرمود جز و تصدیق است یا علامت آن
و همین است عبادت و ان نتواند شد الا با اعتقاد داشتن
و بقلب آوردن بطوع و رغبت تفصیل و جزئیات جمله آنچه
بان ما مور شد و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بصحت روایت بوهایط صحابه کرام و اهل بیت عظام و عامهای
است دریافت شده و قلب را دآله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار بالان و عمل بالا ارکان خواه بالذات یا به تبعیت
قلب علی اختلاف اند اهل به هم جز و اسلام باشد یا علامت
آن و منها و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
با هم نسبت تساوی دارند و علی کما القدر یرسن آنچه بدون حاجت

باین هر دو آمده است انرا اصول دین و اعتقادات گویند و
 مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
 و مباحث انرا که باکتاب سابق از ادله تفصیلی است فقه نامند پس
 معاملات دو قسم باشد یکی مشروط داشتن زبان و ارکان
 بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
 مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
 سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
 عبادات و علم آخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
 مراد از ان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هر دو
 اول را معاملات گویند و ثانی را سناکجات و ثالث را بنایات
 پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
 تقسیم اول از جنس اطلاق عام هر خاص است و نباید فهمید که
 عبادات مقصود باوقات معین و کردنی از ان همین ارکان اربعه
 که صوم و صاوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
 همین صغایر و کبایر مخصوصه است بلکه اگر خلوص نیست است و محض
 فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
 آن از بدو شعور تا رسیدن بامر ناگزیر و ضرورت منسوب
 بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

بوقتی و مسامحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی پوشد
و بالعکس و از اینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
بخاوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خرم و پیچ
اعضا و بازداشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که با تشنگی
خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بملایهی و ماعصب و افکار
بسر و پا و غیر صایب بتمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
بلکه آن لعب در دین است و اهانت آن و آنچه بمصلحت بران
ماور شده ایم که از همین حرکات و سکنات چند ساقط
الذمه شدیم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخواست
چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
حق فرمان خداوند بری شدیم و این مقامی است که عامی
پسند نیست و وسعت بیان را در اینجا حصر می معین نه لاجرم

آنچه موضوع این رساله است بانسوخ میمانم پس معلوم
شد که عبادت بد و نهیج است یکی بتمل و دیگر بترک دهر
یکی را ازین نهاد ارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب
ان و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قطنی
الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن کمالا
عاصی و انکارا کافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

و زکوة و حج بیت الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
 آنکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه نشود و آنرا فرض عین
 گویند چنانکه در مسئله مذکوره است و دیگری آنکه چنین
 باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوٰة جنازه و غیره و ثانی
 یعنی آنکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
 معاقب باشد یا نه اول را واجب گویند و تارک آن کسلا و
 انکار اهر و عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
 همچنین صلوٰة و ترنزدکسانی که واجب است ثانی یعنی آنکه بترک
 آن معاقب نباشد یا بفعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم مواظبت فرموده اند و بترک آن اخیانایان اول
 را سنن مبدی و سنن موکده و روایت گویند مثل دو رکعت
 نماز بعد ظهر و مغرب و عشا و دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
 قبل ظهر و ثانی را استحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
 عصر و قبل عشا و فاعل و مودی هر چهار از اقسام امر یعنی
 فرض و واجب و سنن و مستحبات اگر محض با طاعت امر
 و بی ای باشد مثلاً است بحسب مدارج آن و همچنین
 حکم بترک یا قطعی الثبوت است یا نه اول را احرام گویند و فاعل
 آن عمد ابا عقدا و عزم آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثل زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بتسرک آن قطعی الثبوت
 نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد دیانه اول را مکر و تحریمی
 گویند مثل مکروهات که در صلوٰه است و فاعل آن با اعتقاد کراهت
 و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
 اول است و آنچه بفعل آن معاقب نگردد آنرا مکر و تنزیهی
 گویند و بفعل آن آدمی دو را از ادب باشد مثل خوردن سوار
 گریه و مانند آن و تارک این سه ممنوعات با ضعف قدرت
 و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانعی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
 حکم است مشاب و ماجر گردد و بحسب مدارج و این تقسیم
 حسب رای ابی حنیفه رحمه الله علیه است و دیگر مبتدعه بن
 فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
 از یکجنس و تسلیم بعد درستی اعتقاد بشهادت و حدانیت
 نه او تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کمال و بنوازش
 نفس لا انکار او امانت تقاعده و تقصیر نماید مذنب و فاسق است
 و ذنوب را با اعتبار مدارج مأمورات و منهیات دو قسم
 ساخته اند کبایره و صغایره با صراحت بر کبایره بعد یک خوف عقاب از
 دل بر نیزد و آنرا واقعی نه نموده آدمی بسرحه کفر میرسد و همین
 پنج با صراحت بر صغایر مرتکب گیرد شود و نزد معتزله بار کتاب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بار تکاب صغیر دهم کافر شود و کبایر معدود اند باختلاف روایات اصح آنست که هفده اند یعنی شرک بالنسبه تع و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا و یتعالی هر چند گناهان یثمه را دارد و ایمین بودن از مکر و غضب الهی هر چند طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمان بالغ و آزاد بچیزیکه او را از ان بصر نباشد و سوگند به دروغ به نهجیکه حق را باطل و باطل را حق گمرداند و سحر کردن و خمر خوردن و مال یتیم خوردن و سود گرفتن و خوردن و زنا و لو اطمه کردن و آدمی کشتن باحق و فرار از جنگ کفار و قتیکه تقابل فیتین باشد و آزار دادن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلوٰه عمدا و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند مثل بغاوت از امام برحق و غیر ذلک و در ای آن جمله صنایر اند و نیز باید دانست که ترک هر ماوریه و فعل هر منتهی عنه هرگاه جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آنخبریمه فقط بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدیدتر باشد بآنکه اگر بمباشرت امری از ماوریات یا بهتر کس چیزى

از منہیات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به نسبت دیگری
 برسد و مباشر محض به خلوص نیست و اراده حفاظت شخص
 متضرر منه به تحصیل ثواب رخ نکند بلکه عقابى برخورد گوارا
 داشته احتراز از فعل مامور به یا ترک منہی عنه کند حصول
 ثوابى مماثل آنچه فوت کرد بلکه از یز از ان و عفو عقابى که
 از ان احتراز برخورد گوارا کرد مرچ و متوقع است و همین معنی
 است آنچه پیشتر گفته شد که میتواند شد که بوقفی و مصلحتی
 مامور به لباس منہی عنه پوشد و منہی عنه صورت مامور به گیرد
 و بصورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
 بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلاً شخصی بنماز
 مشغول است و نایبناى آنجا هست که اگر این مصلی حفاظتش
 نکند و مشغول بنماز باشد بپناه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
 فوت شود پس لامحاله برین مصلی ترک صلوٰه و حفاظت نایبنا
 واجب باشد و نماز را قضا کند و الا عاصی گردد و مرتکب حرام
 نه مصلی مودی فریضه و اینها کردنی ناکردنی شد و اگر بادشاهی
 ملحد و ظالم بیادى از دیانت داران سلطه شده رئیس
 آنجا را مامور کرد که فلان بی گناه را بکشد و اثر نکشد تمام
 شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس را با بود بلکه واجب گردد و تارک آن عاصی
 باشد پسن ناکردنی کردنی شد و همکنای بسیاری از صورتها مماثل آن
 پیدا میشود که برازکیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث
 هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردینها صرف متعلق بقلب است و
 زبان و ارکان را در آن مداخلت نیست مثل شه و بغض و ریاء و
 غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات
 و سیئات آن از زبان و ارکان بظاهر مواخذه بدان نیست لکن صحت
 ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است و لهذا آنرا
 مهملکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامیة یعنی
 اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید
 اولای بطریق اهل سنت صرف نفس مسایل بترک و دلائل
 بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره در آن عقاید مخالفت
 کرده اند بان تصریح رود بتصدیق دل که نوعی شک و تذبذب
 را بان راه نباشد عقیده باید داشت که خدا ایتعالی معبود بحق
 و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی نیاز و
 بی انباز با سما و صفات از وجود و هستی و جز آن مشابه
 بخلق نیست و خلق نیز با سما و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین
 و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نه بود پس همه را با کمال
 قدرت خود او از عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه
 عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جوهر و اعراض اوست نه ضدی
 دارد و مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق یکی و کما
 و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول
 است در عین احریت و آخر است در عین اولیت پیدا است
 در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هر چه عقل و فهم و وهم
 کسی از خلائق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور
 کند ایزد تعالی و رای آن آفریننده و خداوند آن باشد و
 بر صفاتی و اسمی که خود را بان در قرآن و بر زبان پیغمبران یاد کرد
 موصوف و اسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم
 و مرید است با ارادت و سمیع است بشمع و بصیر است
 به بصر و متكلم است بکلام و همچنین در جملة صفات ولیکن
 در هیچیک از اینها بما نماند و در این صفات امامیه را خانات است
 که نزد آنها خدا ایتعالی موصوف بحکمة این صفات است لکن
 حیوة و سمیع و بصیر عین صفت عالم و قدرت است و رای آن
 صفاتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات
و عالم است نه بعالم و قادر است نه بقدرت و مرید است
نه بارادت و شمع است نه بسمع و بصیر است نه بصر انتهى
و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسما و صفات او ندارد
رسید و حق تعالی ستوی است بر عرش نه باستوانی که
مفهوم غالیق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن و غیر آن
بلکه باستوانی که او داند و او خواهد و لایق شغرت او باشد
و قرآن کلام اوست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفات
نوشته است و در سینه محفوظ است و بزبانها خوانده می شود
آنهم قرآن است و اما سیه را در این باب میگویند معتزله ثنائی
است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس
مکتوب فی المصاحف و مقرر علی الاسطه و محفوظ فی الصدور
مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت
آنست که خوض در این باب نباید کرد که حرف و اصوات قرآن
حادث است یا نه چه در این باب نصی دارد نشده و همچنین
دیگر کتب منزله بر رسول و خدایت تعالی خالق خلق است و هم خالق
افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر
کند بر کتب آن و اما میوه معتزله گویند که خدایت تعالی خالق

افعال مانیت بلکه ما خود را فعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدایتعالی
 روز قیامت در بهشت دیدار خود خواهد نمود بموستان و آنها
 بهمین چشم سر خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بیند بدون
 مقابله و مواجهه بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و
 یسین و یسار بلکه چنانکه او خواهد داد و اند و آید و آما میه را
 هم محو معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رویت
 او تعالی بحشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب
 ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
 مطیع را بد و زخ فرستد و عاصی را به بهشت سراسر عدل
 او باشد و اگر مطیع را به بهشت بد و عاصی را بد و زخ بدون
 استحقاق آنها محض برافت و کرم و غضب و قهر او باشد
 و آما میه و معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان
 علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل او است که
 مطیع را شاد دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
 برخه ایتعالی نسبت بما واجب نیست آنچه خواهد بکند عین عدل
 است و آنچه خواهد نکند سراسر رحمت است و آما میه گویند
 آنچه اصالح برای ما است برخه اوند تعالی واجب است که کند
 و آنچه غیر اصالح برای ما است ضرر است که ترک کند انتهی

غیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه
اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نه بود که بخواهش
و قدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم
خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیاء و رسل
برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند
و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغمبر ما محمد مصطفی است
صلی الله علیه و سلم که رسالت بر و ختم است و بعد از آن
هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت
او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او
واجب حتی مگر اینکه دلیل مذبح و اباحت یافته شود و افعال
او سنت است و او را مخصوص گردانید خدا یتعالی به عراج
در پیداری نه در خواب از که تابیت المقدس سواری
براق و از انجا باسمان بپرده و مبعوث شد بر کافه مخلوقات
از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت لاحق است
و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام
علیهم السلام و متابع کرام و امام برحق بعد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و خلیفه او بلا فصل به نصب خالق ابو بکر
است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فضیلت آنها مابین خود را بمعنی کثرت ثواب عند الله بنظر
 ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلافت است و نزد
 امامیه امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا فصل
 بنص خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران
 بغصب و بدون استحقاق میباشد آن شدند و هر که بیعت
 با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه کرد و انتهی و
 اهلبیت عظام و صحابه کرام و ازواج مطهرات پیشامبر ماعلی الله علیه
 و سلم افضل و اشرف جمله اهلبیت و صحابه و ازواج دیگر پیشمبران اند
 و در مشاجرات و منازعات که فیما بینهم واقع شد خوش نباید
 کرد و آنها را بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نیل
 سعادت اخروی زیاده تر از دیگران باید فهمید و در عصاة انما فوض
 نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هر چه خواهد بکند اگر اینقدر
 باید فهمید که هر که با امیر المومنین علی ابن ابیطالب که م الله وجهه
 بمجادیه برخاست امیر المومنین برحق بود و دیگران بر خطایا یا بطلان
 و نزد امامیه جمله صحابه بجز از اشخاص چند که بد است انما مطیع
 و موافق اهلبیت علیهم السلام مانند بیعت نمودن با دیگران راه
 خلافت با ائمه معصومین پیوندند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر
 و ذهاب متقدمین ایشان اینست که مخالفوه فقه و مسکاراوه

کفره یعنی آنها که فقط خلافت علی علیه السلام نمودند فاسق اند
و آنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافرانند و بالجمله از همه آنها بجز
معه و دی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله
از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی السماء و غیر ذلک
حق است و قیامت و بعثت و نشر دران بهمین اجسام و صور
و گذشتن بر پل صراط که باریکتر از موی دشتیزتر از شمشیر است
و حساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاه
است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم منخلد فی النار نباشند و وجود
مالیکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خودشان حق است و ثابت
و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و چاه عرش
و کرویایان و چهار فرشته که دو شب و دو روز یکی بر زمین و یکی
بر آسمان مرادی موکل است که اعمال نیک و بد آنها بنویسد و آنها
را کرام الکاتبین خوانند و این مالیکه هر صور تیکه خواهند برانبیا و اولیا
ظاهر شوند و الله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم *
در عبادت صلاوة و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند
تعالی و شکر لغهای او و شهادت وحدانیت او و رسالت
پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم و درود و سلام بر او و دعای هدایت
و مغفرت خود و بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

و خضوع که بجز وضع مذکوره و صنعی دیگر اعلی و افضل از آن برای
این مطلب ممکن و متصور نیست و آن رکنی اعظم از ارکان
مسلمانانی است در حدیث صحیح واقع شده * الصلاة عماد
الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها فقد هدم الدین
یعنی نماز ستون دین است کسیکه برپا کرد او را برپا کرد دین را و
کسیکه هدم کرد آنرا هدم کرد دین را و لهذا بیک قول از امام شافعی منقول
است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمداً بی عذر معقول
ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است و بقولی دیگر
از دیگران چهار نماز اول او را بگویند که توبه کن اگر اصرار
کند و گوید که نماز فریضه است لکن نمیگذارد آن وقت او را بکشند
و بعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند و بعضی گویند سرش را بشیر در
پهلوی او خالانند تا اینکه توبه کند یا بمیرد و چون کشته شود غسل و کفن
دهند و برو نماز کنند و بگویند ستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثر قبر را
نایدید کنند و بندهب احمد حنبلی تارک صاوة بقولی کافر است پس
برین تقدیر غسل و کفن و دفن او در مقابر مسلمانان نباید و نماز جنازه
بر او هم نباید و بیک قول او موافق مذهب شافعی است و بندهب
مالک تارک صاوة را حبس کنند چند روز بگویند شش که توبه
کند تا سه بار و به نوبت چهارم او را بکشند اما نزد ابی حنیفه

تارک صلوٰۃ را کشتن نشاید و لاکن امام را باید که به تعزیر بضرب
تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب ننماید و مذہب امامیہ موافق
مذہب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت بہ نسبت
جمله عبادات زیاد واقع شدہ و از مسلم گاہی و بعدری ساقط
نشود حتی کہ اگر طاققت حس و حرکت ندارد بایمای چشم ادا
کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و لہذا در شان
آنها ناقصات دین وارد شدہ یعنی دین آنها کہ صلوٰۃ است بوقتی
بمستقوت نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه میگذارد لاکن فرض از سنہ
نی شناسد بعضی گفته اند هیچ نمازش محسوب نشود و قضا
بر و واجب گردد و بعضی گویند اگر در ہمہ نیت فرض کند رواست
لاکن باجماع اقدما چنین شخص جایز نباشد الا بمذہب ابیحنفیہ
مثل او را و ہمچنین کیکہ ارکان فرایض ہر نماز و ہر رکعت
ندانند موجب فساد نماز است بمذہب صحیح و اقدای او عالم
را روا نباشد پس هیچ مسلمانی را نشاید کہ در آموختن
ارکان فرایض نماز تقصیر و تہاون نماید و ذکر تاکیدات و
فضایل آن از موضوع این رسالہ دور می افتد لہذا از ان
سورہ و گردانیدہ شروع بمباحث ضروری آن کہ ہمگی در پنج
فصل یاد کردہ آید میشود * فصل اول * در طہارت کہ یکی از

شر ایط جواز صلاوة است و بدون آن نماز درست نباشد
 درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان
 نجسه بدانکه طهارت عبارت است از ازاله نجاست حقیقی
 از بدن و جامه و جای نماز باب شستن و آنچه قایم مقام آذست و ازاله
 نجاست حکمی از بدن بوضو و غسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحنیثه
 دو قسم است مغالطه و خفیفه و قدریکدر هم از نجاست مغالطه بیشتر
 او معفو است یعنی اگر بدون شستن آن نماز کنند جایز باشد
 و این امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک
 مثقال باشد و در نجاستهای مانی بمساحت آن و آن بمساحت
 مربع مقدار عرض کف باشد و از نجاست خفیفه مقدار ربع
 ثوب یا ربع عفو معفو است لکن شفت نجاست معتبر است
 در بدن و جامه و در آب هر آنچه از مغالطه و خفیفه افتد قایل باشد
 با کثیر آنرا نجس کند و نزد دیگر ائمه اهل سنت نجس همین
 یکقسم است و به بودن قلیل و کثیر آن بر بدن یا جامه نماز جایز نباشد
 و همچنین نزد امامیه آنچه نجس است از قایلین و کثیر آن احترام
 باید مگر خون سوای خون حیض و نفاس که یکدر هم از آن
 معفو است و همچنین نمره نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند
 مقدار یکدر هم آنهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست مغالطه

نزد ابی حنیفه بول و غایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام
خورد یا نه و شافعی و مالک و احمد حنبلی بول قلیل طفل صغیر را
که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بر یختن آب پاک
گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس
است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بر یختن
آب پاک میشود * دیگر * منی و مزی و ودی و ودی انسان
نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک
شود بمالیدن آن نهجیکه جمله اجزایش دور شود پاک گردد
لیکن باز اگر بان رطوبتی رسد نجاستش عود کند و نزد احمد
حنبلی و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول کبیکه
است نجاسی ظاهر نگردد است بر آید بسبب مجاورت با نجس
شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر متغیری
که از باطن حیوان غیر ماکول ظاهر شود سوای عرق و شیر
که در آن نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بندهب مالک
که جمله ظاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا آنچه در حکم آنست
و نزد امامیه در خمر و جمله سکرات اختلاف است بعضی ظاهر
گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در ظرفی
بگانی باشد در آن مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

شك و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده
 باشد یا مرده و هر چه از ایشان بر آید و ظاهر شود سوای استخوان
 و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و بندهب مالک
 جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرکین و خون و منی
 انسان پاک است * دیگر * هر چه از پس و پیشش جمله
 حیوانات بر آید سوای بچه و بیضه آدمی و حیوانی که گوشت
 او خورده شود و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست
 خفیفه دارد و نزد ابی حنیفه و بندهب مالک و احمد حنبل طاهر است
 و بول اسب و پیغال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه
 دارد و پیغال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی
 که انهم نجس عین است و نزد دیگر آیه بول اسب و پیغال طیور
 ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله
 حیوانات ماکوله و بول و سرکین اسب و اشتر و خرد الاغ
 و پیغال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور
 که بعضی میکنند مثل شب پرده و غیره با اتفاق طاهر است الا بعضی
 از علما بول و پیغال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرکین
 حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سابل داشته باشد با اتفاق
 نجس است * دیگر * آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول سوای

آدمی و گریه و تنوای است و خور که آب دهان آنها شکو است
است و احتراز از ان اولی تر و بندهب مالک و امامیه آب دهان
جمله حیوانات غیر ماکول ظاهر است پس آنچه با عیان بخمس
مذکور بالا بخمس شد شستن آن منحصراست بر آب پاک
غیر مضاف به چیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبل و نزد ابی حنیفه
هر چیز مائی ظاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و کلاب
و مانند آن هم شستن جایز است و اما آنچه قابل فشردن
نیست مثل دهنیات و افشرده و غیره شستن از ان جایز نیست
و نجاستیکه دیده می شود اگر شستن زوال عین و اثر آن شود
ظاهر می گردد اگر چه یک مرتبه شوید و اگر از سه بار شستن هم
اثر زایل نگردد تا هر قدر که زایل گردد بشویند لکن اگر زوال
اثر بدون شستن به چیز دیگر مثل صابون و غیره نشود پس
بصابون و غیره شستن ضرورت ندارد فقط تطهر باب کافی
است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بندهب ابی حنیفه
سه بار شستن و هر بار افشردن چیزیکه قابل افشردن
است و در آخر مبالغه در ان بقدر طاقت بحدی که اگر بگذرانند
آب سیلان نکند لازم است و در آنچه قابل افشردن نیست
سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف بشود ضرور است و اشغال آهن شفاف غیر شفاف
 و غیره که نجاست در آن ور نه آید بمسح بخرقه طاهره خواهد نجاست
 تر باشد یا خشک و منی جمالدین و مثل زمین بخشک شدن و زوال
 اثر برای سجده بر آن نه برای تیمم و سرکین و غیره بسختن و خاکستر
 شدن و خمر بر سر که مستجیل شدن و پرم حیوانات بد باغت
 و غیره و پنبه اگر کم از نصف نجس و باقی طاهر باشد مجموع
 از نذف نمودن هم بجز آب ابی حنیفه طاهر میشود و بجز آب
 اما می چیز نجس را اگر در آب جاری و چاه و گرانده از نذف اگر
 آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت با فشردن
 نیست و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
 و غیره دو بار شستن و افشردن باید و اگر نجاستهای مرئی
 است یکبار شستن و افشردن کافی است و اما نجاست
 حکمی دو نوع است یکی مغالظه که موجب غسل است و دیگر
 غیر مغالظه که موجب وضو است و آنرا خدث گویند و موجب غسل
 زنده را سه چیز است نزد اهل سنت با اتفاق جنابت و
 حیض و نفاس و نزد اما می بعضی از آنها پنج چیز است سه همین
 دیگر استحاخضه مع نمس انفطنه و مس میت آدمی قبل الغسل
 * بحث دوم * در بیان جنابت و آن بدو وجه است یکی

به برآمدن منی از پیش آدی بلندت و انتشار آلت و
جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بنزد شافعی و احمد
جنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بروه که باشد و از پیش
زن بلندت دوم غیبت حشفه در قبل یاد بر مرد و زن برای
هر دو از قاعل و مفعول و جنب ممنوع است از پنج چیز از نماز
و آنچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف
سیوم خواندن قرآن مطلقا و بنده ب مالک زیاده از دو آیت
چهارم مصحف بدست یا بر عضو دیگر مس کردن پنجم
دخول در مسجد بنده ب ابیحنیفه و درنگ نمودن در آن
نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای
چهار سوره غرایم که سوره لقمان و حم سجده و والنجیم و اقراء
است و عبور در مسجد درست است و خواب نمودن در آن
هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است
و مس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند
یا دیگر کسی ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد
* بحث سیوم * در بیان حیض و نفاس و استحاضه حیض
خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید و اقل
مرت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

و ده شبانه روز و هر چه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
 بنیده استحاظه است نه حیض و نزد شافعی و احمد حنبلی اقل مدت
 حیض یک شبانه روز است و نزد مالک یک دقیقه که بنیده اقل
 مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد
 هر سه و غیر آن استحاظه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
 قاضی بین الحیضین پانزده شبانه روز است و اکثرش هدی
 ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز
 مدت حیض است و بست و چهار یا بست و یک روز مدت
 طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن به بنیده از سیاهی و سرخی
 و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ایام عادت نزد
 ابی حنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی
 و احمد حنبلی خون حیض سیاه و غلیظی باشد اگر پیش از
 عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است
 و الا استحاظه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
 و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
 حد نیست و خون حیض نزد آنها سرخ است مایل به سیاهی پس
 اگر زرد در ایام عادت بنیده حیض باشد و در غیر ایام مقادیر
 استحاظه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مزاحمت بزیادت اینکه قضای نماز بر او واجب
 نیست و صوم هم ترک کند لکن قضای آن ضرر باشد و مجامعت
 هم ترک کند و نزد امامیه حنا کردن دست و پا نیز حایضه را
 ممنوع است و بعضی گویند که مکروه است و اگر کسی با وصف
 غلام بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه و استغفار
 بر او چیزی نیست و مستحب است که یک دینار یا نصف
 آن تصدق کند و نزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض
 قربت کند و نصف دینار بقربت در وسط حیض و ربع
 دینار باخر آن واجب گردد و بعضی گویند سنت است و نفاس
 خونی است که بعد از ولادت از پیشین زن بر آید و اقل
 مدت آنرا خدی نیست و اکثر آن بدهب ابیحنیفه و احمد چنین
 چهل شبانه روز است و نزد شافعی و مالک شصت شبانه روز
 و جمله احکام آن مثل احکام حیض است و نزد امامیه اقل مدت نفاس
 دو روز است و کمتر از آن هم میتوان شد و اکثر آن بمجرده روز
 و زیاده از آن مجرده روز بدهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تلقیه
 است و اما استنحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است و در
 غیر ایام حیض نماز روزه میباید کرد و صحبت هم جایز است لکن برای
 بر نمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او را سلس البول است

است یا نزد ایجنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود
یا دایم المرغات باشد و بندهب ایجنیفه از آن وضو هر قدر
از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی
و احمد جناب برای هر فریضه وضوی ملحقه میباشد کرد و باتفاق وضو بعد از
در آمدن وقت کننده قبل آن و نزد امامیه زیرا باید که در ایام
استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بر آن خرقة بندد پس اگر خون اینطرف
پنبه ناید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید
و اگر خون اینطرف پنبه سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از
خرقة بگذرد برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نماز وضوی
تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقة بگذرد نماز شب و نماز
صبح یک غسل بکند و ظهر و عصر یک غسل مگر ظهر را اندک
تاخیر کند و عصر را تعجیل و نماز شام و نماز خفتن یک غسل شام
را اندک تعجیل کند و خفتن را تاخیر * بخت چهارم * در کیفیت
غسل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغالطه غسل فرض است
پس کیفیت آن باید دانست که نزد ایجنیفه سه چیز در غسل
فرض است آب در دهان کرده تا حلق رسانیدن و آب در بینی
کردن و دستین جمیع بدن معه تنهای موی پروان کردن آب بر آن و نزد
شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت و حدث و مباح شدن نماز و بند هب مالک پنج
 است نیت و مضطره و استنشاق و رسانیدن آب بر جمله بدن و
 مالیدن آن و بند هب احمد حنبل چهار فریضه است سوای مالیدن
 بدن و ستمای غسل آنست که اول استنباح کند باب
 انگاه اگر نجاستی بدنش رسیده آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
 در آن باشد یا نه انگاه نیت کند و وضو بنماز و مکرر پایمالش و بزبان بگوید
 * نَوَيْتُ الْغُسْلَ دَفْعًا لِلْجَنَابَةِ وَالْحَدَثِ وَاسْتِجَابَةً لِّلْمَلَأَةِ *
 پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
 اندام و بنهای موها روانه کند سه بار و در اول آب ریختن
 بدنش بمالد و در هر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
 رو بقبله نباشد و بموضعی غسل کند که کسی او را نبیند و اسراف
 در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل یا بهمان موضع اگر بر
 مجموع آب نه ایستاده باشد یا بجای نقل کرده پایمال تا کعبه بشوید
 و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لکن بر آنها کشادن
 موی ضرور نیست و رسانیدن آب بر موها واجب است و بند هب
 احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
 لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
 ما است آن در رسانیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای

مویها و تکمیل مواضعی که آب بدون تکمیل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول
 سر بشوید بعد از آن بجانب راست بعد از آن جانب چپ پس
 غسل واجب برای زنده چنانکه انفا که شست همین سه نزد
 اهل سنت است و غسل موتی هم واجب است و غسل مسنون
 نزد ائمه پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف
 بعرفه و غسل احرام حج و یک مستحب است و آن غسل
 کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
 غسل واجب است و بند هب شافعی غسل مسنون دوازده
 است همین شش و غسل برای نماز کوف و خوف
 و نماز استسقاء بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن که
 و جهت وقوف بر دلفه و جهت رمی جباره و اما نزد امامیه پس
 در باب غسل روایات کثیره اند و در وجوب و استحباب
 آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
 بسیاری از غایب آمده و آنها که غسل واجب همین پنج گویند
 می گویند که در دیگر غایب نیت قربت کند نیت وجوب و استحباب
 نکند و در روایتی از ابی عبد الله صوات الله علیه و علی آباء آمده
 که غسل جمعه در سفر و حضر مگر برای زن در سفر رخصت
 است که نکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه مع غمس

القطنه چنانکه کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولودیکه
 زائیده شود و غسل میت و غسل کبکمه میت را غسل دهد و
 غسل احرام و غسل یوم عرفه و غسل زیارت و غسل دخول بیت الله
 و غسل حرم و غسل مباحله و غسل استسقا هم واجب است و غسل
 شب اول و بست و یکم و بست و سوم رمضان و غسل فطر و غسل
 ضحی و غسل استسقا سه منون است و در روایتی دیگر از امام
 ابو جعفر الباقر علیه السلام و علی ابایه الکرام آمده که غسل در
 ده هفده مقام است در شب هفدهم و نوزدهم و بست و یکم
 و بست و سیوم رمضان و غسل عیدین و وقت دخول
 بحرین و روز احرام بستن و روز زیارت و روز دخول خانه کعبه
 و یوم ترویج و یوم عرفه و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس
 کردن میت بعد از آنکه سر دشود و روز جمعه و غسل کوف
 و دیکه تمام قرص گرفته باشد و غسل جنابت همه فریضه است
 و بر روایتی آخر هر که چایسه را بکشد بر و غسل واجب است و
 بر روایتی دیگر هر که نظر کند بطرف مصلوب بر و غسل واجب
 است و میگویند مراد آنست که مصلوب پیگناه باشد و اگر مصلوب
 شرعی باشد پس غسل منون است * بحث پنجم *
 در موجبات وضو و کیفیت آن اما از نجاست حکمی غیر مغالظه که موجب

و ضوا سست یکی آنست که آنچه از سبیلین بیرون آید سوای
 باد که از پیش آدمی اخیانامی بر آید و بند هب مالک سوای بول
 و غایط و باد معتاد آنچه از سبیلین بیرون آید شان سلس بول
 و مذی و خون و کرم ناقض وضو نیست دوم هر تغییری بخمس که از
 غیر سبیلین بیرون آید مثل قی به پری دهن و خون و ریم و اسهال
 آنها بند هب ابی حنیفه روح و بند هب سه ایمنه دیگر هر بخمس
 که از بدن آدمی و رای پس و پیش بیرون آید شستن
 مخرج و از ازاله نجاست واجب باشد اما مطلق وضو نگردد الا
 بند هب احمد حنبل در قی و خون و کرم از جرات اگر بسیار و
 فاحش بیرون آید ناقض وضو است و الا فلا سیوم خواب
 مضطجع باشد یا استکی یا ستند بر چیزئی که از زوال آن خفته
 بینند و بند هب شافعی خواب بشرط آنکه مقدمه ممکن بر جانی
 نباشد چهارم خنده قهقهه شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
 حنیفه روح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست
 سودن بند هب هر سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیهوشتی
 هر طریق که باشد هفتم تماس شدن هیچیک چیز از بدن مرد یا
 هیچیک چیز از بدن زن اگر با هم ذی رحم محرم نباشند یا طفل
 کوچک از یگانه بند هب شافعی و بند هب مالک و احمد حنبل

بشرط شهادت هشتم مباشرت فاحشه یعنی مرد و زن برهنه
 شده با هم همچون به همچو یکدیگر خبر چینی بلا قی شوند صرف بند مذهب
 ابی حنیفه نهم خوردن گوشت اثر صرف بند مذهب
 احمد حنبل دهم دخول و خروج وقت صلوٰه برای استحاضه
 و صاحب سلس بول و صاحب جرج سایل در دو صورت
 اول بند مذهب شافعی و احمد حنبل و در هر سه صورت بند مذهب
 ابی حنیفه روح و مرد مستقی را باید که بهر مذهب که باشد از این چهار
 چیز موضوع سازد تا رعایت همه مذاهب کرده باشد و نزد امامیه
 آنچه از سبیلین بیرون آید از بول و غایط و منی و ریج مقتاد و
استحاضه قلیله و خواب به همچو یکدیگر مبطل حاله سمع و بصر
 باشد علی ای حال خواه قایم خواه قاعد و آنچه عقل را از ایل
 کند ناقض وضو است و در رای آن و دیگر هیچ مبطل وضو
 نیست مثل خروج مزی و وزی و خون و ریم و کرم غیر الوده
 به نجاست که از سبیلین آید و خون رعاف و حجامت
 که نه از این اشیاء وضو باید و به استنجا چون حال نجاست حکمی غیر
 منظره معلوم شد که موجب وضو است پس کیفیت وضو باید
 دانست در وضو بند مذهب ابی حنیفه چهار فریضه است اول رو
 شستن در طول از منبست موی سر تا زیر زخمان و در عرض از

نر به گوش تا نر به گوش دیگر و به تبعیت غسل و به ربع ریش
 را مسح کردن نیز بند هشت فرض است دوم دستها را تا
 از پنجم شستن بیوم مسح ربع سه چهارم پایها را تا کعبه
 شستن و بند هشت شافعی شش فریضه است چهارم پنجم بیان
 کرده شد الا حد مسح سه اینست که یک موی از سر تر شود
 و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به پنجیکه مذکور شد
 مرعی داشتن بگز نیت از همه مقدم کند و بند هب مالک هفت
 فریضه است شش پنجم بند هب شافعی است دیگر موالات
 یعنی عضوی را شستن قبل از آنکه عضو مغفول سابق خشک
 شود و بند هب احمد حنبل نه فریضه است هفت پنجم بند هب مالک
 است زیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و
 مسح بند هب مالک و احمد جمله سه بر سه پیل فرضیت
 است و نزد دیگران بر سه پیل سنت و اما کیفیت نیت
 اینست که مقارن آب بر رواند آخن بند هب شافعی و مالک
 و مقارن آب در دهن کردن بند هب احمد حنبل در دل آرد که باین
 وضو حدث را از خود زایل میکنم و ادای نماز بر خود مباح میکنم دانم
 اما همان وقت بزبان گفتن * نَوَيْتُ الْوُضُوءَ لِلَّهِ تَعَالَى دَعَا لِلْحَدَثِ
 وَاسْتِباحَةَ الْمَصْلُوءَةِ * سنت است و اما از سنت های وضو

یکی مساوی کردن است. چوب تلج برپهنای دندان و قبل
از شرع تسبیح کردن یعنی بسم الله گفتن بعد از آن هر دو
دستها را تا راسخین شستن صرف بمذهب اَبی حنیفه
و هر عضوئی را سه بار شستن و مضمضه و استنشاق نمودن
الابند هب احمد حنبل که فرض است و تحلیل ریش نمودن و
بوضع خاص نزد اَبی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
گلو و روی دست بسوی بیرون باشد و رویی با بعضی از سر
و دستها را تا میان بازو داشتستن بمذهب غیر اَبی حنیفه و مسح
تمام سر نمودن الالبند هب مالک و احمد حنبل که فرض است
و کیفیت آن آنست که هر دو دست را با انگشتان ^{بزرگ} ~~بزرگ~~ کرده نصف
طولانی هر دو دست از انگشتان تا استهای کف از دو قفا بزد
سواهی اَبی همامین و نصف باقی را از قفا بر و آرد که باین وضع تمام
سر را استیجاب کند و نیت بدل کردن و بزبان گفتن صرف
بمذهب اَبی حنیفه روح که نزد دیگران فرض است و موالات
یعنی پی در پی شستن بمذهب اَبی حنیفه و شافعی و ترتیب
رعایت داشتن صرف بمذهب اَبی حنیفه و اعضای مسح
را سه بار مسح کردن صرف بمذهب شافعی و مسح هر دو
گوش باب تا نزد هر سه امام و به بقیه تری مسح

نزد ابی حنیفه و رعایت تپاسن یعنی دست و پای راست قبل از دست و پای چپ شستن، مذهب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب است و تحلیل اصابع دست بمذهب ابی حنیفه و تحلیل اصابع رجمین باتفاق هر چهار ایه و کیفیت تحلیل اصابع دست آنست که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست در نهی آن داشته بیرون بکشند و همچنین از انگشتان دست راست تحلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تحلیل اصابع رجمین اینست که خضر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای انگشتان پای داشته بشود و از خضر پای راست شروع کند و بخضر پای چپ ختم کند و ترک استخوان از دیگری در آب ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیه مأثور از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن الالبند مذهب ابی حنیفه که مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است اول نیت با استند است آن دوم غسل وجه از اعلای تا اسفل و در نزد آنها عبارت است از نیت مویها تا ذقن در طول و در قدر را که احاطه کند انگشت مبین و میانین و عرض سوم شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم راس بمقدار سه انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بر عرض از اس بنده یا همچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
 بمقدم آرد جایز است بکراهت پنجم مسح بر دپالکن بر د مسح
 سر و پایاب بقیه نه باب تازه ششم ترتیب چنانکه بیان کرده
 شد هفتم موالات و شستن پایها قبل مسح اگر خشک
 نشده باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا هم
 اختلاف است به بعضی روایات بدعت است و به بعضی روایات
 دو مرتبه شستن هم آمده و سنن و آداب وضو و ادعیه درین
 مذهب هم بسیار ما ثور اند بنظر اختصار بر همین قدر اکتفا رفت
 * بحث ششم * در احکام آب چون معلوم شد که ازاله نجاست
 حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
 نمودن ضرور افتاد باید دانست که برای ازاله جمله نجاست بدهد
 ایستاده یعنی شافعی و احمد حنبلی و مالک آب پاک مطلق باید
 مثلن آب دریا و چشمه و رودخانه و کاریز و چاه و آنچه بدینها ماند
 و بدهد آب ای حقیقه روح چنانکه بالا گذشت ازاله نجاست حقیقی باب
 مضاف مثل گلاب و غیره جایز است اما ازاله نجاست حکمی یعنی
 غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بدهد شافعی و احمد آب
 ایستاده اگر دقله باشد هر نجاستی که در آن افتد اگر از آن نجاست
 از رنگ و بو و طعم آب یکی هم متغیر نشده باشد نجس نگردد و در
 کعبه

کمتر از آن نجس گردد و دو قله دو بیست و پنجاه من باشد سنگ
 خراسان و پنجاه من سنگ روم لیکن عین نجاست اگر بنظر آید
 آنرا بیرون باید انداخت اما بندهب احمد حنبل اگر نجاست
 بول یا عنده مایع باشد دو قله هم نجس گردد و بندهب
 ابی حنیفه اگر حوض ده گز ^{غالب} در ده گز باشد حکم آن حکم دو قله نزد
 دیگران است و آب روان هر چند اندک است چون
 چون نجاستی ظاهر بر غالب نباشد پاک است و بندهب
 مالک آب هر چند کمتر باشد اگر یکی از اوصاف ثلثه آن بچیز
 نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
 ظاهر از دور کند و باستعمال آرنده آب مستعمل نزد
 مالک ظاهر و مطهر است یعنی از آبیکه وضو یا غسل کرده باشند
 اگر از جای ظاهر بردارند باز از آن غسل و وضو جایز است و
 بندهب شافعی و احمد حنبل ظاهر است مگر غسل و وضو و ازاله
 نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس ظاهر است غیر مطهر و
 همین است مذهب مشقی به ابی حنیفه روح بقول محمد و اصل
 مذهب ابی حنیفه روح این است که نجس است به نجاست غلیظه مثل
 بول و براز و زردا میسره اب اگر بقدر یک گز باشد حکم آن مثل حکم
 قلین است بندهب ایسه ثلثه و حکم ده گز ^{غالب} در ده گز بندهب

درایع در ده ذراع

در ده ذراع در ده ذراع

ابی حنیفه روح و گوشت و زنا یک هزار و دویست و صد رطل عراقی نباشد که هر زطلی
 از آن یکصد و سی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
 مجموع کرسی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه است که صاحب
 قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل اثار است
 و هرا ثار نو دوشش روپیه هشت من و یک اثار
 باشد و سناحه مقدار گز چهل و سه و جب مکسر باشد کسری
 کم و در آب مضایف یعنی گلاب و غیره اختلاط در غلای امانیه
 است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
 نیست و آب شستن وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
 در ظرفی پاک بگیرند باز وضو و غیره از آن درست است و در
 آب استعمال غسل جنابت و غیره و غساله استنجا اختلاط
 صحیح اینست که ظاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علماء طاهر و مطهر
 است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلط آب
 یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
 از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
 باشد اتفاقاً یا صحیح را بشدت برد خوف حدوث مرض و هلاکت
 باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
 بفقده آن آب مطلقاً یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود داشته باشد
یا اگر آب میسر شود جز بقیت گران از عادت معهود بدست
ناید درین صورتها تیمم کردن عوض وضو و غسل جایز باشد بدهب
ابی حنیفه و مالک هر چیزیکه از جنس ارض باشد بمسح و خاک و ریگ
و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفاف بود و نامدهب
شافعی و احمد خنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک
آمیخته با ریگ و گچ و اهک روانه بود لکن بغباری که بر جامه یا پشت
حیوانی نشسته باشد جایز بود و آنرا چند رکن است که بدون آن
تیمم روانه بود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوٰه دیگر
بندهب یغرا بی حنیفه چیزیکه بان تیمم کند مثل غبار آبر جمله اعضا
نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستهایش بگرد
خاک ظاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بندهب ابی حنیفه روح روا
بود و بندهب دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آله تیمم پاک باشد نه
نجس پس اگر بر زمینی که بران نجاست خشک شده تیمم کند
جایز نباشد دیگر بندهب یغرا بی حنیفه روح خاک را بقصد بردارد پس
اگر باد خاک را بروی و دستهایش افشانند و دست بران مالد
بندهب سه امام درست نباشد و بندهب ابی حنیفه جایز بود
دیگر استیعاب یعنی دست بجماله روی رشتانیدن دیگر هر دو دست

تا از پنجه بدهد ابی حنیفه و شافعی و تائید دستها بدهد مالک
و احمد حنبل خاک یا اثرش برشانند دیگر ترتیب بدهد ابی حنیفه
یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد از آن بر دستها خاک برشانند
و بدهد ابی حنیفه ترتیب سنت است و بدهد غیر مالک
جزید و ضربه تیمم روا نیست و بدهد مالک یکضربه کافی است
و نیز بدهد ابی حنیفه سنون است که وقت ضربه اول
چون دستها بر تراب نهد هم روی دستها بر آن مالد و هم
پشت آن بعد از آن بردارد و خاک پیششانند و موالات
هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه مسح روی دستها
بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولاً تسمیه کند بعد از آن نیت
کند بدل و بر زبان آورد * نويت التيمم لاستباحة الصلوة * مقارن
نیت هر دو دست و سر هر دو ایهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان
بهم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دستها
بردارد و پیششانند و بر روی مالد و تاریش فرو آورد چنانچه جای نماند
که آنجا دستها نرسد بعد از آن بار دیگر هر دو دست سوای سر
ایهامین انگشتان کشوده بهمان پنج ضربه دهد و برداشته و افشانده
روی انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
راست نهد و بر پشت دست تالای ارنج راست بکشد به

نهجی که کف دست چپ مستعمل نشود پس کف دست
 چپ از بالای ارنج بر روی دست راست فرود آید و فرجه میان
 سبجه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
 فرود آید و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
 کند انگاه کف هر دو دست را بر هم مالد و انگشتان تحلیل کند
 پس تیمم کامل گردد و بندگان ابی ضیفه روح بیک تیمم هر قدر خواهد
 از فرایض و اوافل در اوقات مختلف بگذارد و چنانکه حکم وضو است
 و بندگان شافعی برای هر فریضه تیممی جداگانه باید الا اوافل هر چند
 که خواهد با اتفاق بگذارد و بندگان مالک و احمد حنبلی مادام
 که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است باقی باشد چند آنکه خواهد
 از فرایض و اوافل بهمان تیمم تواند گذارد و هر چه وضو را
 باطل کند تیمم را هم باطل میکند بزیادت یافتن آب و رفع
 عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث و جنابت و تیض و نفاس
 یکسان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است
 یکی نیت مقارن صلوٰه برای واجب یا سه و ب عائده عائده
 بر سیل است تا آخر دوم بر زمین زدن دست
 سوم مسح پیشانی باطن کف هر دو دست از موضع
 نبت شهر تا سر پینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف دست راست
 از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب به نهجیکه بیان شد
 ششم موالات یعنی پی در پی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
 انها فصل واقع نشود هفتم خاک مغصوب و نجس نباشد و بجز
 بر خاک بر چیز دیگر تیمم جایز نباشد و عذرهای موجب تیمم
 همانست که با اتفاق بندگان اهل سنت است مگر بشرط میسر
 گرانی قیمت آب هر مقدار زاید که باشد اگر چه یک مقدار وضو
 و غسل بیات و الوضو برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
 و وضو سازد اگر مقدرات دارد و وضو برای تیمم بدل
 غسل باید و یکضرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکچوب برای دیگر کافی
 نباشد و برای هر فریضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحث
 هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
 بر طهارت کامل پوشیده باشد بعد از آن که وضو کند اختیار دارد
 که موزه از پا نکشد و پایهار آن شسته عوض آن مسح بر موزه
 نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر غیر مستعمل
 بر بالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبه بکشد و بند هب شافعی
 و مالک و احمد حنبلی اگر بالای پنجه و زیر قدم را برده دست مسح کند
 و ایتر باشد و بند هب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کرده چنان ضعیف و سبک که باند ک رفتار می پاره شود و
 بندهب احمد خلیل و ابویوسف و محمد بربرابی که قوی و سطبر
 باشد چنانکه آب و تری را بخود جذب نکند نیز مسح کردن روا بود
 و بندهب ابی حنیفه روح و شافعی و مالک روا نباشد و مدت مسح
 بندهب یغمالک برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر
 سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را
 شکسته است حساب مدت بعمل خواهد آمد و دریدگی موزه
 بمقدار سه انگشت نزد ابی حنیفه و هر قدر کم که باشد نزد
 شافعی مانع جواز مسح است و بندهب مالک مدت مسح
 معین نیست چنانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه
 اگر فاحش نباشد هم مانع نیست و چون بوضو موزه بیرون کشند
 یا مدت مسح منقضی گردد فقط پایها شستن کفایت کند
 و اگر بوضوی در حالت اقامت موزه پوشد و بعد از آن مسافر
 شود و اگر وضو را شکسته باشد در حضر و بعد از آن مسح بکند
 مسح مسافرانه کند بندهب ابی حنیفه و مقیمانه بندهب شافعی
 و اگر در حالت سفر بوضوی کامل پوشیده باشد پس مقیم
 شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلوة
 و متعلقات آن بدانکه یکی از شرایط صحیح و جواز نماز بندهب

شافعی و سبب جواز یا شرط صحت آدای ان بدهب
 ابی حنیفه وقت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
 تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
 طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود آن
 سپیدی آن افاناز یا ده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
 صادق در طول آسمان همانجا برآید و آن افاناکم میشود و آنرا
 صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
 چند روز بی طفره بر شناخت و تمیز هر دو از صبح صادق
 و کاذب قادر گردد و از طرق اوفق بطایع عام آنست
 که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هر قدر زمانه شب
 است آنرا هفت حصه نمایند حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
 و قاعده دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
 شد که بر هر قدر که طلوع آفتاب است آنرا دو چند کنند همان مقدار
 شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و با خرابی فصل
 بجه ولی که از ان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
 معلوم شود نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
 مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتابست
 از دایره نصف النهار و در اک این وقت باین نهج است
 که

که تا وقتی که سایه هر چیز روی بکمی می نهد وقت ارتفاع است و
 و هرگاه شروع بزیادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف
 النهار زایل شد و مستهای وقت ظهر تا آنگاه است که سایه هر
 چیز برابر آن چیز شود سواى آن مقدار سایه که عین وقت بودن
 آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذهب
 شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بجهت ابی حنیفه مستهای
 وقت ظهر تا آن وقت است که سواى سایه اصلی سایه هر چیز در مثل
 آن چیز باشد لکن فتوی بر مذهب صاحبین است برای نماز
 ظهر و بر مذهب ابی حنیفه روح برای نماز عصر و بآخر فصل بعد
 جدول ضمیمه صادق دایره که اذان وقت نصف النهار و حال
 سایه اصلی معلوم شود و بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
 همان مستهای وقت ظهر است بر یک مذهب و مستهای آن
 وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
 آفتاب شروع میشود پس بجهت شافعی مستهای آن همان
 مقدار است که کسی وضو کرده بعد اذان و اقامت پنج
 رکعت نماز بگذارد و اذان بعد تا غیبت شفق بجهت ابی حنیفه
 وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است
 اما اگر نماز مغرب را چند ان بقرأت و غیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بند هب ایستخفیه
 روح تا غیبت شفق است و شفق بند هب او سپید است
 که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
 صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد از آن سرخی
 پس آفتاب طلوع مینماید همچنان بعد غروب اول سرخی
 از اثر آفتاب میباشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق
 هر چه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف الهنداء هب
 وقت عشاء می آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز
 عشاء است و وقت و تر بعد از ادای صلوٰه عشاء است تا
 طلوع صبح صادق و بند هب شافعی و احمد حنبلی اول وقت نماز
 گذاردن فاضلتر است و بند هب ابی حنیفه روح آخر وقت و
 خیر الامور اوساطها و بند هب شافعی در تابستان که هوا سبک است
 گرم باشد نماز ظهر بمیان وقت مستحب باشد لا غیر و بند هب
 مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و
 مغرب و صبح را تعجیل و نیز بند هب او اگر از روز بمقدار
 پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
 از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشاء ادا کرده باشد
 نه قضا پس بالضرورة جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء ابی ضرورت

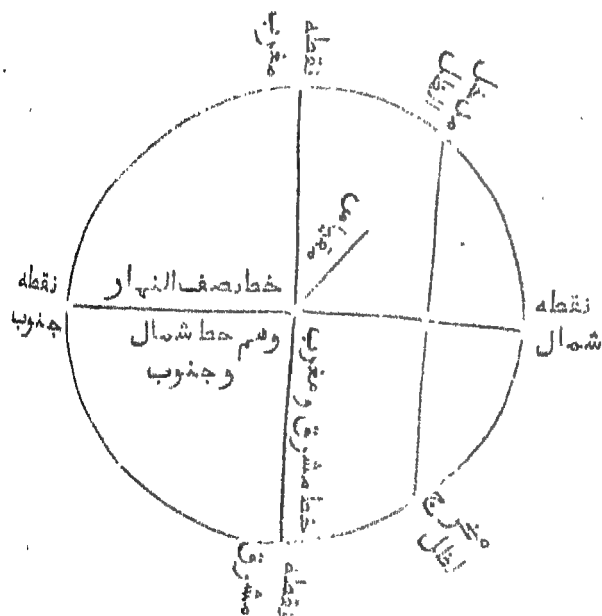
جایز باشد بمذهب او و تاخیر عشا با اتفاق مذاهب ایمنه الربیع تا گذشتن ثلث شب قاضیتر است الا بعد نصف شب مکروه باشد و بمذهب اهل حنیفه روح سه وقت نماز و سیمجه و تلاوت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف النهار و سوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز که اگر بمقدار یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سیمجه رکعت اول غروب شود نماز عصر ادا شود مگر با اتفاق بعد از رد شدن آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر و عصر هر دو اگر یک یک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کند مرد و ادا شدند و نیز بمذهب اهل حنیفه روح ادای نوافل بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر بخواند و بعد غروب شمس تا وقتیکه نماز مغرب بخواند است و وقت تکبیر نماز جمعه و وقت خطبه جمعه و عیدین و کوفت و استسقاء و وقت خطبه حج و خطبه نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است و وقت ظهر از و ال آفتاب شروع میشود و مستهای آن تا وقتی

است که دو سمت ادای چهار رکعت قبل غروب باقی
 باشد و ابتدای وقت عصر از آن حین است که بعد از
 زوال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و ستمای
 آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
 چهار رکعت وقت خاص ظهر باشد و مقدار ادای چهار
 رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
 بین الظهرین و وقت فضیلت ظهر نزد آنها از زوال آفتاب
 تا وقتی است که بر سایه اصلی مقدار چهار قدم زیاده شود
 و وقت فضیلت عصر از انتهای فضیلت ظهر تا وقتی که بر سایه
 اصلی مقدار هشت قدم افزون شود و ابتدای مغرب از
 حین غروب آفتاب است و نزد جمهور از حین زوال حمرة ناحیه
 مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که وسعت
 ادای چهار رکعت داشته باشد و ابتدای عشا بعد از ادای
 سه رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت و
 تراستصاف لیل است و جدول ادراک شروع حصه
 هفتمی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صفحه غایبه
 مرقوم است و طریقۀ دریافت آن از جدول آنست بهر ماه
 و تاریخ که ادراک آن منظور باشد از خانهای طولی که
 بدست راست جدول اند متعین ساخته و بهر عرض البلد که در

یافتن منظوم است بالای جدول از خانهای عرضی گرفته بمثلتهای
 هر دو یعنی عین از هر عرض البلد بمقابل تاریخی که معین ساخته اند
 نظر کنند که آن مقدار شروع صبح صادق است پس حروف
 ابجدی را عدد ساعات تصور سازند در قوم را دقایق آن مثلا در ملقه
 اگر این صورتست (د ۱۴۵) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
 چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و همانند در علامات عرض
 البلد هم عدد درجات بحروف ابجدی و دقایق آن بر قوم
 هند سه قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
 و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و بر همین قیاس باید رفت
 و اما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
 طریق است که بر زمین همواره به نحی که اگر آب بزان ریزند از
 جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
 آن دایره مثیاسی یعنی چوب پاره یا سیخی آهنی که طول آن
 استحسانا از ربع قطر دایره زاید نباشد و در سطحی مناسب
 دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب در آن دایره نظر
 کنند تا سه سایه مقیاس که بیرون از دایره است و انا فانا متساغر
 شده بر هیچیک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
 مدخل الظل نامند و همانند در قریب آفتاب بینند که سایه متیاس
 که بعد نصف النهار انا فانا متعاظم می شود تا به یک بر نقطه اند

محیط دایره بنا بر بیرون شدن ازان رسد آنجا هم علامت کنند
و آنرا المخرج الظل نامند و این مرد و نقطه را به خطی استقیم که
لا محاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به تنصیف این خط تنصیف
قوس دایره که مابین مرد و نقطه است سهل باشد پس
اگر از نقطه که منصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
گذشته بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
باشد و هر قدر سایه مقیاس که برین خط است تنایه اصلی باشد و
هر گهری انگریزی که نواخت دوازده از روز دران عین وقت
بودن سایه مقیاس بر خط نصف النهار باشد صحیح ترین گهری
است و اگر نباشد پس گهری را این وقت صحیح باید نمود
و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
منصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
دایره خط نصف النهار را بزوای قوایم قطع کرده از یک جانب
دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
خوانند و نقطه و کنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریق دیگر

که سهل تر و سریع الفهم عوام باشد این است که کمپاس
 صحیح یعنی قطب نما بهم رسانند و بر زمین هموار خطی کشند برین
 پنج که سر قطب نما عین برین خط باشد همین خط نصف النهار
 است و برکناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میان
 آهنی قایم کنند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین
 وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه
 اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است



* فصل سیوم * در بیان صاوات فریضه بدانکه بر مسلم
 عاقل و بالغ هفت در رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یازده رکعت با جماع
تمامی علمای امت پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
فرغ است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
و مسافر هر دو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
ان مصرح خواهد شد * دیگر * از نماز های فریضه نماز جمعه است
که بر روز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و تندرست
فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوائی
سه ایط مذکوره بالا شرایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
از آن وقت ظهر است که بمذهب ابی حنیفه رج و شافعی سوائی
در وقت ظهر ادا نه شود و بمذهب مالک در وقت عصر
و بمذهب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمذهب ابی حنیفه سه
کس است سوائی امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
احمد حنبل چهل کس و بقول دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
و بالغ و مقیم و آزاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت و خطابت
که

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر
 موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر *
 مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جایگاه
 آنجا اولی الامر یا والی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام
 شرع کنند موجود باشند و روایت مفتی به اینست که در
 دیهی بزرگ که بکلمان ترین مساجد آن مسلمانان آباد میکنند
 جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری
 و سوق قایم و طیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه اقتراست
 بر او * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نایب او در جماعت یا اذن
 از و نزد ابی حنیفه و بیک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط
 است * دیگر * خاص بمذهب شافعی از شرط جمعه اقامت
 آن به بناء و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست
 تا بیرون عمارت شهر یا دیهه بمیلی که چهار هزار خطوبه باشد جایز
 است دیگر خطبه است پیش از نماز اقل آن بمذهب ابی حنیفه و
 بیک روایت از مالک ذکر خدا ایتما علی است و بمذهب دیگران انمقدار
 که بران اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صاوات و مواعظت فرض
 است الا بمذهب شافعی و خطبه ایستاده خواندن فرض
 است که میان آنها بیک نشستن فصل کنند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است و لکن ^{جائز} مایهین
 آن هر دو سنت است یک قول و یک قول از شافعی دعا
 بر مومنان و قرائت قرآن هم فریضه است نزد او و نزد دیگران
 اینجمله امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است
 پس اگر در وازه بعد جمع شدن مردم بنزد کردند نماز جایز نباشد
 و اگر در خانه نماز بخواند و اذن عام کند جایز باشد بمنزله ابی حنیفه و
 در جمعه و اذان سنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب
 دیگر وقت بر آمدنش بر منبر و وجوب سعی و ترک بیع و شرا
 با اذان اول متعین شود و چون خطیب بمنبر برآید پیش از نشستن
 روی جماعت کند و بمنزله ابی حنیفه بر جماعت سلام کند
 و جماعت جواب سلامش باز دهند انگاه به نشینند تا اذان
 دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه اقامت
 یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر بگذارند و
 نیست جمعه چنین کند اودی فرض ^{الجمعه} و نزد شافعی و احمد حنبل سنون
 است که خطیب خود اقامت کند و بمنزله مالک و ابی حنیفه امامت
 غیر خطیب ^{نیست} خلافت لیکن اگر چنین باشد بهتر است و اگر امام را در
 تشهد باید بمنزله ابی حنیفه روح دو رکعت جمعه تمام کند و بمنزله
 دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را بر کوع رکعت دوم باید

دو رکعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
 جامه‌ها پوشد و خوشبو کند و با استیلا سر در پیش افکند
 بمسجد رود و پابر گردن مردم در مسجد نه نهد و هر قدر قبل صلوٰه
 بمسجد آید فاضلتر باشد و هر جا که در شرایط وجوب یا ادای
 جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه قوی داده اند که جمعه ترک
 نکند لکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بهند وستان
 بالذوم همچنین باید کرد و طریقه اعاده ظهر این است یا بعد نماز
 جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
 یا در همان چهار رکعت نیت اعاده کند نیت آن بهر دو صورت
 بدین پنج کند * نَوَيْتُ اَحَدَ ظَهْرٍ اَدْرَكَتْ وَقْتَهُ وَلَمْ اَصْلَمْ بِهِ *
 یعنی نیت میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادا کردم و هنوز
 نخوابیده‌ام و اگر در سنت جمعه اعاده کند در رکعتین اخیرتین
 با فاتحه ضم صوره کند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
 زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیز یکمیل آن گردد و در
 جماعت کمتر از پنج کس ادا شود و همه از مردان و از اد
 و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون ادیانایب یا اذن
 او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بنا
 هم جایز بود و در خطبه واجب است و هر یکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة علی رسولہ * تسعین و بر و عشت و لفظ تسعین
 متعین نیست و قرائت سوره ضعیفه و بقولی آتی که فایده او تمام
 بود کافی است و هم باید که هر جا که جمعه ادا کند و از جای دیگر که
 مقصدی جمعه شوند کمتر از یک فرسج نباشد و الا هر دو باطل است
 و هر جا که جمعه گذارند احوط اینست که ظهر هم نیاید کرد * و یکم * نماز
 فریضه * نماز جنازه است و ان فرض علی الکفایه است یعنی
 از گذاردن یک یاد و سه کس از مسلمانان حاصل
 شود و اگر کسی گذارد بشرط اطلاع هر عاصی شیعه و بدعتی و جماع
 ائمه اربعه آن مشتمل است بر چهار تکبیر بنزد باب الی ضعیف و ج
 در تکبیر اول رفع یدین کند چنانکه در تکبیر افتتاح هر نماز کند و
 سه تکبیر دیگر رفع یدین نکند و نیست چنین کند ائمه اربعه
 تکبیرات صلوة الجنائز و اہل قوابل للہم یتفق * بعد از تکبیر اول
 بخواند * سبحانک اللہم وبحمدک و بتبارک اسمک و تعالی عنک
 و جل ثناک و لا اله غیرک * بعد از آن تکبیر دوم گوید و
 در دو خواند پس تکبیر سوم گفته این دعا بخواند * اللہم اعف
 عننا و میتنا و شامنا و غایتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرینا و اینها را تکرار
 من احمیتہ منا فاحیہ علی الاسلام و من توفیتہ منا فدفنہ علی الاسلام
 * و اگر میت کودک است بخواند * اللہم ابعده لنا من الدن

اللهم اجعله لنا ذخرًا واجزا اللهم اجعله لنا شافعًا ومشفعًا * و اگر
 صغیره است ، ضمایر این دعا بتائیت ادا کند و اگر این دعا را نداند
 مرد عا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سوره فاتحه هم بدینست و عنه بدینست
 قرائت بخواند روا باشد بعد از آن تکبیر چهارم گفته بدون
 اینکه چیزی بخواند مرد و طرف سلام گوید و اما بنده سب دیگران
 پس در تکبیر رفع یدین سنت است و ارکان آن نه است
 نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
 تکبیر اول سوره فاتحه خواندن هشتم صلوٰه بعد از تکبیر دوم
 نهم دعا بر میت و جمله سوسنان بعد از تکبیر سیوم و بعد از چهارم
 بنده سب شافعی این دعا گفتن * اللهم لا تحر منّا اجرة ولا نعمة متابعه
 مستحب است و دعا بعد تکبیر سیوم همان است که بنده سب
 ابی حنیفه رح است لکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد
 * اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم تقه من الخطايا كما
 ينقي الثوب الابيض من الدنس * و بعد تکبیر اول شانزدانها
 باین نهج بگوید * اللهم لك انت الدائم الذي تمضي و ما سواك
 بقضي و كلشي هالك الا وجهك اللهم واليك المآب * و درود
 بحمله مذاهب باین طریق اولی باشد * اللهم صل على محمد
 عبدك و رسولك و نبیک و صغیرك و خیر ذاك من خلقتك انزل

ما صلوات علی احد من العالمین * واولی بامامت سلطان است
 بعد از آن قاضی بعد از آن امام مسجد حی بعد از آن پدر یا کسی مجاز از و
 بعد از آن پدر یا کسیکه مجاز از و باشد بعد از آن پدر پدر یا مجاز از و
 بعد از آن برادر یا مجاز از و بعد از آن هر که بمیت اقرب باشد
 یا مجاز از و و اما نزد امامیه پس در نماز جنازه از فرایض آن
 قیام است و نیت و پنج تکبیر و شهادتین بعد از تکبیر اول
 و صلواتین بعد از تکبیر دوم و دعاء بر مومنان بعد از تکبیر سیوم
 و دعاء بر میت بعد از تکبیر چهارم و بعد از پنجم چیزی نخواند و قرائت
 فاتحه نزد بعضی و سلام و دست برداشتن در همه تکبیرات
 سنت است و دعای به تعیین فرض نیست و افضل این است
 که بعد از تکبیر اول بخواند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
 شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و ان الموت
 حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
 یبعث من فی القبور * و بعد از تکبیر دوم * اللهم صل علی محمد و آل
 محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحمهم محمد و آل محمد افضل ما صلایت و
 بارکت و رحمت و ترحممت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید *
 و بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند * اللهم اعقر المومنین و
 المومنات و المومنین و المومنات الا حیاة منهن و الاموات تابع

بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی العسکات یا ارحم
 الراحمین * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان
 هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امّک نزل بک و انت خیر منزل به
 اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم انک انک محسنا
 فرد فی احسانه و انک لما مستیقا فتجا وزعنه و اغفر لنا وله اللهم احشره
 مع من یتولاه و ابعدہ ممن یتهموه و یبغضه اللهم الحقه بيمينک و عرف
 یمینه و بینہ و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین * و نزد بعضی
 تکبیر پنجم بخواند * ربنا آتنا فی الدنیا حسنته و فی الآخرة حسنة
 و فدا عذاب النار * و اگر میت طفل بود یا مجنون که از طفلی
 تا موت جنونش استمرار پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند *
 اللهم اجعله لایویمه و لغا سلفا و قوطا * و در بعضی روایات آمده
 که هر طفل صغیر نماز نباید کرد و نزد بعضی اگر میت مخالف است
 در نماز او چهار تکبیر باید و بعد تکبیر چهارم لعن بر او و دعای بد
 نمودن واجب است و دعای بدین نهج منقول کند * اللهم املا
 جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه لشیات و العقارب * و بر نو اصب که
 از مخالفین باشند این دعا بخواند * اللهم احضر عبدک فی عبادک
 و بلائک اللهم امله اهل نارك اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی
 اعداءک و یبغض اهل بیت ذیک * و اگر

مستضعف است و در معنی آن اختلاف است بعضی گویند
 که مذبحش معلوم نباشد و بعضی گویند که هر کجایکه ضعیف
 العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه بعد تکبیر چهارم این
 دعا بخواند * اللهم اغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و فهم عن ذناب
 الحقیم * انتهى چون عهد و متصدی این رساله رسانیدن نفع
 عام است در تحریر همهچیز روایات پاک نکرده که علم آن
 هر یکی را از مخالف و موافق موجب نفع است بعضی را العمل و
 بعضی را اللاحرا و چون آدمی بمردن نزدیک شود با اتفاق علمای
 اهل سنت روی او را بسوی قبله کردن مستحب است
 مگر اولیتر بنده ابیحنیفه روح و مالک و احمد حنبل و بیک قول
 نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله
 و بقول دیگر از شافعی بر قفاش خوابانند باین نهج که روی و زیر
 قدم هاشم سمت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در
 آن وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه روح بدین طریق که
 رو بروی او بآواز بلند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه مختصر را
 بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار بگویند و چون جان بحق تسلیم
 کند باید که چشم های او فرو خوابانند و زنج با سر بندند و تعجیل
 در تجسین و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است
 کو

و بدهب ابلخنیفه روح برهنه کرده بشویند عورت را
پوشیده دارند بر تختی که مجمره را یکبار یا سه بار یا پنج بار گرد آن
بگردانند نه زاید از آن و بایمی که در سرد و اشنان جو شاییده
باشند میت را وضو کنند سوای مضمضه و استنشاق و اول
سردیش او بخطمی بشویند لکن شانه نرته و ناخن نه چینند
و خسته هم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست
او بشویند به نهجیکه آب از فرق تا قدم بزیرو و برش رسد
پس جانب چپ بغلطانندش بر پهلوی راست و همین طور
بشویند که آب همه زیرو و برش رسد پس به نشاند و دست
به نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی بر آید آنرا بشویند و غسل
اعاده نکنند و استنجاکنایند قبل غسل باین طریق که خرقة را
در دست پیچیده عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقة باریک
بانگشت پیچیده در دهانش گردن و دندان و لثه و لب و زبان
را صاف نمودن و هم بمخزین انگشت انداختن بعضی خنفيه
مستحسن دانسته اند پس بخرقه او را خشک کنند و خنوط
بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر بخینش و دست او
بینی و قدمها و زانوهای او مالند و بدهب شافعی اول دست
بقوت بر شکمش مالند تا فضالت بکلی زایل شود آنگاه خرقة

بدست پیچند و یک عورت را بان استنجا کنند بعد از آن خرقة
 دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند و اگر براند امش
 نجاستی رسیده باشد آنرا از ایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
 پیراهنش بشویند و اگر حاجت باشد از هر دو طرف تیسریز پیراهن
 را بشکافند و در آن طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
 با سطره و استنشاق و دنداننش را بخرقه تربجای سواک
 مالند و موی دریش را بشانه فراخ با مستگی شانه زنند آنگاه
 به نهجیکه پیت تر ذکر شد غسل دهند و بخرقه خشک نموده در
 کفن پیچند و کفن میت بندهب اداقل واجب یک جامه است
 که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است
 سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن و از او چادر و برای زن
 پنج جامه با ضافه منقعه و جامه که پستانهاش را از آن بندند و نزد بعضی
 از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هر یکی را بالای
 یک دگر بگسترانند و جنوب بالای یک دگر باشند و میت را
 در آن پیچند بعد از آن که جمله سنا فذش را از چشم و بینی
 و دمان و گوش و غیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
 نزد ابیحنیفه روح پنبه بنا فذ کردن روا نیست و نزد او اول از او
 بپوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم آنگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافه یک عمامه
 مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالای رواندازند و مثل
 حالت حیات بر پشت نهانند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد
 و از سه برای عورت کمتر گرفتن شاید و برای زنان کفن
 معصفر و مزعفر و حریر دادن مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه روح و
 جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند و بسوی قبله و
 در زیر سرش خشتی نهند و بجهت شافعی بعد از دفن تلقینش
 کنند باین صفت * یا محمد الله این امة الله اذکر ما خرجت علیه

من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک رضیت
 بالله ربا وبالاسلام دنیا و بحکم صلی الله علیه وسلم نبیا وبالکعبة قبلته
 و بالمسلمین اخوانا ثبوت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا
 و الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل ما یشاء * و بجهت ابیحنیفه روح

و احمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین
 از علمای حنفیه بر این تلقین هم غامل اند و مستحسن دانند و اما
 شهید بجهت ابیحنیفه روح آنست که در معمر که جنگ بدست
 کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان
 یا کافران کشته شود یا ظلما بدست مسلمانان یا کافرا کشته شود
 همه برابر اند در آنکه غسل و کفن آنها را دهند و باهمان جامه بپوشانند

و دفن کنند لکن نماز جنازه بر همه واجب است مگر پوستین و جامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کشند و باقی جامه با دستور دارند اما اگر شهید چیزى بخورد یا بیاشامد بعد مجروح شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده بماند یا وصیت کند یا مردینوی پس نزد ایحنیفه روح و احمد خنبل غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ایحنیفه روح عقل و باو غ از شرایط شهادت است و نزد شافعی و مالک هر که در معرکه کشته شود بر دست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند و با همان جامه ایس دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه نیز کنند و اما بمذهب امامیه پس میت را بشرط بودن مؤمن اشاعری واجب است سه غسل دادن اول باب سدر و دوم باب کافور و سیوم باب خالص و قبل از ان استحباب دهند و از آنکه نجاست کنند و شکم میت را بعنف و قوت بمانند و وضو کنند و غسل را در هر غسل نیت غسل میت و جو با و قرینه الی الله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت هم شرط است و باید که غسل سه و گردن مقدم دارد بر جانب راست و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط این است که عورتین را با هر دو طرف بشوید جمله موی را را و زیر

آنها بشوید و بر تخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر سنی
 است در آن اختلاف است قول مرجع این است که غسل
 واجب نیست و کفار و نواصب را غسل دادن جایز نیست و بعد
 غسل کافر بر اعضای سجود مانده و کفن برای مرد و زن سه
 جامه است لنگ و پیراهن و چادری و کفایت دو و یک هم جایز
 است اگر نباشد و برای مرد سنت است اضافه بردپانی سرخ
 که از زرد بفت نباشد و لفیقه سه گز و نیم بعرض یک شبر و نیم که
 هر دو در آن با و پیچند و دستاری که از وسط بر سر و تحت
 الحنک بسته بر دو طرفش را بر سینه اندازند و از برای زن
 مقنعه و خرقة که بان پستان هاش بر سینه بندند و نمطی و آن جامه
 ایست که در آن خطها باشد و در سوراخ پس و پیش زن
 پنبه آگنده کنند و بعد گذاشتن میت تلقین نمودنش بشهادتین
 و اصول دین و اسماء مقدس ائمه معصومین سنت است
 و طریقه تلقین انیست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
 دست راست زیر منکب یسری او و هر دو صورت به نهایت
 عنف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین بخواند
 * دیگر نماز واجب * خاص بذهب ایچینیفه رخ نماز و تراست
 بقول صحیح و بیک قول از و فرض است و بیک قول سنت

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعدہ
اولش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از
فرائت که فاتحه باضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده
دعای قنوت بخواند و بعد از آن رکوع کند و نماز تمام سازد و
دعای قنوت هم نزد ایشیخیفه روح واجب است و به مذاهیب
دیگر ایمه و ترسنت است اما به مذهب شافعی و ترسنت
است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش در
افضالیت سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد
خواند و سلام گوید و دو رکعت به یک نیت و سلام
بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت
آخر نیت و تر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را
بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب
شافعی آنرا پیوسته گذاردن و در مجموع نیت و تر نمودن
فاضلتر است و لاکن بیک تشهد و یک قعدہ و قنوت در و تر
بمذهب شافعی صرف در نصف آخر ماه رمضان بعد از رکوع
رکعت آخر منون است نه تمام سال و بمذهب احمد حنبل
و تر زیاده از یک رکعت نیست و بمذهب مالک و تر سه رکعت
بد و سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماه رمضان

باید و اما دعای قنوت بنده ب اینچنینه اینست * اللهم اننا
 نستعینک و نستغفرک و نومن بک و نتوکل علیک و نشنئ علیک الخیر
 و نشکرک و لا نکفرک الخلع و نترک من یحجرک اللهم ایاک نعبد
 و ایاک نستعین و نسجد و الیک تسعی و نستوفی نرجو رحمتک و نستشی
 عذابک ان عذابک بالکفا و ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت
 و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت
 و قنا ربنا شر ما فضیت فانک تقضی ^{و لا یقصر} علیک و الله لا یذل من والیت
 تبارکت ربنا و تعالیت و صل اللهم علی سیدنا و اله و سلم * و دعای
 قنوت مذهب شافعی و مالک از اللهم اهدنا آخراست و نزد
 شافعی در هر نماز فجر بر رکعت دوم آن دعای قنوت سنون
 است و نادانستن قنوت بنزدیک بعضی ائمه عذر نیست و
 بنا آموختن آن بمعاقب و عاصی باشد و اگر ندانند یا نتوانند آموخت
 سه بار بگوید * اللهم انفر لی * یا بگوید * ربنا ائتنا فی الدنیا
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار * و بنده ب اما می
 و تری همین یک رکعت است سنون و در آن قنوت بنده ب
 ایشان نیست اما در جمیع فرایض یومی بیش از رکوع در
 رکعت دوم قنوت سنون است چنانچه در فصل پنجم مذکور
 خواهد شد * دیگر * نماز واجب بنده ب اینچنینه روح و بیک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب
 ابی حنیفه روح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد
 بعضی از اصحاب ابی حنیفه روح فرض عین است و لکن صحیح
 مذهب ایشان وجوب است و مذهب شافعی و مالک سنت
 موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت
 استواء اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود مذهب
 ابی حنیفه روح روز دیگر نماز بگذارند و نماز عید الاضحی در جمعه
 ایام تشریق روا است و مذهب امامیه اگر شریاط جمعه
 یافته شوند نماز عید فرض عین است و آن با اتفاق دو رکعت
 است با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و مذهب اسپجینفه
 در عیدین نه تکبیرات واجب است در هر دو رکعت سه اصلی
 و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی
 تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند
 و ازان بعد سه تکبیر زواید کند پرفع یدین و ارنال دست
 بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف و توقف کند مابین
 هر دو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد
 ازان بدستور تعوذ و تسمیه نموده قرائت کند و تکبیر رکوع
 بگوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد
 کز

و در تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرائت فاتحه و ضم
 سوره قبل رکوع بدستور رکعت اول سه تکبیر زواید
 گوید بعد از آن تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر
 اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بندهب شافعی در نماز عیدین
 پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید که در هر دو
 رکعت قبل از قرائت گوید و بندهب اداین تکبیرات سنون
 است نه واجب و بندهب مالک و احمد حنبل یازده تکبیرات
 زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد از
 نزد احمد حنبل و پیش از قرائت فاتحه و سوره و پنجه در رکعت
 دوم بعد از تکبیر نهوض و قعود و قرائت فاتحه و سوره نزد ائمه
 ثلثه بین التکبیراتین گفتن * سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کبیرا و الحمد لله
 کثیرا او سبحان الله بکرة و اضیلا * و صاوة فرستادن بر
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بندهب شافعی و
 احمد حنبل قرائت سوره ق در اول رکعت و القدر در دوم
 سنون است و بندهب مالک و ابی حنیفه تعیین سوره
 سنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است
 نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خطبه خواندن بعد نماز سنت است

د باید که در خطبه اول احکام صدقه قطر و قربانی و تکبیرات
 تشریق تعلیم کند و بنده ب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر
 ست پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره و چهار
 در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از
 تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا رسوله اللهم انت اهل الکبریا و العظمة
 و اهل الجود و الجبروت و اهل العقور و الرحمة و اهل التقوی
 و المغفرة اسألك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمین عیداً
 و لمحکم صلواتک علیه ذخر او کرامه و مرید ان تصلي علی محمد
 و آل محمد و ان تد خلنا فی کل خیرا دخلت فیہ محمد و آل محمد و ان
 تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمد و آل محمد اللهم انی اسألك
 خیر ما سألک ید عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک
 المخلصون * و بعد از تکبیر دوم بگوید * اول کاشی و آخره بدیع
 کاشی و منتهاه عالم کاشی و معاده و مصیر کاشی و مرده مد پرفی
 الامور باعث فی القبور قابل الاعمال مبداء الخقیات معلق السرائر
 و بعد از تکبیر سیوم * عظیم المکوت شن ید الجبروت حی
 لا یموت دایم لا یزول ادا قضي امر امانا یقول له کن فیکون *
 و بعد از تکبیر چهارم بگوید * حشمتک الا صوات و عزتک

الوجه و حارت دونک الالبصار کانت الالسن من عظمتهک والنواصي

کلهای پید یک مقدار پیرالا مورکها الیک لایقضي فیها غیرک ولایتم

منهاشي دونک * و بعد از تکبیر یا بنجم گوید * احاط بهکاشي

علمک وقهرکاشي امرک وقام کاشي بک وتواضع کاشي لعظمتهک

واستهسلم کاشي لملکک * دو خطبه بعد از نماز نزد ایشان واجب

است و تعیین سوره الاعلی در رکعت اول و اشمس در

رکعت دوم سنون است و صدقه قطره نزد ابی حنیفه روح

واجب باشد بر کسیکه نزد اموالی سرای مصارف ملبس و مسکن

و یک خزمه تنگار و یک مرکوب و قوت دو ماهه بقولی و یکساله بقولی

بمقدار دو صد درهم یا بست دینار باشد از طرف خودش

و فرزند آن صغیر که بمو نشتن باشند و از طرف عبید و جوری

اگر چه مکاتب و ام ولد باشند نصف صاع از گندم یا یک صاع

از جو و خرما و میزد آن نزد ابی حنیفه روح هشت رطل عراقی است

و بنده هب دیگران پنج رطل و ثلث رطل است و حب

مذهب ابی حنیفه روح از روی حساب هند و ستان مروه

حال نصف صاع دو اثار کسری کم است بحساب فی آثار

نود و شش رویه و اگر قیمت آن عوض صدقه قطره دهد نزد

جایز باشد و اما بنده هب شافعی و مالک و احمد حنبلی هر کسی را

که زیاده از قوت یکر و زده مقدار یک صاع مال باشد که از کسوت
 او و عیال او و خادم و مسکن او هم زیاده باشد بر و صدقه فطر
 واجب است از همه اشیا یک صاع و ادای قیمت نزد ایشان
 جایز نیست و صدقه دادن با اتفاق قبل نماز عید الفطر باید و بجهت
 ابی حنیفه روح فطره زن بر شوهر واجب نیست و اگر بده تبرع
 است و بجهت ابی حنیفه واجب است و چنانکه زکوة برای
 صیانت مال است صدقه فطر برای صیانت نفس است
 از حوادث دوجیهانی و همچنین قربانی نمودن بهمان احکام که در
 فطره است در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
 گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شتر از هفت نفس
 نزد ابی حنیفه روح بر هر که فطره واجب است و نزد ابی حنیفه
 شانه قربانی نمودن بر غنی سنت مוכده است و بجهت ابی حنیفه
 هر یک که قوت یک ساله خود و عیال خود دارد بر و صدقه فطر واجب
 است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
 مونت ادست از بزرگ و خورد و از ادوینده سلمان و کافر از
 طرف جمله آنها یک یک صاع که نه رطل عراقی باشد از آن
 جنس که غالب قوت ادست واجب الا اگر دد و قربانی هر
 تو انگر مسنون است و با اتفاق ابی حنیفه از همه اهل سنت در

عید الفطر قبل از صلاوة چیزی بخورد از جنس شیرینی و اولی
 تراست بعد دطاق و در عید الاضحی تا نماز اساک کند و بعد
 از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفه نزد
 ائمه اربعه اهل سنت پس هر نماز جماعت با و از بلند می باید
 گفت اما نزد ابیحنیفه بر مقیم در شهر که نماز فرض بجماعت
 مزدوب ادا کند واجب باشد و هر مسافر و متخّل و مسافر و بعد
 جماعت زمان واجب نیست و نزد دیگر ائمه همه که انرا باید گفتن
 و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
 و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذهب مفتی به نزد
 طامای حنفیه است و بجهت احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
 عصر آخر ایام تشریق می باید گفت که چهاردهم ذی الحجه باشد
 و مشهور از قول شافعی روح و مذهب مالک از ظهر روز عید تا صبح
 آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر بجهت ابیحنیفه روح
 مصلی را در راه تکبیر با و از بلند گفتن تا انگاه که امام به نماز پیرون آید
 منون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
 امام به نماز عید تکبیر شروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
 از عشره اولی ذی الحجه در راه با و با و از بلند تکبیر گفتن شروع
 است و صیغه تکبیر منون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله

سینه و هم

الا الله والله اكبر الله اكبر والله الحمد * و اگر بعد ازان بگوید *

الله اكبر كنيوا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا وصلى الله

علي محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای

مسنونه و مستحب بد آنکه دو ازده رکعت در شبانه روز

از سنن موكده است باتفاق مجتهدین اهل سنت و جماعت

و در حدیث شریف واقع است که یکبار دو ازده رکعت

در شبانه روز التزام دارد خدا ای تعالی برای او خانه در جنت

بنا سازد و آن چهار رکعت قبل ظهر و دو رکعت بعد ازان و دو

رکعت بعد مغرب و دو رکعت بعد عشا و دو رکعت قبل

فجر است مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون

است و پیش از فرض ^{غلیظ} چهار رکعت و بعد از مغرب چهار

رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق و همچنین قبل عشا چهار

رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است و بعضی علما گفته

اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دو ازده رکعت اصرار کند امام

را رسد که با آنها مقاتله کند و دو رکعت سنت فجر را تاکید

قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه

واجب است بعد ازان چهار رکعت قبل ظهر بعد ازان دو

رکعت بعد ظهر بعد ازان دو رکعت بعد عشا بعد ازان

مسنونه
از عصر

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و چهار بعد از آن و بر دایمی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت بعد فریضه جمعه از سنن موکده است و دو رکعت بعد و تراز مستحبات است و اولی آنست که آنرا قاعدا ادا کند و در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه و سلم تالی واجبات است در قضیبات و تاکید و آن حضرت نماز سنت را در هر شب و روز در برابر نماز واجب مقرر فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت و تیره بعد از نماز خفتن و چون و تیره نشسته گذارده می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت پیش از صبح و اینها نزد ایشان متسم فریضه اند و در ثواب و تاکید مثل آنند و مانند فریضه اگر ترک کنند سنت است که قضا کنند و نیز از برای ترک آن کفاره یک مد از گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است لکن چون مدیبت آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را قضا کرده است بر و ادای نماز نفل حرام است و هیچو اشخاص

که یک فرض هم بر آنها قضا باشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل نمازهای نوافل آنها اهتمام نکرده شد که نفع معتد به در آن نه بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکذه خاص بدهب اهل سنت نماز تراویح است و آن بست رکعت است بعد ^{تثلیل} عشا و قمر و بعضی علمای حنفیه روح مستحب گویند مگر اول اصبح است و آن بدهب اهل حنفیه روح پنج ترویجه است هر یک بد و سلام و بعد هر ترویجه نشستن بمقدار یک ترویجه هم مستحب است و بعد هر ترویجه سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي الملك والملكوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والكبرياء والجبروت سبحان الملك الحي الذي لا يموت سبحان قدوس ربنا ورب الملايكة والروح * و مستحب است که در تراویح یک ختم قرآن کند و الاده آیت در هر رکعت سوای فاتحه بخواند و بعضی ختم قرآن هم از سنن موکذه دانند و بعد از تراویح و ترویجهات گذارد و اگر یک ترویجه بیک سلام گذارد جایز باشد مگر اولی بد و سلام است و همچنین بی عذر تراویح را نشسته گذاردن بترک اولویت جایز است و تراویح منفرد او بخانه خواه منفرد یا بجماعت هم روا است و اگر کسی نماز عشا بجماعت ننگه کرده است و ترمیم منفردا

گذارد و نماز تراویح بعد عشاء آخر شعبان شروع کند و از روز یکم هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * و آن دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که بعد از نماز فجر مشغول بذكر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک نیزه انگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * و آن یا همان دو رکعت اشراق است یا و رای آن و فقها در چاشت و اشراق فرق نموده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت تأده رکعت می باید گذارد و آنرا مسمی به نماز ضحی کرده اند لکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و غمیل اسلاف اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشاء و قبل از وتر است بشرطیکه مابین هر دو خواب کنند و افضل اوقات گذاردن آن جوف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد رسول الله صلی الله علیه و سلم است * تحیه المسجد * و آن دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود دو رکعت بگذارد و همچنین * تحیه الوضوء * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوٰۃ الحاجۃ * و آن دو رکعت است و لکن طرق آن
 مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدا یا
 یکی از بندگان او متعلق باشد باید که با جمله استجابات وضو کند
 و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این
 دعا بخواند * لا اله الا الله الحکیم الذکر یسبحان الله رب العرش
 العظیم الحمد لله رب العالمین اسألك موجبات رحمتک وعزائم
 مغفرتک والغنیمه من کل بر والعصمه من کل ذنب والصلوة
 من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا همما الا فرجته ولا حاجه
 هی لک رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین * و دیگر در وقت شدت
 در ماندگی باید که وضو کند با جمله سنن و استجابات و دو رکعت
 نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم انی اسألك و اتوجه الیک
 بنهیک یحیی نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی
 هذه لتقضي لی اللهم فشفعه فی * و هرگاه لفظ حاجتی هذه بگویند
 آن ضرورت را بدل بگذارند * و دیگر * از بعضی طرق مشایخ
 از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار هر کسی
 تنگ آید باید دست ظالمی در مانده باشد این نماز بگذارد بدان
 خدا اینکه مرا بد رستی بخلق فرستاد اگر نیت مرده کند زنده
 شود نماز اینست چهار رکعت بد و سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

و ز اول بعد فاتحه * اللهم ما لك الملك توتي الملك من تشاء وتنزع
 الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير
 انك على كل شيء قدير قولج الليل في النهار و قولج النهار في الليل و
 تخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء
 بغير حساب * در دوم * انا اعطيناك * و در ركعت سوم
 * قل يا ايها الكافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * هر يكی
 پانزده بار بخواند چون از نماز فارغ شده كرت اين دعا بخواند
 هنوز از مصلي بر نخوابد باشد كه حاجت او روا شود
 انشاء الله تعالى دعا اينست * لا اله الا انت سبحانك اني كنت
 من الظالمين حسبهنا الله ونعم الوكيل رب اني مسني الضر وانت ارحم
 الراحمين و افوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد يا من
 ذكره شرف للذكريين و يا من طاعته نجات للمصلين و يا من لا يشفي
 عليه انباء الراجين بر حمتك يا ارحم الراحمين * اين
 هجده مرتبه در اين نماز را گذارده و تبحر به نموده با اين روايات
 كه دارنگاهي تخلف از اجابت دعا نيافته و ظاهر است كه قطع
 نظر از اثر الفاظ دعا و طريقه نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه
 صلي الله عليه و تسليم كه يكه باشد ايط بندگي و طلب دعا اين نماز
 از دل بگذارد دعا كند يا نماز و دعائي ديگر كند بكمال خضوع و

و خشوع و حامل بر مضمون جمله سغانی از قلب باشد نه اینکه
 همیشه و طایر معلم زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلاً هرگاه
 افوغض امری الی الله گوید بالقطع دست از جمله تداویر
 بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شأنه اعلی است
 از اینکه او را بی نیل مراد بازگرداند * صلوة التسبیح * چهار
 رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایتست یکی اینکه
 بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا پانزده بار بخواند * سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر * بعد از آن تعوذ و سوره
فاتحه و سوره خوانده ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
 از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سه از رکوع بردارد ده بار
 بخواند و همچنین در هر سجده ده بار بخواند و بین السجده تین
 هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خوانده نماز تمام کند و بر روایت
 دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله اخذ خوانده پانزده بار
 این تسبیح بگوید و ده بار در جلوس استراحت که بعد از
 سجده تین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدست و رسل
 روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از ثنا تسبیح بخواند
 بخواند و در روایت اول در جلوس استراحت و قبل تشهد
 بخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و در بعضی روایات

۳ قوله طایر معلم بضم اول و فتح ثالث از تعلیم بمعنی طایری که تلفظ او را تعلیم نموده باشند چنانچه طوطی و غیر آن ۱۲ رض

هر وقت که خواهد از شب و روز بگذارد لکن در شب بد و سلام
 و در روز بیک سلام و بروایتی در رکعت اول بعد فاتحه
 * الهاکم التکافر * بخواند و در رکعت دوم * والعصر * و در
 سیوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد *
 و فضایل این نماز از حد احصای بیرون است و در حدیث آمده است
 که اگر توانی هر روز یکبار بگذارد و الا در هر جمعه یکبار و الا در هر ماه
 یکبار و الا در هر سال یکبار و الا در عمر خود یکبار * صاوة المرغایب *
 در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعه اول از ماه رجب
 میان مغرب و عشاء و از ده رکعت بخشش سلام میباید گذارد
 و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دو از ده بار
 * قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید * اللهم صل علی
محمد و النبی الامی و علی اله و سلم * از گاه سر سجده نهد و
 هفتاد بار بگوید * سبح قدوس رب العلائکه و الروح * و همچنین
 سر سجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواند که
 با حاجت مقرون شود * نماز کوفت * و آن با اتفاق مذاهب
 اربعه اهل سنت دو رکعت مسنون است مگر در طریقه
 ادای آن اختلاف است بنده مذاهب اربعه حنیفه رح مثل دیگر
 نماز یک رکوع و دو سجده بگذارد و هر چه خواهد در آن از

سوره‌ها بخوانند و قرائت را طویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل
 شمس منبجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قرائت هم
 درست است است بالجماعه تطویلی یکی و تخفیف دیگر از قرائت
 و دعا باید و اگر امام جمعه و عیدین باشد بجماعت بگذارند و الا فردی
 فردی و اگر بجماعت بگذارند امام جمهر نکند و خطبه هم بند هب او
 درین نماز نیست و بنده هب ایمن ثلثه دو رکعت است بدو رکوع
 و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر
 احرام سوره بقره خوانند یا بمقدار آن سوره ای دیگر اگر سوره بقره نتوانند
 خوانند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سوره آل عمران یا بمقدار
 آن در قیام سیوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت
 اول سوره النبا یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع
 اول رکعت دوم سوره المائدة یا بمقدار آن و در رکوع
 اول بمقدار صد آیت از سوره بقره بجای تسبیح بخوانند و در
 رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت اذان و در رکوع سیوم
 بمقدار هفتاد آیت اذان و در رکوع چهارم بمقدار پنجاه
 آیت اذان بخوانند و اگر نماز کسوف بجماعت بگذارد
 خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * نماز خوف * و انهم دو رکعت
 است مثل کسوف و در آن جماعت نیست نزد الهی حقیقه

و نزد امره^۱ مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف باخفا
 خوانند و در نماز خسوف بجهر و همچنین وقت شدت احوال
 و افزاع مثل ریح شدید و دوام باریدن آسمان برف یا
 باران و شدت احمرار آن و تاریک شدن روز و شیوع
 و باوزلازل و صواعق و انتشار کواکب و روشنی مظهر و
 وقت شب و خوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای
 دو رکعت سنون است لکن باتفاق بانفراد می باید گذارد
 و نزد هر یکی موافق نماز کسوف و خسوف بگذارد و این همه نماز یعنی
 کسوف و خسوف و بادای سیاه و زرد و زلزله و دیگر اغایف
 نزد امامیه واجب است هر یک دو رکعت بهر رکعت پنج قیام
 و پنج رکوع و دو سجده بهر پنج قیام فاتحه و سوره ای تعیین و جماعت
 و خواندن قنوت بعد از سوره در هر سنت است * نماز استسقاء *
 نزد ایلخنیفه برای استسقاء نمازی جماعت سنون نیست
 و نه در آن خطبه است و نه قلب رواست بلکه صرف دعا و استغفار
 است و بمذهب ابی یوسف و محمد از اصحاب ایشان که همان
 مذهب مفتی به و معمول عایه علمای حنیفه است اینست که امام
 مع قوم برای نماز خارج شود دو رکعت بجهر بگذارد در اول سجده
 * استسقاء رکعت الا علی * و در دوم * هل اتک حدیث الغاشیه *

قولم باتفاق یعنی باتفاق ائمه اربعه اهل سنت ۱۲ رض

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده
 نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین
 و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه
 بگوید قلب رد ا کند و صفت قلب رد ا این است که اگر چادر
 مربع بپوشد اعلائی آنرا اسفل گردد و اسفل را اعلا و اگر مدور
 باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست
 آرد و قوم تقلیب چادر نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
 بسوی قبله کند و باز تقلیب رد ا نموده بدعای استسقا مشغول
 شود و بهمون نهج قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رد
 بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و آنها هم بتجدید توبه
 و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشاره
 بپایه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
 بردارند و مستحب این است که سر رد ا امام با قوم برای
 استسقا برآید و زیاده از آن مشغول نشد و باید که پیاده پا
 بالباس کهنه یا شوب داده و پیوند زده بذلت و انکسار و تواضع
 برای خدا ایتعالی سرافرو برده بسوی زمین برآیند و هر کس
 قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد از آن برآید و اگر امام
 خارج نشود اذان دهد و بی اذن هم برآمدن جایز است و نزد

شافعی نماز استسقامثل نماز عید است مگر تکبیرات زواید
و خطبتین بعد نماز و همین بند هب مالک است سوای تکبیرات
زواید که آنرا مسنون نداند و بند هب احمد چند روایات است
مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر
اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن و بعد مختار تر است
یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و
قلب رداهم امام را نزد همه و همچنین چهار نماز باید لاکن در
قلب ردای قوم هم دو روایت آمده * نماز استنحاره *
از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم مایان را استنحاره آن چنان تعلیم میکرد که سوره
 از قرآن تعلیم میکرد بعد از آن طریقه آن بدین پنج روایت
 کرده که هر کاری که عزم آن دارد باید که قبل از آن دو رکعت
 نماز استنحاره بگذارد و اولیتر اینکه در آن نیت استنحاره
 کند و در رکعت اول بعد قاسم * قل یا ایها الکافرون * و در دوم
 * قل هو الله احد * بخواند و بعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی
 استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألك من فضلك العظیم
 فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم
 انکئت تعلم ان هذا الامر * و اینها آن کار بدل بگذارد و اگر

بزبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبت
 امری عاجله آجله فاقدره لی و یسره لی ثم یارک لی فیه و انکنت تعلم
 ان هذا الامر شر لی * آن کار که دارد اینجنانم بردیاد دل
 گرداند * فی دینی و معاشی و عاقبت امری عاجله و آجله فاصرفه
 عنی و اصرفنی منه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به *
 و شرط استخاره این است که اول قبل از نماز خاطر را
 بر فعل و ترک آن مساوی دارد و انگاه نماز گذارد
 و دعا بخواند بعد از آن به بنده اگر عزم او بر فعل از آنچه پیشتر
 بود قوی گشته آنرا امضا کند و اگر از سابق عزیمت بر فعل
 کم شد آنرا ترک کند و نیز مرویست که باید که قبل از عزیمت
 همین نماز و دعا هفت بار بخواند و بعد از آن عزیمت را
 امضا کند بفضل الهی از شر آن عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره
 طالب خیر است البته بدعا و طالب آن امید اجابت است
 اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند و بطور مشایخ طرق استخاره
 بوجه کثیره مرویست و عمل آنها بران تأکید است و اکثر
 مشایخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره
 بطوریکه بیان شد میخوانند و دیگر آن را بعمل بدان تأکید میفرمایند
 و در دعای استخاره مذکوره سابق بجای لفظ هذا الامر که دو

جا واقع است. هر دو جای این عبارت ضم کنند * کمال عمل او فعل
 افعله او قول اقوله فی هذا اليوم او هذه الليلة * و از طرق
 استنخاره ششایچ یکی این است که اول و آخر درود و لاجول
 بعدد طاق خوانده یا زود بار بخواند * یا عبد القادر شعیب الله *
 و در رکعت دست راست دم کرده شست بند و همان
 شست را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب
 نموده خواب کند آنچه مقدرو مصاحبت است بخواب به بیند و
 اگر روز اول نه بیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل
 بکند و اگر هیچک معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت
 * دیگر * بسم الله الرحمن الرحيم * هفت صد و پنجاه بار خوانده
 چهار رکعت به نیت استنخاره بگذارد در اول بعد فاتحه سوره
 * و الشمس * و در دوم * و النیل * و در سوم * و الضحی
 و در چهارم * ألم نشرح * و بعد از آن رو بجانب قبله نموده
 بخواب رود بر مصاحبت آن کار آگاه کرده شود این
 مرد و استنخاره اخیره یکی از صلهای صوفیه نقش بندیه
 این رو سیاه را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر *
 در بیاض رشک ریاض حشرت جبرائیل قدس سره مرقوم است
 که هر که خواهد در خواب غایب را بیند و نمی داند که او مرده است

یازنده یا میخواید که چیزی بپرسد از و پس برای آن چیزی
محرّب است نزد من باید که وقت خفتن و وضو بکند و لباس ظاهر
پوشد و استقبال قبله برپاوی راست دراز شود و سوره
* وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * و سوره * وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى * و سوره
* وَالتِّينَ * و سوره * اخْلَاصَ * هر یکی هفت بار بخواند و بعد
از آن بگوید * اَللّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ مِمَّا كَرِهَ الْفَرَجَاءُ وَمِثْرَ جَا
وَارْنِي فِي مِمَّا مِثْرَ مَا اسْتَدْلَ بِهِ عَلَيَّ اِجَابَةً دَعْوَتِي * پس اگر
آن شب چیزی بخوابد نبیند روز دوم و سیوم تا هفت روز
مصل بکند پس اگر نه بیند چیزی داند که چیزی خطا کرد در عمل و
در بد عاقلی کند که ادا داخل دعانیت بلکه بجای آن آنچه علم آن
میخواهد بر زبان آورد * دیگر * منقول از همان کتاب است
اگر خواهد که در خواب آگاه شود بر آنچه آرزوی آن دارد پس
وقت خفتن بخواند * اَللّهُمَّ رَبِّ اِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَرَبِّ اسْمَاقَ
وِيعْقُوبَ وَرَبِّ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاسْرَافِيلَ مَنْزِلَ التَّوْرَةِ
وَالْاِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِيمِ ارْزُقْنِي فِي مِمَّا لِي تَرْزُقُنِي
لِي فِيهِ الْخَيْرُ وَالْخَيْرَةُ * و بعد از آن بگوید * قَالَ نَبِيَّيْ لَعَلِّمَ الْخَبِيرَ
و بعد از آن اسم * یا خبیر * راورد کند تا اینکه خواب
رود و بالکل فصدخو و متعلق گرداند بهمان سو که میخواهد الشاله

تعالی بخواب بیند آنچه خواهد و اما حکم استخاره بدهب امامیه پس
 نهایت تأکید وارد شده و تبرک آن و عید هم آمده و روایات
 استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد توان رسید و به
 تفصیل در کتب فقه و حدیث سطور اند و میر باقر مجلسی
 خاص در یناب کتابی بفارسی تالیف نموده سیمی بمفاتیح
 الغیب ساخته و در آن اکثر بلکه تمام روایات استخاره
 را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را شتلمبریک قاتح
 داشت مفتاح و خاتم مرتب ساخته در بن رساله بندی از هر مفسر
 که هر یکی از ان شتلمبر قسمی از استخاره است باخصار و اسقاط
 طول عبارت که در بیان جمله ماله و ماعیه روایت است نقل
 شد و فقط مضمون استخاره و طریقه آن ذکر کرده شد و التزام
 بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید
 ابن طاووس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بنده من
 آنست که کار نکند و طلب خیر خود از من نه نماید و سید بر فی بسند
 های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر
 در امری بدون استخاره داخل شود دیبای مبتلا شود که خدا او را
 در آن بلا اجری نهد و سید بسند معتبر از آنحضرت روایت

میکنند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم
 پروا ندارم که به راحت اقامت یابم یا به بلائی و نیز فرمود که پدرم مرا تعلیم
 استنحاره می نمود چنانکه صورتهای قرآن مرا تعلیم می نمود و همچنین
 روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استنحاره را یاد دیگری فایده
 چنانچه صورتهای قرآن را می آموختیم بالجمله استنحاره چند نوع است
 اول اینست در راه امریکه ارواده نماید بجناب مقدس الهی متوسل
 شود و خیر خود را در آن امر از حق تعالی طلب نماید و بعد از آن آنچه
 رود به راضی باشد بان خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی
 خیر او را بهتر از و میداند پس آنچه غیر مراد واقع شده البته در آن
 خیری برای او مضر باشد * و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم *
 دوم اینکه بعد از آن که طلب خیر از خدا بکند در دل خود نظر کند و
 آنچه بخاطر او مصمم باشد بر آن عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر
 مشورت کند با مومنین و با آنچه آن مومنین بگوید عمل کند چهارم اینکه
 استنحاره بقرآن مجید یا به تسبیح یا به بنادق یا بر قاع بکند به تفصیلی
 که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکنند
 و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادریس
 و محقق طوسی در جواز استنحاره بغیر سه قسم اول تردد و
 تأمل کرده اند بلکه ابن ادریس ترجیح عدم جواز داده اما

اکثر اعظم علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب
 فقه و ادعیه انواع استتارات را ذکر کرده اند و شیخ شهبه
 و سید ابن طاووس طعن بسیار بر انکار این ادویس نموده
 اند و اما باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون
 احادیث در باب هر یک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمده
 استتار از سه شق اول است که درین زمانها شروک
 است و درین رساله از جمله اقسام استتار دوسه
 طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از اسیرالمومنین
 علیه السلام در کیفیت استتار که دو رکعت نماز کند و بعد
 از نماز صد بار بگوید * استخیر الله * پس بگوید * اللهم انی قد
 سمعت بامر قد علمته فانکنت تعلم انه خیر لی فی دینی و دنیای
 و آخرتی فیسر لی و انکنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی
 فاصرفه عنی کرمت نفسی ذاک ام احبت فانک تعلم ولا اعلم و انت
 علام الغیوب * پس غزم کند بهر امریکه اراده کرده است * دیگر *
 امام محمد باقر علیه السلام روایت میکنند که چون حضرت علی
 بن الحسین علیه السلام اردو جنتی یا عمره یا آزاد کردن بنده
 یا خریدن و فروختن آن میکرد و غوی ساخت و دو رکعت نماز
 استتار میکرد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سوره حشر میخواند و بعد از نماز دویت مرتبه طلب
 خیر از خدا میگرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله بر همه
 خیره فی عافیه * پس سوره قل هو الله احد و معوذتین میخواند
 پس میگفت * اللهم هممت بما مرقن علمته فانکنت تعلم انه خیر
 لی فی دینی و دنیا ی و آخرتی فاقد ره لی و انکنت تعلم انه شر لی فی
 دینی و دنیا ی و آخرتی فا صرفه عني رب اعزم لی علی رشی و ان
 کرهت ا و ا حیت ذلک نفسی به بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء الله
 لا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله و لغم الوکیل * پس متوجه آن
 امر میشد و غم بران میوزد و بعضی روایات دعا ی استخاره
 بدین پنج مرویت * اللهم انی استخیرک بروحک و استقدرک
 الخیر یقدرک علیه لا نک عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
 فاستعذک ان تصلي علی محمد النبی و اله کما صلیت علی ابراهیم و آل
 ابراهیم انک حمید مجید اللهم انک هذا الامر الذی ارید خیر الی
 نی دینی و دنیا ی و آخرتی فیسره لی و انک ان غیر ذلک فا صرفه عني
 و اصرفني عنه * و اما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نماز
 و دعا ی استخاره بقلب خود رجوع آرد هر چه فتوای قلب باشد
 بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
 که کسی که اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورد و بسجده رود و

صد مرتبه بگوید * استخیر الله تعالی فی جمیع اموری کلها خیرة
 فی عاقبتہ * پس آنچه که در دانش افتد بران عمل کند و بنید
 رضی الله عنه بسند های صحیح و معتبر روایت کرده که مردی
 بحضرت امام جواد علیه السلام عریضه در باب فروختن مایه
 نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آور و بعد از آن
 صد مرتبه طلب خیر خود را از خدا بکن و در آشنای استخاره با کسی
 سخن نگو تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دولت بیفتد فروختن
 آن ملک بفروشن و اما قسم سیوم که مشوره با مومنانست
 پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد بحضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با وصف اینکه او عقل
 کل بود و خاطر مقدس او مہبط اسرار و حی الهی و مشرق انوار
 الہامات ناستنایی بود بنا بر مشوره نمودن با اصحاب * حیث قال
 جل جلالہ شاوہم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی اللہ * و امر
 با شخص حضرت بنا بر مشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر
 مومنان و مصالح بسیار دیگر بود باز امر فرمود بتوکل و اعتماد بر جناب
 مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطیف شامل پس
 بار کتاب مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از
 تمام الغیوب طلب کند آنچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام کسیکه طلب خیر خود از خدا میکند در کار خود چران نمی شود و کسیکه در کار با مردم مشورت میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که نفس خود را بمخاطرمی اندازد کسیکه مستغنی میشود برای خود از رای دیگران و سید و برفی و دیگران بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی آنها را رعایت نکند ضررش بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سهوم اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و راز خود مطلع گرداند بشوخیکه خود را از خود را سیداند و اعتماد بر او داشته باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخاره بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود تفاؤل نکنید بقران و همین است مذهب اهل حنیفه روح از اهل سنت که تفاؤل بکلام الله العظیم مکروه و ممنوع است لکن علمای امامیه این حدیث را تاویل کنند و گویند که مراد از نهی تفاؤل بکلام الله است باطوالت احوال آینده از آیات

مناسب است چنانچه عوام و سید و روزی خود گردانیده مردم را باین نحو فریب میدهند و ما باقر مجلسی میگوید که ممکن است که مراد از نهی اینست که چنانچه تفاعل و تطییر باو از ای حیوانات و دیدن آنها میکنند همچنان تفاعل و تطییر بقران مجید نباید و شاید نظیر قلت اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها حکمت ممانعت باشد انتہی بالجمله اکثر علمای امامیه استثنایه بکلام الہی مستحسن دانسته اند و ابن ادریس در کتاب سرائر از شخصی روایت میکند کہ نزد امام زین العابدین علیہ السلام بود کہ بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شہید سلام الله علیہ دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود گذاشت و ہر کثود این آیت در اول صفحہ بود * فضل اللہ العظیمین علی القاعدین اجرا عظیما * پس مصحف را ہر ہم گذاشت و بار دیگر کثود این آیت در اول صفحہ بود * ان اللہ اشتری من المؤمنین انفسہم و اموالہم بان لہم الجنة یقاتلون فی سبیل اللہ فیکتولون و عد علیہم حق فی التورۃ و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من اللہ فاستبشرو بیعکم الذی با بعتہم بہ و ذلک هو الخفور العظیم * پس حضرت دوبار فرمود کہ واللہ کہ زید است و اورا زید نام کرد انتہی ما باقر مجلسی میگوید کہ چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان ایشان که مسمی بزید خواهد بود و در جهاد مخالفان شهید خواهد شد و درین دو آیت که در استنخاره ظاهر شد اشاره بشهادت او بود باین سبب دانسته اند که همان فرزند است پس او را مسمی بزید گردانید و این معنی دلالت میکند بر جواز تفاسیل بقرآن و یکی از طرق استنخاره بکلام الله العظیم اینست که طلب خیر خود اول بکنند و مصحف را بکشاید در صفحه دست راست اگر آیت رحمت یا امر بخیر باشد خوب است و اگر آیت غضب یا نهی از شر باشد بد است و اگر آیت ذو جهنم باشد یا شبه باشد میانه است * دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرسل است که آنحضرت فرمود که هرگاه بر احدی از شما کار شک شود مصحف را بدست گیرد و غرم کند بر عمل کردن یا آنچه ظاهر شود بد و از جانب حق تعالی پس سوره فاتحه و سوره اخلاص و آیت الکرسی و آیت *

* و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لاجه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل یا ایها الکافرون و معوذتین * هر یک از اینهارا سه مرتبه بخواند پس متوجه شود بقرآن مجید و بگوید * اللهم انی اتوجه الیک یا لقران العظیم

من فاتحه الی خاتمه و فیہ اسمک الاکبر و کلماتک التامات ہا
 سامع کل صوت و ہا جامع کل قوت و یا ہادی النفوس بعلم الموت
 یا من لا تغشاه الظلمات ولا تشعبہ علیہ الاصوات اسالک ان تجہد لی
 بما اشکل علی بہ فانک عالم بکل معلوم غیر معلوم بحق محمد و علی
 وفاطمہ الحسن و الحسین و محمد الباقی و جعفر الصادق و موسی
 کاظم و علی الرضا و محمد الجواد و علی الہادی و حسن العسکری
 و الخلف النجہ من آل محمد علیہ و علیہم السلام * پس مصحف
 را بکشاید و جالات یعنی لفظ اسم را بشمارد از صفحہ دست
 راست و بعد از ان اوراق جانب چپ بشمارد بعد دآن
 جالات پس بعد از ان از صفحہ دست چپ سطور بشمارد
 بہمان عدد پس در سطر آخر نظم کند کہ آن بمنزلہ وحی است
 در مطلبی کہ دارد و اگر در اول صفحہ لفظ جلالہ نباشد بار دیگر
 نیت کند و مصحف بکشاید تا اینکه جالات ظاهر شود و آنرا استخوانہ
 جلالہ گویند و دیگر طرق استخوانہ ہم بقران مجید و بین مذہب مرویست
 کہ مجموع ان خوالطویل نقل شد * دوم * از قسم چہارم
 استخوانہ بہ تسبیح است و ان بچند نوع است یکی آنست
 کہ مرویست کہ از حضرت صاحب الزمان علیہ السلام کہ چون
 در امری کسی خواہد استخوانہ کند در مرتبہ سورہ فاتحہ بخواند و

سده مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا می‌تواند کرد پس ده مرتبه سوره

* انا انزلنا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند * اللهم

انني استخیرک بعواقب الامور واستشیرک لحسن ظنني

بک فی الامور والمخزور اللهم اذکن الامر القلانی مما قد

نبطت بالبرکة اعجازه وبادیه وحقت بالکرامه ایامه ولیا لیه

فخرنی فیہ خیره تروشموسه ذلولاً وتقص ایامه سروراً اللهم

اما امر فاقمر واما نهی فانتهی اللهم اني استخیرک برحمتک

خیره فی عافیتہ * پس در دل قرار دهد که اگر قتان امر در حق

او نیک است عدد دانهای تسبیح که خواهد گرفت طاق برآید

و اگر بد است جفت برآید یا بعکس آن و قطعه از تسبیح بگیرد

و بشمارد که طاقست یا جفت و هر چه قرار داده بود بهران عمل

بازد * دیگر * سه مرتبه درود بر محمد صلی الله علیه و سلم و آل

محمد بفرسند بعد از آن قطعه تسبیح را بگیرد و بشمارد اگر طاق

می ماند خوب است و اگر جفت ماند بدست و ملا با قر مجلسی

میگوید که طریقه دیگر در میان عوام شهرت دارد که سه تا سه

تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو وسط است

و سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بنظر فقیر

نرسیده لیکن یکی از فضلاء بحرینی از کتاب السعادات از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوره فاتحه
یک مرتبه و اخلاص سه مرتبه بخواند و پانزده مرتبه صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم اني اسئلك بحق الحسين
و جدّه و ابیه و امه و اخیه و الایمه من ذریته ان تصلي علی محمد
و آل محمد و ان تجعل لی الخیر فی هذه السجّه و ان تزیني ما
هو الاصلح فی الدین و الدنیا اللهم کان الاصلح فی دینی و دلیای
دعای من و امری و اجله فعل ما انا عازم علیه فامرني و الا فای
فانك علی كل شیء قدير * پس قطعه از تسبیح میگیری و بگوئی
* سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله * تا آن قطعه تمام شود اگر
منتهی * بسبحان الله * باشد مخیری میان کردن و نکردن و اگر
بر * الحمد لله * منتهی شود امر است و اگر بر * لا اله الا الله *
منتهی شود نهی است انتهی و این استخاره سهی اختیار است که بر
سهی منظوم بزمشته کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزه و بعضی قطعه
سهی بکف بگیرند مگر مشهور و متعارف اینست که بانگشت میانه
گیرد و آنچه بالقفل تقیید بسج خاکی پاک بنا بر استخاره کند و نیز
دو بار استخاره کند و اول نیت عمل آن فعل کند و در دوم
نیت ترک آن اگر در اول طاق آمد و در دوم هم طاق پس
خیار فہمند و اگر در اول طاق آمد و در دوم جفت پس وجوب

بعمل فهمند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را اما باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر کرده با وصف اینکه هاوی جمله طرق استخاره
است پس یا این امر محدث عوام است با اثری دیگر داشته
باشد و سیوم از قسم چهارم استخاره بر راقع است
و طرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسند های معتبر از زارون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعۀ کاغذ بگیر و در سه تانبویس

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرَ اللَّهُ الْأَمْرَ يَا الْحَكِيمُ فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَفْعَلُ

و در سه تانبویس همین عبارات و بجای افعَل لا تفعل و مراد
از فلان بن فلانه این است که نام استخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس آنها را زیر مصلاهی خود بگذارد و دو رکعت نماز

بکند و چون فارغ شوی برو سجده و صد مرتبه بخوان * استخیر الله

بِرَحْمَةِ خَيْرَ فِي عَاقِبَةِ * پس در دست به نشین و بگو * اللَّهُمَّ

خَرِّ لِي دَاخِلِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي كُلِّهَا فَيَسِّرْ لَكَ عَاقِبَتِي *

پس دست بزن و رقعۀها را مشوش بکن یعنی بایکدیگر مخلوط
گردان و یک یک از آنها را بیرون آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل بیایی برآید پس بکن آن کار را و اگر سه لا تفعل بیایی
 بیرون آید پس بکن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعہ برآرد
 و اگر افعل بیش تر است عمل کن و اگر لا تفعل بیش تر است
 ترک کن و رقعہ ششم بیرون آوردن حاجت نیست
 * دیگر * سید رضی اللہ عنہ ذکر کرده است کہ ابن مسعود
 در استنثارہ این دعا میخواند * اللہم انکس تعالم ولا اعلم و تقدر
 ولا اقدر و انت علام الغیوب اللہم ان علمک بما یکون کعلمک

بما کان اللہم انی قد عزمت عای کذا و کذا فان کان لی فیہ خیرۃ فی
 الدنیا و الاہل و الاہل فی سیرہ و سہلہ و دقنی لہ و دقہ لی و ان کان غیر
 ذلک فامنعنی منہ کیف شئت * پس سجدہ میرفت و صد و یک مرتبہ
 میگفت * اللہم استخیرک برحمتک خیرۃ فی عانیۃ * پس در سه
 رقعہ مینوشت * خیرۃ فی من اللہ العزیز الحکیم بفلان بن فلان
 باسم اللہ و عونہ * در سه رقعہ دیگر * خیرۃ من اللہ العزیز الحکیم
 بفلان بن فلان لا تفعل ولا خیرۃ فیما یقضی الیه * و در زیر
 سجاده میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعہ یکبار
 از آنرا بیرون می آورد و از افعل و لا تفعل هر چه بیش تر میبود
 بران عمل میکرد ماباقر مجلسی گوید کہ بجای علی کن اذ کن حاجت
 خود را بعلربی بگوید و اگر نتواند بگوید بجای آن * علی اموالدی

علمت * و بجای * فلان بن فلان * نام خود و نام پدر خود بنویسد
در همه رقعها بعد از آن ملا می مجلسی میگوید که اگر چه این روایت
از طریق اهل سنت است اما موید بر روایت اولست که
از طریق شیعه است انتهى اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای بنظر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * و چهارم از قسم
چهارم استخارده بنا دق است و آنرا طرق بسیار است یکی از آن
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت نماز بگذارد در هر یکی بعد فاتحه صد بار سوره
اخلاص بخواند و بعد از سلام دستها بدعا بردارد و بگوید

* یا کاشف الكرب و مفرج الهم و مذهب الغم و مبتدئ یا بالنعیم

قبل استحقاقها یا من یفرج الخلق الیه فی حوائجهم و مهماتهم و

امورهم و یتوکلون علیه امرت یا ندعاء و ضمنت الاجابه اللهم

فصل علی محمد و آل محمد و ابدع بهم فی کل امری و افرج همی و

نفس کریمی و اذهب غمی و اکشف لی عن الامر الذی قد التبس

علی خولی فی جمیع اموری خیرة فی عافیة فانی استخیرک بحلمک

و استقدرک بقدرتک و استذلک من فضلك و اجمع الیک فی جمیع

اموري و ابرء من التحول والقوة الا بك واتوكل عليك و
 انت حسبي ونعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك وسهلها لي
 ويسر لي جميع اموري فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
 انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم الامر الذي عزمته عليه
 وارادته هو خير لي في ديني ودنياي ومعاشي ومعادي وعاقبه
 اموري فقدره لي وسجله علي وسجله ويسره وبارك لي فيه وان
 كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل والاجل بل هو شر علي
 فاصرفه عني واصرفني عنه كيف شئت وانني شئت وقد رني
 الاخير حيث كان واين كان ورضني بقضائك يا رب وبارك لي
 في قدرك حتي لا احب تعجيل ما آخرت ولا تاخير ما عجلت
 انك علي كل شيء قدير وهو عليك يدير * پس صاوات بفرست
 بر محمد آل محمد و سه رفته بگيرد بيك متدار و يك هيت و در دو رفته
 اين دعا را بنويسد * اللهم فاطر السموات والارض عالم
 الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون
 اللهم انك تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم ولا
 اقضي وانت علام الغيوب صل علي محمد وآل محمد وامرج لي احب
 السعيلين اليك وخرهما لي في ديني ودنياي وعاقبه امري
 انك علي كل شيء قدير وهو عليك يسير * در پشت يكي از ان

افعّل بنویسد و در پشت دیگر لا تفعل و در رقع
 سیوم این دعا بنویسد * لا حول ولا قوة الا بالله العلی
 العظیم و استعانت بالله و توکلت علیه و هو حسبی و نعم الوکیل
 توکلت فی جمیع اموری علی الله العلی الذی لا یموت و اعتصمت
 بذی العزه و المتبروت و تحصنت بذی الحول و الطول و الماکوت
 و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
 النبی و آله الطاهرین * و پشت این رقع را سفید بگذارد
 و هر سه رقع را محکم به پایتخت بر یک هیئت و یک صورت
 و در میان سه بند قرمز موم یا از کحل بدارد بر یک هیئت و یک
 وزن و بکسی که اعتماد بر او داشته باشد از برادران مومن
 بدهد که او خدایا یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده
 آن بند قهار را در آستین خود بیند از دو دست راست خود
 را در میان آستین خود داخل کرده آنها را حرکت دهد و بدون
 دیدن آنها یکی از آنها گرفته بیرون آورد پس صاحب استخاره
 آنرا گرفته و خدایا یاد کرده بکشد و هر آنچه بر پشت آن
 نوشته است بر آن عمل نماید و اگر کسی معتقد بهم نرسد
 خود را در آستین خود انداخته همچنانکه مذکور شد بعمل آورد در
 حریت آمده است که اگر افعّل بر آید بر آن عمل کند که خیر او

در آن است و اگر لا تفعل بر آید زنها آن را نماند که البته
 بمخالفت استخاره ضرری باورسد و اگر رقع بر آید که
 پشت او شده است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و
 فجر باشد قبل از نماز و الا بعد از آن دو رکعت استخاره
 خوانده باز بهیچ عمل کند تا اینکه یکی از رقعهای افعل یا لا
 تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعهای تازه
 بگیرد * دیگر * کلینی و شیخ و سید و دیگران بسند مرسل
 یکی از ائمه عظیم السلام روایت کرده اند که در امریکه میخوابد
 با پروردگار خود مشوره کند صورتش این است که حاجت
 خود را در خاطر گذرانیده دور رقع بگیرد در یکی لا بنویسد و در
 دیگری نعم و هر یکی را در میان بند که از گل بگذارد پس دو
 رکعت نماز کند و این بند قهار را در زیر دامن خود بگذارد و بگوید
 * یا الله انی اشاورک فی امری هذا وانت اخیر مستشار و مشیر
 فاشره علی بما فی صلاح و حسن عاقبه * پس دست خود را
 زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بند که بیرون آرد
 و بکشد اگر نعم باشد آن کار بکند و اگر لا باشد آن را نماند
 * فصل پنجم * در صورت ادای صلوٰه به تفصیل فرایض و
 سنن و مستحبات و منکرات و مکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز و آن دو
قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط
فضیلت و کمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت
است و چون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل
عائده ذکر کرده شد * شرط دوم از آن بندگان بعضی ایام وقتست
و نزدایی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط و آنهم پیشتر
در فصل عائده مذکور شد * شرط سیوم از آن ستر عورت است
و عورت مرد نزدایی حنیفه از ناف تا زانو است و نزد ازانو
عورت است و ناف عورت نیست و نزدیک شافعی بیک
قول هر دو عورت است و بقول دیگرش ناف عورت نیست
و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورت است
سوائی روی و هر دو دست تا بندهای آن و هر دو قدم
آن و کنیز را همان مقدمه عورت است سوائی روی که مرد
راست بزیادت پشت و شکم او و اگر در حالت نماز کسی
برهنه شود بر وایت صحیح نزدایی حنیفه کم از ربع عضو خواه
عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون
عمل کثیر آنرا بنده کند و همچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد
و بندگان ایام کثرت عورت قلیل باشد یا کثیر و همچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و بستر عورت در غیر
حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * و نزد امامیه عورت
مرد فقط پس و پیش است و عورت زن آزاد مثل مذہب
اہل سنت است الا عورت کنیز کتبی نزد آنها مثل عورت زن
ازاد است الا سعاد کہ اگر برهنہ باشد نماز جایز بود و اگر اندکی
از عورت ہم سنکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم *
از ان استقبال قبلہ است پس ہر کہ برو سمت قبلہ مخفی شد
بغلبہ ظن خود سمتی مقرر نمودہ نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز معلوم
شود کہ قبلہ بسمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی
رای او ظاهر شود اعادہ نماز ضرور نیست و ادای نواقض و سنن
برو اہمہ بایما درست است خواہ رو بسوی قبلہ باشد یا پشت
و اعظم است ازینکہ تحریم بسوی قبلہ کند یا نہ و بزمذہب احمد
بیک قول از شافعی وقت تحریم سمت قبلہ بودن مشروط
است بخلاف کشتی و غیرہ کہ در ان وقت تحریم رو بسوی
قبلہ کند ہر طریقت کہ کشتی بگرد روی خود ہم بگرداند نماز نافلہ باشد
یا فریضہ و اگر تو اند حتی الا مکان فریضہ بیرون کشتی گذارد و قاعدہ
در یافت سمت قبلہ حقیقی بنا بر احداث ساحہ و غیرہ در مقصد
چهارم بیان کردہ خواهد شد شرط چهارم ثبوت است و نزد

بعضی علمائیت رکن نماز است پس بیک قول بمذهب شافعی واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخر آن با آخر تکبیر مقدار آن باشد که هیچ غفلتی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول دیگرش حضور دل مثلاً وقت که از اذان نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر وقت را از بهر خدا ایتعالی ادا میکنم بی غفلتی اذان خواه بادل تکبیر و اگر خواهد با آخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت فرض است و اما گفتن بزبان باین نهج که * اودی الظهر فرض الوقت اوفرض الیوم لله تعالی * سنت است و اما بمذهب ابی حنیفه و مالک و احمد این نیت باید که در اول نماز موجود باشد و اگر پیوسته بتکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش از شروع غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن کفایت میکند پس در نیت تعیین فرض یا واجب و دیگر تعیین وقت مثلاً ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن نماز جایز نباشد و تعیین رکعات و سمت قبله و غیره که میکنند حاجت ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلاً بدین نهج که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگرچه ضرورت

ندارد لیکن علماستحسن دانسته اند * و نزد امامیه * از شرایط نماز
 بعضی بالیقین است و بعضی مختلفه اما یقینی از آن عقل است
 و اسلام و طهارت از حدث و جنابت و دقت و لباس و
 مکان و قبله و مختلفه فیه بلوغ است و ایمان و معرفت یا حکام
 پس در نماز طفل و مخالف و جاهل گفتگوها است و نیت نزد
 بعضی رکن است و نزد بعضی شرط و قول دوم ارجح است
 حسب فتوای مجتهد الوقت * و اما قسم دوم از شرایط نماز که
 شرط فضیلت و تکمیل آنست دو قسم است یکی مفصل
 از نماز و آن اذان و اقامت است و دیگری متصل بانماز و آن
 نماز جماعت است و این هر دو سنت مؤکده اند و ترک آن
 موجب نقصان نماز است و وعید هم بشترک آن وارد شده
 اما صورت اذان اینست که چون وقت در آید با و از نهایت
 بلند بر جای بلند رفته و روی بقبله آورده * الله اکبر چهار بار *
 * و اشهد ان لا اله الا الله * دو بار * و اشهد ان محمد رسول
 الله * دو بار * وحي علي الصلوة * دو بار * وحي علي الفلاح *
 * دو بار * باز الله اکبر * دو بار * و لا اله الا الله * یکبار گفته
 اذان تمام کند و برای نماز صبح بعد * حي علي الفلاح * دو بار *
 الصلوة غیر من النوم * زیاده کنند و وقت گفتن * حي علي الصلوة

* رو بجانب راست بگرداند و وقت گفتن * حي علي الفلاح *
 بجانب چپ درین قدر اتفاق آمده است مگر نزد مالک و شافعی
 ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون
 نیست و صورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر
 گوید در اول الله اکبر اول و الله تکبیر دوم و صل کند و در الله
 اکبر دوم و سوم فاصله و سکت باشد انگاه دو بار نرم نرم
 * اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * بگوید بار دیگر تشهد را
 با دوازده گوید پس اذان تمام کند لاکن بذهب مالک هر بار *
 که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم و صل کند
 * و بذهب * امامیه اذان بهمین پنج است و مثل مذ هب
 مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة
خیر من النوم * گفتن سخت ممنوع است نزد آنها * الا بعد
حي علي الفلاح * در هر اذان دو بار * حي علي خير العمل *
 گوید و ترجیع هم کند و آنچه بالفعل عوام بندگان شهادتین * اشهد
ان امیرالمومنین علی ولی الله * دو بار گویند روا نیست و اگر
 مؤذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان
 باطل گردد و اگر جزو اذان نگرداند پس مثل کلام خارج است
 و کلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

بی وضو جایز است مگر در حالت جنابت مکرره است و نزد شافعی
بی وضو هم مکرره است و اذان بعد و تطویل و زیادت حروف
مثلاً الله اکبر یا الله اکبر مکرره و بدعت است و نزد بعضی علما
محسوب نیست و اذان با جرت جایز نیست مگر نزد شافعی
اگر بی اجرت کسی بدست ناید روا باشد و شرط مؤذن
آنست که مسلمان و عاقل و دیندار باشد و این * و اذان
هیچ نمازی پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح و اذان
اول جمعه * و اقامت * نزد اسیحنیفه و احمد جنل مثل اذانست
مگر بعد * حی علی الفلاح * دو بار و قد قامت الصلوة می باید
افرو و در مذهب شافعی * الله اکبر * اول دو بار و باقی جمله
کلمات یکبار * و قد قامت الصلوة * دو بار می باید گفت و بند هت
مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دو بار جدا جدا است
گفت و دیگر الفاظ همه * قد قامت الصلوة * یکبار و هرگاه مؤذن
با اذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را بازارد مگر اینکه
از پشت تر بنماز مشغول باشد و کلام هم نباید کرد و اذان را
سماعت باید نمود و آنچه مؤذن گوید آنرا عاده کنه و بعد ختم
این دعا بخواند * اللهم ربنا انزلنا هذه النافعة والصلوة
القائمة آت بحمدن الوسیلة والفضیلة والرحمة العالیة

الرفیعه و ایبعته مقام محمودن الذی وعدته * و در حدیث
وارد شده که هر دعائی که مابین اذان و اقامت کند مستجاب
است شرط دوم از شرایط فضیلت و تکمیل نماز جماعت
است باید دانست که نماز جماعت سنت موکده است و
بروایتی از ابیحنفه واجب است و نزد احمد حنبل جماعت فرض
است بالجمله در نماز جماعت تاکید شدید است و ترک آن
و عید سخت آمده و اولی با امامت اعلم بمسایل نماز است
و اگر همه مساوی باشند پس اقرء و بعد ازان ادرع و
بعد ازان اسن و بعد ازان احسن بخلق و بعد ازان اصبح بوجه
و بعد ازان اشرف به نسب و غرض این است که امام
آن کس باید که مقتدین را از اقامت او کراهت ناید و باید
که دین او مطعون نباشد و ارفوا حسن ظاهرا بجنبان
کند و امامت فاسق و متبدع جایز است بکراهت و ترک
اقتدای او اولی است و نماز عالم خائف امی جایز نیست و مراد
از امی آنست که حروف و عبارات قرآن صحیح نتواند خواند و
حرفی را با حرف دیگر بدل کند مثل سین و ثا و ضاد و ظاد و حا
و غیر آن و امامت نابالغ در قرائض بجهت ابیحنفه و مالک
در ان نیست و در نوافل درست است و بجهت شافعی در قرائض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلوة * گویند
امام را باید که تکبیر افتاح کند و مقته یین * سمیحا نک اللهم * خوانده
بند هب ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جمهری سماعت
قراءت امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی
مقته یین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تسبیحات و تشهد و غیره مقته یین هم بخوانند با اتفاق
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * وسمع الله
لن حمده * گوید مقته یین گویند * ربنا انک الحمد * و مقته ی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از آنکه امام سلام دهد این مقته ی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقته ی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگر چه سهو قبل از سجده او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسبیح نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود
نموده بجا کند و تشهد و صلوٰه و دعای مغفرت خوانده سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطرزیکه دو رکعت
نماز میگذارد سوای * سمیحا نک اللهم * با تعوذ و تسبیح بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گذارد مگر در رکعت اول بعد سجود
جاسه کند و تشهد خواند و برخیزد و رکعت دوم بگذارد و در
نمازهای رباعی اگر سه رکعت قوت شود و در رکعت اخیر
شامل شود نزد ابی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین
او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود
جاسه نموده و تشهد خواند و برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود
بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سیوم جاسه آخر
نموده تشهد و غیره خواند و سلام دهد و در هر دو صورت در رکعت
سیوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * و بنده بامامیه جماعت
سنت است و موکد لکن امامت فاسق و مبتدع و غیره
درست نیست و همچنین امامت ناواقف از مسایل ضروریه
صوم و ضلوة روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا
خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد
و اکثر بسبب فقدان وجود شرایط امامت منقرضا خوانند
و الله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز
عبادت است از رکن آن که بتسک آن نماز باطل گردد و
تدارک آن بجز اعاده نماز نباشد و آن بنده بامامیه و
نماز شش چیز است اول تکبیر اقتحاج و آن را تحریمه

گویند یعنی بعد نیت که بنا بر شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه هر نام خدا ایتعالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و هر صفتی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمه آن بزبان دیگر بگوید تا هم فرض نماز ادا کرده است
و نزد ائمه ثلثه بجز لفظ الله کبر یا الله الاکبر هیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز باشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرائض و در عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
و رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بر آن هم قادر نباشد با شارب روی بقباه نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قرات جزوی اقران است در
خالت قیام و یک آیت از قران مکفی برای ادای فرض است
بند هب او اگر چه قصیر باشد لکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد خلاف بین المصنایح از عامای حقیقه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مد هامة * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا فاف * در آن اختلاف است اصح اینست
که روانیست چهارم رکوع در هر رکعت پنجم و سجده در

هر رکعت ششم قعدۀ اخیر یعنی نشستن بعد سجده های
 رکعت اخیر این قعدۀ بندهب ای حیضه فرض است و دیگر آنچه
 در نماز است سواى این ششش بعضی واجب است و بعضی
 سنت است بندهب او و اگر کسی اکتفا بفرايض نماز کند
 نماز ادا شود لکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بندهب
 مالک و احمد و بیك قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
 نیت شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
 بیجده است و بیك قول از شافعی است و یک است اول
 نیت دوم تکبیر افتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بخیر این هر دو لفظ
 بلفظی دیگر جایز نباشد سوم قیام مع القدرۀ در هر رکعت
 چهارم قرائت فاتحه در هر رکعت اولین باشد با آخرین یا
 هر حرفی و اعرابی و مدی و تشدیدى که در و است و نزد بعضی علما
 دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم
 رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن در آن هفتم
 از رکوع برخاستن و راست ایستادن هشتم توقف
 و قرار گرفتن در آن قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
 و هر دو دست و زانو و انگشتان پای راستمکن بر زمین یا جای
 نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین بر پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یا زدهم بعد سجدۀ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن در آن جاسه سیزدهم سجدۀ دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن در آن پانزدهم
بعد سجدۀ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
در آن هفدهم صوات بر پانزدهم صلی الله علیه و خاتم دادن بعد
تشهد جاسه اخیر هم بیستم سلام اول و نزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب به نهجیکه بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی در یکی از ارکان توقف زاید نماند که در میان آن
و ارکن دیگر فاصله کشیر شود که مجموع بست و یک فریضه
باشد پس اگر یکی از اینها فوت شود بحدیث ایسه ثلثه نماز
داد نشود و اما بحدیث ابامایه از فرایض نماز قیام است مع
القدرة و نیت که آن قصد است قلبی بایقنای صاوة سعینه بوجوبها
اوند بها قرینه الی الله و انتباه نیت باید که بابتدای تکبیر احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک و بسیار متخلل نشود
تا حدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قرینه الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز با جمیع ارکان و شرایط و صفات
واجبه و مندوبه او بشرط علم بوجوب و اجابت و مذنب و متهات

بدلیل یا بتقایید اگر از اهل تقایید بود و بعد از احضار در دل
آرد که * اصلي فرض الظهر اداء لو جوبه علي قوله الي الله * و
و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر
باقصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر غامی این مذهب
بر آنند که نیت بغیر عربی درست نباشد الامع العجز و درین
نیت چهار چیز را مستعرض باید شد یکی تعیین نماز دوم و جوب
یا ندب سیوم ادا یا قضا چهارم قرینه و واجب است که
بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی
بفعل معین برای رضای الهی است و تعیین آن بوجوب و
استحباب و همچنین تعیین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت
اخطار بالیال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم
اجمالی و داعی فعل کافی است و بالفعل ظاهر همین امر معمول
به است بعد از آن تکبیر احرام مقارن به نیت چنانکه ذکر رفت
و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله اکبر
گوید نماز باطل شود و قرائه فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدید و مدی
که در دست و قرائه سورتی دیگر تمام نه جزوی از آن و و الضحی
و الم نشرح و همچنین الم ترکیف دلایلات یک سورت اند
پس اقتضای بر یکی از آنها جایز نباشد و اگر کسی عمداً بعد فاتحه

یکی از آنها بخواند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما هیچکس نیست
 اگر بعضی از سوره بخوانند و اگر * بسم الله الرحمن الرحيم *
 مابین هر دو از آنها بگوید نیز نماز باطل شود و بجهت خواندن در صبح
 و دو رکعت اول از نماز شام و خفتن و در بافی با خفا و رکوع
 در هر رکعت و بیارامیدن در و تسبیح خواندن در و دقایم
 شدن از رکوع و بیارامیدن در و تسبیح و در هفت اندام
 نمودن در هر رکعت و آراامیدن در و تسبیح در و جلوسه
 بین السجده تین و آراامیدن در و هیچکس نیست * دوم و شهادتین
 و صلوٰه بر محمد و آل محمد و جلوسه به مقدمه آیت بعد از هر رکعت دوم
 و مقدمه از واجب شهادتین و صلوٰه این است * اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل على محمد و آل محمد *
 و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
 هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات
 و درنگ نمودن بعد از سه برداشتن از سجده دوم یعنی
 حاشه استراحت و بانه خواندن بسم الله در حالیکه قنات
 آهسته می شود هم واجب دانسته اند * بجث سیوم *
 در واجبات نماز که مخصوص بنده است و واجب است و واجب
 نزد او آن است که به ترک آن نماز باطل نشود و لاکن ناقص گردد

و ترك آن اگر چه سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده
سهو گردد و اگر بعد ترك كند عاصی گردد و جبر نقصان با عاده
نماز باشد نه. سجده سهو و آن تعیین رکعتین اولین است برای
قراءة مقروضة و قراءت فاتحه در رکعتین اولین باغم سوره
یا آنچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت
طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جهات رکعات
نوافل و تقدیم فاتحه بر سوره قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت
اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است
بر و ایت کرخی موافق مذہب صاحبین که همان مقتی به است
بخلاف طهائیت در قیام بعد از رکوع و در جاسه بین السجده تین
که آن سنت است و مراد آن تعدیل ارکان آن است
که جوارح شاکن شوند بجز یک مقاصل مطمین گردد و ادای آن
مقدار سبحان الله است و به ترتیب در هر رکنی که در هر رکعت
مکرر است مثل سجده تین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد
در رکعات بخلاف رعایت ترتیب در آن پنج در هر رکعت غیر
مکرر مشروع شده مثل رکوع و قیام که ترتیب در آن فرض است
و نشستن بعد از سجده دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نمازهای
چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر وضو در

است که از تشبه معانی موضوعه آن اراده کنه گو یا که خود
تجیه خدا می کند و سلام میفریسد بر پیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء
الله تعالی و خروج از نماز باقصد سلام موافق مذاهب صحیح چنانکه در
کنز است و با واذ بلنه خواندن قرائت امام را در دو رکعت اولین مغرب
و عشا و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح
و وتر و اخفاد در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا
و نیز اخفاد در جمله رکعات ظهر و عصر و اما مقدر پس در نماز های سری
حتما مخافت کند و در جهری خیار وارد لکن جهر افضل است و تکبیر
تخفیف و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام
یجهر گوید و مقتدیین و مقفرد با خفا و همین حال قنوت است
به مذهب عراقیین مگر فخر صاحب هدایه اخفای آن است
و سوای تکبیر از کار دیگر مثل تشهد و آئین و غیره و تسبیحات
با خفا باید و قرائت قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و سجده
سجود ذیل درین مقام ذکر سایل شک و سجده سهو و
کیفیت آن مناسب متصور شد بد آنکه سجده سهو نزد
ای حنیفه واجب است اگر واجب بی سهو ترک کند یا آنرا
مؤخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بمل آورد یا واجب
را تعدیل نماید مثلاً در نماز های جهری با خفا خواند یا در سری جهر

کند بشرطیکه همه آنها بشهو باشد که ظاهر کلام جزم غفیر بر آن
است و در عهد جبر آن بخزاعاده صلوٰه نباشد و بترک
تعوذ و بسمه و ثنا و تکبیرات انتقال سجده سهو نیست مگر
در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
سهو می باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای
قراءت تشهد گوید که درین صورت سجده سهو نیست و
محل آن بدهب او بعد سلام است بهر نهج که سهو افتد خواه
بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد مرد و سلام
سجده سهو کند لکن صواب که بر آن جمهو را اند آن است
که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و
کیفیت آن بدهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
سجده رود و تسبیح گوید و بعد اذان بهمین نهج سجده دیگر
کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوٰه و دعای
مغفرت در قعدہ سهو بخواند و بعضی گفته که این مرد و قبل سجده
سهو خواند و در عالمگیری نقل من قتادی قاضیخان می نویسد
که احتیاط آنست که صلوٰه و دعا در مرد و قعدہ بخواند هم قبل

سجده سهو و هم در قعدہ سهو و در حکم سجده سهو
 فرایض و نوافل مساوی اند * و اما بنده ب شافعی سجده
 سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت و تسوای
 نیر آخر رمضان و ترک تکبیرات عیدین و بجهرد سیری و خفا
 در جهری و ترک فهم سوره سجده سهو نیست لکن در
 زیادت فعلی از جنس نماز سهو سجده لازم است و در
 ترک قنوت در نماز صبح و در نیر آخر رمضان و ترک صلوٰۃ
 بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بهتر صلوٰۃ
 بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن سهو
 یا سلام دادن سهو یا قرائت در رکوع و سجود در این
 جماعه مقامات بنده ب شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت
 آن بنده ب ادانت که پیش از سلام و تمام خواندن
 تشهد دو سجده سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار و بسوی
 قبله سلام دهد و دو سجده سهو بکند انگاه تشهد تمام خوانده
 دیگر بار دو سلام به زمین و یکبار بدو بنده ب مالک اگر
 سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند و اگر به نقصان
 است بعد از سلام و بهتر هرستی سهو سجده سهو
 واجب است نه بهتر مستحبات و بنده ب احمد حنبل اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزى از افعال نماز مانده باشد یا امام
 را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت
 سجده بعد از سلام کند و باز تشهد و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو
 صورت در جمله سهو یا پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد
 سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک
 تسبیحات و تسمیع و تحمید و بین السجده تین رب اغفر لی
 ذو بار گفتن و ترک تشهد اول و صلوٰه در دوم بعد نماز باطل
 می شود و بسجده سهو لازم است و نماز روا باشد و
 بوقوع سهو دو بار باشد یا جماع همین دو سجده کفایت
 کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است
 یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد
 بجهت ابیحنیفه نماز را عاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود
 بعد از قعده یکرکعت دیگر بگذارد و در آخر سجده سهو کند و بجهت
 شافعی در هر دو صورت یکرکعت دیگر گذاردن و سجده
 سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست
 که اول عمل بر تحری و غلبه ظن باید هرگونه شک و سهو که باشد
 و سجده سهو در آن صورت هم بجهت ابی حنیفه می باید کرد و
 اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار
 له

با هر چه باشد بنا بر قلیل کند لاکن هر جا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
 باشد در آن جلسه خفیف مثل جلسه استراحت نموده بر خیزد و با هر
 سجده سهو کند و اگر بسهویک رکعت زیاده کند و آنرا تمام بنماید
 باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد از آن سجده سهو کند که
 در رکعت زاید محسوب بنقل خواهد شد لاکن این امر در صورتی است
 که قعده اخیر را ترک نکرده است و اگر قعده اخیر ترک کرده
 بر رکعت دوم بر خیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد و اگر
 رکعت زاید را مقید بسجده نه نموده است از قیام رجوع نموده
 به نشیند و تشهد خواند سجده سهو کند و اگر بعد قعده اخیر بر رکعت
 زاید بر خیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نه ساخته است پس برگاه
 یاد اید اولی آنست که بقعده رجوع نموده سلام دهد بدون
 خواندن تشهد یا صاوة و اگر بمون نهج استاده سلام دهد کافی
 باشد * اما بندهب امامیه پس مسایل شک و سهو
 دو صد و سی و چهار جمع نموده اند با احتمال عقلی و برای هر یکی
 حکمی جداگانه است جانی سجده سهو است و جانی بنا بر
 قلیل و همچنین جای اعاده نماز است و غیر آن با تعلق بسبب اینکه
 اطناب زاید از موضوع این رساله دور خواهد افتاد آنرا ذکر
 نه نموده حواله بر کتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزدایی ضعیفه از سنت های نماز برداشتن هر دو دست
 است وقت شروع کردن نماز مقدارن تکبیر تحریمه و کشاده
 داشتن انگشتان در آن حالت و امام را به آواز بلند گفتن
 الله اکبر و ثناء و تَعَوُّذ و تسمیه و امین گفتن با استگی و دست
 راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قرائت
 نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح
 کردن و هر دو زانو را بر دو دست بکشادگی انگشتان در
 حالت رکوع محکم گر گفتن و بعد از رکوع برخاستن و به مقدار سجده
 ایستاده ماندن و وقت رفتن سجده الله اکبر گفتن و در هر دو
 سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجده اول سه
 برداشتن و در آن حالت الله اکبر گفتن و بین اسجده تین نشستن
 و بمقدار سبحان الله در آن حاله توقف کردن و صاوت
 بر نبی صلی الله علیه و سلم در حاله آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد
 از آن دعای مغفرت خواندن و هر چه در نماز غیر از فرایض و
 واجبات و سنت های مذکوره است از استحبات است
 و اما نزد شافعی پس سنت های نماز سی و پنج است اول
 دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت
 رکوع و وقت بازگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

راست بر دست چپ نهادن بالای ناف در حالت قیام
پانجم نظر کردن در حالت قیام به وضع سجود و احراز از آن
به یمن و شمال و پیش از موضع سجود دهم خواندن
دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریر و آن نزد شافعی * انی وجهه
و جهی الح * است و نزد ابی حنیفه و احمد * سبحانک اللهم الح
است که آن را شانهم گویند و بنده سب مالک دعای استغفار
و تعوذ و بسمله هر سه سنت نیست هفتم * أعوذ بالله
من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آیین
گفتن بعد از فاتحه یازدهم باند خواندن قرائت در مغرب و عت
و صبح و پست خواندن در ظهر و عصر و از دهم تکبیر گفتن در
هر اتقیال اربعه ای دیگر سوای تکبیر احرام آن فرض است
سیزدهم * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * گفتن
امام و ماموم و منفرد را و بنده سب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
* تنها را امام را * وربنا لك الحمد * تنها را ماموم را و در
منفرد را استحب است چهاردهم در رکوع * سبحان ربی
الاعظیم * گفتن از سه تاده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
ربی الاعلی * از سه تاده بار گفتن شانزدهم هر دو کف
دست را کشاد و بزرگ نهادن و پشت را با سر و گردن هموا

داشتن در رکوع هفدهم در وقت سجود زانو را بر زمین
پیش از کف دست نهادن بیست و یکم پیش از پیشانی
بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه این هر دو یعنی هفدهم و بیست و یکم
مستحب است و عکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آرنجها را در رکوع و سجود از پهلوی جدا داشتن بستم
شکم را از زانو جدا داشتن ست و یکم دعای *
رب اغفر لی واجهر لی وارحم لی ویسر لی الہدی * در قعدہ
بین السجدتین خواندن ست و دوم بعد از سجدتین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بند سب ابی حنیفه و مالک این دعا و جا سب استراحت کرده
است ست و سوم در جمله نشستن سب قعدہ آخرین
کف و پهلوی پای چپ را با بعضی از ساق در زیر نشنگاه
گتردن و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را به سوی
قبله داشتن ست و چهارم در قعدہ آخرین و رک چپ
را بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در همه قعدہ مستحب است و بند سب مالک در هر دو قعدہ
در رک را بر زمین نهادن سنت است ست و پنجم
انگشتان دست راست را سب هم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه و سه کند و آنچه آن دست را برزانو
نهادن در قعه اخیرهست و ششم انگشتان دست چپ
را کشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد به
الا الله رسد بانگشت سبجه دست راست اشاره کردن
بسوی یمین و بجهت مالک سنت آن است که ارنج راست
را در بن ران سخت کند و طرف پیروئی دست را از بالای
ساعد تا کنار هضضه بر ران تازانند همچنان عقد پنجاه و سه
گرفته و انگشت سبجه را بسوی بالا دارد و متحرک بست
و هشتم تشهد اول بست و نهم صلوٰه بر پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در آن سی ام صلاوات بر آل محمد صلی الله علیه و سلم
در تشهد آخرین و بجهت ابی حنیفه صلاوات در تشهد اول
نباید و اگر بسو گوید سجده سهومی باید بسبب تأخیر
رکن سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعه آخرین سی و دوم
قنوت خواندن اللهم اهدنا الیج ذرنا از صبح بعد از رکوع رکعت
دوم دست برداشته چنانکه دعا گفته و قنوت در نماز صبح بجهت
دیگر ایمه سنت نیست و کیفیت قنوت در میان نماز و تر
گذشت که نصف آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سوم
سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هر دو سلام سی و پنجم در وقت
 بر قیامی بر پنجمها دو دستها قوت کرده برخاستن و بنده سبب
 ای حنیفه بر پیش کفهای پای قوت داده برخاستن سنت
 است نه بردستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
 داده و انگشتان مستقبل قبله داشته بر خیزد و دیگر آنچه
 غیر ازین فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوٰه
 بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه آنچه
 از ان در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینجا انکار
 از سنیت آن بعمل نماند همه نزد ای حنیفه مستحب است
 * بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوٰه با جملة آداب
 و مستحباب باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
 ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوٰه معین نماید
 و بر بان گوید * اودی فرض ظهر هذ الیوم * یا هر نماز که باشد
 ماموما اگر مقتدایت و اماما اگر امام است و کفهای دستها
 را برابر دو شتبا بسوی قبله بردارد به نهجیکه هر دو انگشت تر
 نزدیک نرمه گوش و سه انگشتها بالای گوش باشد
 و انگشتها را کشاده داشتن نزد ای حنیفه اولی بود
 و نزد دیگران باهم پیوستن انگشتان که اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ به نهجیکه انگشت میانه بالای ساعد
 دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد
 ابی حنیفه روح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف به نهد
 مگر زنان که دستها بالای شین خود دهند بالا تفاق و نزد مالک هر دو
 دست را بر دو جانب پهلو فرو آویخته دارد و بعد از آن بخواند
 * سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ
 إِلَّا أَنْتَ * و بعد هسب شافعی بعد از گفتن اَللهُ اکبر بخواند * اِنِّی
 وَجْهٌ وَجْهٌ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیْفًا وَمَا اَنَا مِنَ
 الْمُشْرَکِیْنَ * و بعد از آن * سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ * تا آخر بخواند بعد از آن
 اگر امام یا مفسر دست * اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * خواند و سوره فاتحه بخواند و اگر مقتدیست
 بعد خواندن شانزدان ابی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ
 و تسبیح و فاتحه بخواند و بر دایمی از علمای حنیفه مقتدی در نمازهای
 سری اگر تعوذ و تسبیح و فاتحه بخواند مستحسن است و
 بعد هسب ابی حنیفه و احمد حنبلی تعوذ پست بگوید در جمله رکعات
 و بعد هسب شافعی با و از باند بگوید در رکعت اول و اما در رکعت
 دیگر اولی اینست که تعوذ پست گوید و بسماه بطریق و خوب
 مشروون با فاتحه باند بخواند و بعد هسب مالک بعد از اَلله اکبر گفتن

سوره فاتحه شروع کند و ثناء و تعوذ و تسمیه بگوید و در حال قیام باید که سر را پیش اندازد و بهنیت هیت و تعظیم نظریه سجده نگاه دارد و هیچ شکنی در زانو و خم زانو و پهلو نگیرد و در است ایستاده باشد و سر و دیگر عضو را مطلق حرکت ندهد و مابین هر دو قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستین بیرون دارد و بر هر دو پا قوت برابر دارد و نه پیش و کم و باز و از پهلو جدا دارد بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آمده و نزد شافعی، جمهر و نزد ابی حنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقدمین هم آمده آمین بگویند و نزد شافعی پس امام مقدمین اگر چه فاتحه آمده خوانند مگر آمین، جمهر گویند و بعد از آن سوره بخوانند پس در نماز فجر و ظهر سوره های طویل بخوانند و در عصر و عشاء متوسطه و در مغرب قصیره و باید که در اشئای قرائت دل را باز بان مستحذ دارد و نظر بمعانی کند و بفهمد و ادراک کند آنچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدون برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بر کوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قرائت اندک فاصله داده بر کوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

و در هیئت رکوع ختم سازد و در رکوع سرو پشت و گردن
 برابر دارد به نهجیکه اگر قدح آب بر پشت نهند قایم ماند و هر دو
 کتف را انگشتان کشاده بر زانو نهند * سجستان ربی العظیم *
 اقل مرتبه سه بار بگوید لاکن در هر دو بار بمقدار یک تسبیح فاصله
 کند بعد از آن الله اکبر گوید و سر بردارد بدین برداشتن دستها
 نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بگوید * سمع الله لمن
حمده * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقدمات و
 هر دو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفه و نزد شافعی امام و مقتدی
 هم هر دو بگوید بعد از آن چون قایم شدند هب شافعی بعد *
* ربنا لك الحمد * بخواند * ملاء السموات وملاء الارض وملاء
ما شئت من شیء بعد اهل الشاء و اهل السجد حق ما قال العبد و كلنا
لك عبد لا مانع لهما اعطيت ولا معطي لهما تمتع ولا ينفع ذا الجح
د منك الجح * بعد از آن الله اکبر گوید و بسجده رود و در سجده
 باید که سرش پایین هر دو کتف دستها باشد و دستها برابر و دستها
 بی هیچ میلی و نخست زانو بر زمین نهد انگاه دستها پس
 بینی پس پیشانی و کمتر اینکه سه بار بگوید * سجستان ربی
الاعلی * و پایین هر دو بار گفتن بمقدار سبحان الله توقف کند و نزد
 شافعی اگر بعد از آن بگوید * اللهم لك سجدت و بك امنت

و لك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره و شق سميه و

بصره فتبارك الله احسن الخالقين * نيكو باشد و نزد ابیحنیفه

پنج چیز زاید از * سبحان ربی الاعلی * نگوید و در سجده باید

که از پنجه‌ها از پهلو جدا دارد مگر زان که آن پایوسته دارند و

و چنان انگشتها را بند کرده متوجه سوی قبله دارد و شاعده

الزمین و در دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله

اکبر * گوید و سه بردارد به نهی که شروع * الله اکبر *

از سجده کند و ختم آن در جبهه بین اسبجرتین کند و درین

جمله که بر هر دو جا قدم پای چپ خواهد نشست و پای

راست را ایستاده کرده باین نهج که انگشتان پانجمت قبله

باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بی تکلف نه

کشاده و نه پیوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده نزد

ابیحنیفه فقط جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چیزی

سجده دوم رود و نزد شافعی بگوید * رب اغفر لی و ارحمینی

و امل لی و اجبر لی و عافنی و اعف عنی * و سجده دوم هم

مثل سجده اول کند و بعد از سجده دوم * الله اکبر * گوید

و برخیزد بنده هب جمله ایله الابد هب شافعی اندک جمله

برای استراحت نموده برخیزد و رکعت دوم بعینه تا سه سجده

مثل رکعت اول بگذارد * الا بعد سب شافعی در نماز صبح
 بعد از رکوع و تسبیح و تحمید دستها برای دعا برداشته
 قنوت بخواند بعد از آن سجده زود و بعد فراغت از هر دو
 سجده رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است بنا بر تشهد
 اول بنشیند بصورتیکه در جاسه بین اسجد تین گفته شد و
 بعد سب ابی حنیفه و احمد حنبل تشهد باین صیغه بخواند * التحيات
 لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
 وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان
 لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * و بعد سب
 شافعی باین صیغه بخواند * التحيات الصلوات والطيبات
 الطيبات سلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته سلام
 علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله و
 اشهد ان محمدا عبده ورسوله * و بعد از آن بگوید * اللهم
 صل على محمد * و برای رکعت سوم بر خیزد و نزد ابی حنیفه
 اكر لم يظ * اللهم صل على محمد به سهو در قعه اول بگوید
 سجده سهو لازم آید و بعد سب مالک تشهد باین صیغه
 است * التحيات لله الزاكيات لله الطيبات لله الصلوات
 لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام

عليها وعليها اللهم الصالحين اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده ورسوله * و چون رکعت دوم معه جلسه
 اول تمام شد بر خیزد و در نماز چهار رکعتی دو رکعت و در سه
 رکعتی یک رکعت به همان وضع و هیئت که گفته شد بگذارد
 الا در نمازهای فریضه بعد از فاتحه ضم سوره نه کند و در سنن
 و نوافل و وتر سورت هم بخواند و فاتحه خواندن درین مورد
 رکعات نزد ابی حنیفه سنت است و بندهب دیگران فرض
 است و بعد سجده های رکعت چهارم در نمازهای چهار رکعتی
 و بعد شبنج های رکعت سیوم در نمازهای سه رکعتی قعه
 اخیر کند و بندهب شافعی درین قعه بر سرین چپ به نشیند
 و پایی راست بدستور قعه اول دارد و به مذهب ابی حنیفه
 مثلی قعه اول بنشیند و زمان هر دو قدم از جانب راست
 بیرون کرده بر سرینها بنشیند در هر دو قعه و از پنجه مائشان
 به پهلوی و زرائع با بران منضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت
 دست راست سوای انگشت شهادت باهم بند کرده بر ران
 راست به نهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هر گاه
 به لفظ * الا لا اله * بر سه انگشت شهادت را برداشته
 بجانب یمین حرکت دهد و بعضی حنفیه هم عقده پنجاه و سه گرفته

دست راست را بران راست نهند الا در مرد و شهید
و قبیله * لا اله * گویند انگشت شهادت را بردارند و هرگاه الا اله
گویند باز به نهند و عمل بعضی علمای متأخرین حنفیه بر آنست که در
هر دو قعده هر دو دست را بی تکلیف بر هر دو آنها نهاده دارند و هرگاه
نوبت * الا اله * رسد مختصر و منصر را از دست راست بند
کنند و انگشت میانه و ابهام را حلقه کنند و انگشت شهادت را
بر دارند و در قعدهٔ اخیر تا آخر نماز بهمین صورت دارند و بعضی بهمین
وضع اختیار کنند لکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله *
بر دارند و وقت گفتن * الا اله * باز نهند بعد از تشهد در قعدهٔ

اخیره بخوانند * اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کالصلیت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد کما بارکت
علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید * بعد از آن بنده سب
ابی حنیفه این دعا بخواند * اللهم اغفر لی و لوالدی و لجميع المومنین
و المومنات و المسلمین و المسلمات الا حیاء منهم و الاموات
و تابع بیادینهم فی المموات ربنا آتفانی ال دنیا حسنة و فی
الآخرة حسنة و قاعد اب الفار * و بنده سب شافعی بعد از
درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد
از آن این دعا خواندن مستحب است * اللهم انی اعوذ بک

من عذاب القبر وعذاب الدين واعوذ بك من الجبر والكسل
 واعوذ بك من فتنة المحيا والممات واعوذ بك من فتنة المسيح
 الدين جال واعوذ بك من عذاب النار * وگفتن * اللهم اغفر لي ما
 قد مت وما خوت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المواخر
 لا اله الا انت انك على كل شيء قدير * نیز در احادیث صحیح آمده
 است و اگر امام باشد بر دعای اول اقتصار اولی تر است. بعد
 ازین دعانیت خروج از نماز بکند و اول بر جانب یسین روگردانیده
 بگوید * السلام علیکم ورحمة الله * لکن نزد شافعی فقط لفظ *
 * السلام علیکم * اول بار گفتن فرض است و لفظ * رحمة الله
 سنت است و نزد ابی حنیفه هر دو سنت است و بعد از آن
 بهمین نیج بجانب چپ سلام دهد و آن باتفاق سنت است
 الا بهد هب مالک که فقط یک سلام بدهد و آنهم اشجاره بسوی
 قبله کند و چپ و راست رو نگرداند و درین سلام باتفاق
 نیت بر ملایکه و مومنین حاضرین بکند * بحث ششم * در مکروهات
 و مفسدات نماز باید دانست که کلام کردن در نماز بسبب سهو باشد
 یا بهمه بقصد یا بخطا قلیل یا کثرا هم ازینکه برای اصلاح نماز باشد
 چنانکه اگر امام وقت قیام به نشیند و مقتدی گوید برخیز یا نه مبطل
 نماز است یا جماع الا بهد هب شافعی اگر کلامی قلیل بسبب کند مقصد

نماز نباشد و هر عمل کثیر مقصد نماز است و عمل کثیر را بسنه قول
 تفسیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عاده بد و دست کند اگر چه
 در نماز بیکدست کند عمل کثیر است و آنچه عاده بیکدست کند اگر چه
 در نماز بد و دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
 امر برای مصلی مبتلی گذاشته شود اگر نزد او عمل کثیر است کثیر
 باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سیم اینکه اگر شخصی
 غیر آن مصلی را در عملی به بیند و به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
 کثیر است و اگر شک کند که نمازی خواند عمل قلیل است و
 بحدث و باطل و شرب خواه بمسد باشد یا سهو یا جماع نماز باطل
 شود و قرائت قرآن و ذکر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
 است و انین و تاده یا گریه با دوازده برای دنیا نزدایی حنیفه و
 مالک و احمد مطلقا مبطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
 یا تاختنج هر وجهی باشد که از دو حرف صادر شود مبطل
 باشد و الا فلا و تطوییل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای فوت
 و به تطوییل قعود بین السجده تین و بطول شک در نیت اگر
 رکنی گذاشته باشد و اگر نه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
 تعاقب قطع نماز بر چیز دیگری نزد شافعی نماز باطل شود و زداما به
 نیز هر چه نافض عمارت است مبطل نماز است و کلام بد و حرف

یا نر یاده غیر از قرآن یا از قرآن و دعا اگر بخورد تفهیم از آن مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد از و مرده باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگرستن و قهقه و دعای حرام و گریه که از برای امور دنیوی باشد و فعل بسیار که بر سبیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد و زیادتیی رکن مثلاً دو رکوع و سه سجده و غیر آن و دست بر هم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا بر عکس آن و آمین گفتن در آخر فاتحه و سلام در تشهد اول و هر وجه که باشد مثلاً * السلام علیک ایها النبی یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما مکروهات نماز عمل قلیل است و هر عملی که حسب عادت و بروی اعظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عیب بشوب یا بریش یا بسجده و مسح خاک یا گاه بدست از پیشانی که وقت سجده چسبیده باشد اگر مانع حضور نباشد و مضایقه ندارد و الا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد و که به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قلیل که مفید باشد بحدیث ابی حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بطنی آید مسحوب

آن اولی است ازین که چکد و مکروه است شمار کردن آیات بدست و نزدایی یوسف و حمه مشایقه نیست و بعضی گویند خلافت در فرایض است و در نوافل باجماع جایز است و بعضی گویند خلافت در نوافل است و در فرایض باجماع جایز نیست و مکروه است کشادن انگشتان و شکستن آن به نهجیکه آواز براید از آن و مکروه است وقت رفتن بر کوع و سجود ثوب را بالا کشیدن و التفات در نماز به پنج و راست کردن به نهجیکه بعضی وجوه برگردد و اما التفات بافاق بصر مکروه نیست و در تشهد و جلسه بین اسجد بین اقعاً نمودن یعنی زانو ها و اطراف اصابع پایی بر زمین نهاده بالای پاشنه انگشتان و جواب سلام بدست دادن و چار زانو نشستن بنا عذر و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بدین نهج که هر دو طرف آن ببرد و جانب مرسل باشد و دست باستین نه کند و اگر تمیص موجود باشد باو دست آن فقط بر سر اوایل نماز گذاردن و آستین ها در نماز بالای آرد بجهاد اشتن و با جامهای کشیفت بی عذر نماز گذاردن و اگر در نماز خامیاز آید به پشت کتف و من برداردن و سرفه و تنهین نمودن با وضعت قدرت بردن آن و براق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

روبروی مصلی یا بالایی سر او پاچپ و راست او تصاویر ذی
 روح باشد کلان یا نیمرتبه که بی تکلف به نظر آید مکر و هاست
 باشد کراهت و مکر و هاست بر عمامه سجده نمودن و در نماز
 باستین یا مروحه باد گرفتن به عمل قلیل و در یک رکعت
 یک سوره را مکرر خواندن * تنبیه * در رخصت های که
 مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه
 مسلمانان بر مسافری نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
 بیش از دو رکعت فریضه نه می شود لکن در شرایط
 این رخصت و کیفیت و کمیت سفر اختلاف است نزد
 ابی حنیفه سفر هر چون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
 شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد و نزد
 بعضی از اصحاب او آن مقدراست پانزده فرسنگ
 هر فرسنگی دوازده هزار خطوة و بعضی هیزده فرسنگ
 گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوٰة و تقدیر مدت مسیح
 بر موزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگر نه ارد
 و بایام دیگر قضا کند روا باشد و اگر روزه ترک نکند عزیمت بود
 باجماع الا بندهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود
 و بندهب دیگر این مدت سفر چهل و هشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و جز در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر
 مباح آنست که قصد شن مبتنی بر معصیت نباشد مثل راه
 زدن و از امام بر حق بغاوت و زیدن و گریختن بنده از خواجه
 و از ردن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
 و در اشای سفر معصیت کند مانع رخصتها نباشد و سوای
 رخصتهای مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و
 عصر و مغرب و عشاء در سفر مریض است پس خواه با ظهر
 عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشاء جمع
 کند یا با عشاء مغرب لاکن نیت قصر و جمع باید که در هر نماز بکند
 و همچنین بدهد غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
 المغرب و العشاء بعد از باران سخت هم جایز است در غیر
 سفر اما بدهد ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جز در عرفه
 و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مطلب
 سوم از مقصد سوم در آوردن ادعیه و اعمال مجربه ما ثور
 از یثرب خدا علیه الصلوة والسلام و الله اطهار علیهم
 السلام و شایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت
 است از بار تعالی بشروع و اخلاص و نگاه بود که غرض از دعا مجرد
 حاج و شفا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از ماسوی الله

اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست
 که مژوی باشد از شارع بتصریح یا تعریض و هر آنچه مژوی نباشد
 آنرا مناجات گویند و دعاهم بقول است و هم بفعل و اول یا
 به تصریح باشد چنانکه * رب اغفر لی اورد ب ارحمینی و غیره لک *
 یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول به تعریض طلب
 نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت بر حصول مطلوب
 بندد و اعتماد بر کرم و لطف مسئول غنه نموده سکوت ورزد
 و آن را بعبارت نه آرد و بعضی حکما این معنی را تسلیط و هم گویند
 و در دفع امراض و الالم و ضعف قوی و کلال بدن بغایت موثر
 دانند بلکه در مواد کاینات او را مستصرف پذیرند و علما را خلاف
 است در اینکه دعا کردن بهتر است یا ناکردن اکثر بر آنند که
 دعا کردن بهتر است عقلا و نقلما اما عقلا بنا بر آنکه احتیاج ممکنات
 طرف واجب الوجود از بد و وجود و افاضه جو ظاهر است و همه ممکنات
 در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و
 تقدس در محمل قبول فیض و طلب کمال مستسب پس
 وقت آگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود غلاوه سعی نمودن
 در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و ارتیاض با موریات سب
 و لایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

بشتر باشد * و اما نقلاً فاقوله تعالى ادعوني استجب لكم و لقوله والله

الاسماء الحسنی فادعوه بها و لقوله ادعوني ثم تضرعاً و خفية و

لقوله ادعوه خوفاً و طمعا ولما ورد في الحديث لا يرد القضاء

الا الدعاء ولا يزيد في العمر الا البر و الحديث ادعاء ينفع مما ينزل

و مما لم ينزل و الحديث من فتح له باباً من الدعاء فتحت له ابواب الجنة *

و سواي آن بسیاری از آیات و احادیث است که در حکم

دعا کردن و منافع آن وارد شده و جمعی گویند که دعانا کردن

بشتر است بلکه ترک آنرا جزو لازم رضاء و تسلیم دانند و انمعنی

هم مستنبط است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر

سید الشیوخ شیخ ابوالحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا

و ذکر و غیر آن قدر را تبدیل نماند و قضا را تغییر ندهد و جز این نیست

که دعا و دینی است که مقرون است بسبب مثل اقتران صلوة

بوقت و مرتب است بران اجابت مثل ترتیب ثواب بر صلوة

و بالجملة آن مفید است همان مقصد و لطیف را که در قضا است

و سهولت امر را بر نفس تا آتش احتیاج که مراد و مقصود

طلب است سرد شود پس باید که به تفویض تسلیم امر

بر خدا متوجه شوی و در آنچه طلب میکنی حسن ظن داری با خدا

و تابع شوی رضاء و تسلیم را الهی و احتیاج این جماعت بوجه

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که
 مطلب دنیا باشد چه دنیا آنقدر رندارد که آنرا عقلا از حضرت
 باری طلب کند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت خط
 است و طالب خط طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا
 حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب
 عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر آنچه
 مطلوب بنده است مصلحت او در آن باشد پس
 بی سوال بدهد و اگر مصلحت او در آن نباشد پس سوال کند
 یا نکند باید که ندهد و در هر دو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه
 آنچه اصلح برای بنده است برحق تعالی واجب است یا نیست اگر
 واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید
 که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود
 پس بطریق اولی آنچه فساد او در آن باشد او خود نیز نکند
 پس طلب عبث باشد و در هر دو صورت یکمن که بنده اصلح
 خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهشمند مضرت
 خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عند الله
 معلوم الوقوع است یا معلوم الالاء و قوع اگر
 معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم الالاء و قوع

باشد وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نکند و اصل اینست
 که حسب مراتب عباد دین و قول محلهای صحیح دارند کسانی
 را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا
 و ترک دعا علاقه ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندارند الا الفاظ
 پس بر آنها طلب دعا واجب است و این خلاف محمول
 و موقوف فقط بر دعانیت درین عالم اسباب جملة اسباب محل
 خلاف اند پس کسانی که دعا را خلاف رضا فهمند
 و او غذارا میپسندانند و در طلب آنهم تابع فرمان باشند
 نه تابع نفس * و صلی * در بیان از منته و امانه دعا باید دانست
 که در اجابت دعا اوقات و از منته را مدخلی ندارد است
 و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتاییه گویند که دعا بعد از
 اجتماع و استقبال باید کرد و ضایعه گفته اند که وقت اقتران
 راس و مستتری یا مقارنت هر کوی که باشد با کف
 الخفیب دعا باید کرد و نزد مسجیان هرگاه کف الخفیب بر نصف
 النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابوالحسن بیهقی در ذخایر
 النکاح آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که
 مستتری مقارن کف الخفیب باشد و راس و قمر نیز مقارن
 یا متصل و طالع وقت باید که نوزدهم درجه سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر بسیت و نه درجه سرطان طالع
 باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجه اسد
 طالع باشد بسیت و یکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
 نوزدهم درجه سرطان آغاز دعا کند و تا این وقت تمام شود بنیایت
 محمود بود و در وقت مقارنت زهره و زحل از دعا احتراز باید
 و پیش از چنان قمر از استقبال منصرف شود و با سعدی
 متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
 قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل به بسیت و یکم درجه و پیش
 نصاری و قتی که قمر از مشتری منصرف بشود و بر اسس متصل
 گردد بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
 کندنی آورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
 در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
 سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
 هر دو سعد مشرقی باشند و از نحوس بری و محترق و راجع
 نباشند و بعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
 زهره باشد و متصل به مشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه
 در خانهای مشتری باشد و متصل به زهره و اگر برای طلب ضیاع و
 عقمار بود باید که متصل به زحل باشد و اگر برای طلب علم کنند

باید که بقطار و متصل باشید و بعضی گفته اند که هر وقت که عطار از
 یا مریخ متعارف گفت الخضیب باشد وقت اجابت دعا است
 و پیش از این اهل اسلام آنست که بنده باید که همه اوقات
 بندگی حق تعالی مشغول باشد اما در اوقات چند بیشتر
 و بجد تر باید بود همچو رجب به تخصیص در شب آدینه که در اول
 رجب باشد و روز پانزدهم و بستم او و شعبان به تخصیص
 روز پانزدهم و شب او و رمضان به تخصیص شب نوزدهم و
 بست دیکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و هفتم
 و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذوالحجه به تخصیص
 عشره اول آن و محرم به تخصیص روز عاشوره و ایام بیض
 هر ماهی که علی الاعرف سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و
 جمله روزهای جمعه از هر ماهی و شب آن و در وقت سحر بهتر
 بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید * وبالاستحار هم یستغفرون
 و در اخبار آمده است * من اخلص ليله اربعین صباها ظهره
 بذابیح التکمه من قلبه علی لسانه * این عطار گفته است دعا را
 چهار چیز است ارکانست و اجتناب است و اوقات است
 و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
 و رقت و تضرع و تعلق قلب بخدا و قطع آن از آسباب

واجب آن صدق است و اوقات آن اسکار است و انساب
آن صلوة بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و سلم است و همچنین
در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است
مگر علماء را در تعیین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است
که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز و نزد بعضی پیش از زوال
و وقتی که مردم در تهیه نماز باشند و بعضی گویند بین الخطبتین است
و بعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آرد و جمعی
گویند که زمان رکوع اول است و قومی گفته اند آن وقت معین
نیست هر که خواهد آنرا در یا بد تمام روز جمعه بعبادت و دعا
مشغول باشد و بعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است
از روز جمعه و بر این قول اخیر اکثر علماء رفته اند و از شیخ سعد الدین
حموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه ذران وقت که ماه
بمیان آسمان رسد وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و هر چه
خواهد از قرآن و زید بخواند و بعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند
و القمر قد رناه منازل حتی عاد کالعر چون القدریم لا الشمس
یبلغی لیهان تذ رک القمر و لا اللیل سابق الغهار و کل فی فلك
یسجون * پس سجده کند و بگوید * اقسام بالله علیک بالاسیر
الا خضر و الاحمر و السرا المکنون و المختزون فیه * و حاجت

خود بخواند هر حاجتی که دارد در ماه اول یا سیوم یا پنجم یا هفتم
 روا شود و همچنین زمانی که غازیان در صف قتال باشند دعا
 مستجاب شود و نیز وقتی که باران بارد * و چنانکه زمان راد را اجابت
 مدخل است مکانز اینز دوران اعتباری تمام است پس در کعبه
 و مسجد الحرام به تخصیص در مقام ابراهیم و ائمرم و بمکازات
 جبراسرد و حطیم و زمزم و زیر میزاب و در عرفات و در مدینه
 رسول صلی الله علیه و سلم و مسجد نبوی به تخصیص میان منبر
 و قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در بقیع و مشاهد انبیادایم
 حلیم السلام و مراقبه اولیا و در قبه نضره و بیت المقدس
 و مسجد اقصی و سایر مساجد با اجابت نزدیکتر باشد از آنکه
 در مواضع دیگر و در بقیع و کنشت و کلپساده تشکده و
 خرابات و شرابخانه و ناهمای مصور و مواضع مفسوبه و میان
 مسخرگان و فساق و کسانیکه جا مبای حرام پوشیده
 باشند با اجابت کمتر مقرون گردد بلکه مکرره باشد * و صل *
 در شهر ایط اجابت دعا و سبب تاثیر اجابت باید دانست که
 دعا کنند یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در
 رعایت شرایط معذور و مجبور است و اگر غیر مضطر است
 او را شرایط بسیار رعایت باید کرد تا مگر با اجابت مقرون گردد

و ان شرایط بعضی بظاهر تعلق دارد و بعضی بیاطن آنچه تعلق
 بظاهر دارد ترک کبایر است و عدم اصرار بر صغایر و طهارت
 و طیب ملبس و مطعم یعنی حلال و پاک و روزه داشتن و اگر
 از جلالی و جمالی یعنی حیوانات و آنچه از حیوانات پیدا شود
 احترام نماید اولی بود و التزام صدق و از گناهان ماضیه بنهایت
 تضرع از قلب استغفار و توبه نمودن و بهیأت پشندیده یعنی
 با ادب نشستن و از حرکات ناپسندیده احترام نمودن و صدقه
 دادن و بوی خوش با خود داشتن و جامها از دس پاک کردن
 و موسی را شانه کردن و ناخن چیدن و موسی ز بار و بغل پاک کردن
 و توبه بقبله و کثرت صلوٰۃ بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و دستها وقت دعا باند کردن و خشوع و خضوع و گریه و زاری
 هر چه تمامتر و امید قبول قوی داشتن و اختیار ادعیه ماثوره از
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دانیده ای و مشایخ
 کبار و اگر چه بعض الفاظ ادعیه را در اجابت دعا دخلی تمام است
 لکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ و ارباب غایت
 بادای زکوة و غیره است و توبه بمعانی ادعیه و عمل بران از
 ضروریات است و الا سخت بعید از عقل است که بتلفظ
 الفاظ چند بدون مراعات شرایط با وصف اقبالی خود بمنهیات

و منکرات مستجاب الدعوات گردد * آلا ما شاء الله
و من افاض عليه الجود والكرم * یا باثر زبان برگزیدگان و وجود
آن درین عالم از قبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه بنا تشبیه اگر درین عالم اسباب شخصی که محض طاغی
و نافرمان بردار سلاطین و امرای باشد و دفعه در همان حالت
طغیان و نافرمانی یا ضعف اصرار و استبداد قلب بران صرف
بزیان چیز بی طلب کند بخرای آن و بال و کمال یابنده اجابت
مسئول چه جای بارگاه سلطان السلاطین و احکم الحاکمین که
بر جملة مرادات و مطالب مطیع است و همه خبایا و اسرار
بر او واضح و آشکار پس در اینجا صرف تلفظ بالفاظ چند بی حصول
و شریط بگونه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله وایاکم
من ثمرات القهر و الجلال * شاید در حدیث صحیح آمده است
که ردزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتي فهو مردود من الله * یعنی هر که نمازش مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرص که دزد یا رسول الله بودن نماز میان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود که یکبار بعد از نماز این استغفار سه
بار بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفرا لله ربی

من کل ذنب اذ نبهه علی او و خطاء او سرا و علانیة و اتوب الیه
 من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم و ادت علام الغیوب
 و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * پس تصور باید کرد که
 چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ
 نماز شش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد مگر مراد
 از آن همان است که حسب مضمون این استغفار توبه کند
 بعد هر نماز سه بار و در این زمان اکثر در عوام بلکه قدمی بالا از آن
 مشاهد میشود که به تحسین اعمال و ادعیه همت تمام برگزینند
 و مطلق پاسبان شریط ملحوظ ندارند و تلفظ بالفاظ ادعیه را موثر
 فهمند و حق این است که بعد از اتمام و تکمیل شریط دعا بر
 زبانی که بکند و بهرنج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه
 ماثوره و آنچه بان از شاخ کرام مجاز شد درین وقت تیر بهدف
 باشد و ملحان بوارق افضال و عنایت ایزدی که مردم و هر آن
 بر هر فاشق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای مصل آنها را
 ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکرد اند تکیه بر آن نمودن از آن
 جنس است که آدمی درین عالم اسباب همیشه منتظر
 باشد که اینک خزانه قارون بدست من می آید یا زود باشد که
 من بادشاه میشوم گو حکم باستحاله آن عقلا و نقلانیتو اند شد

نگر همپوشن شخص را عقلا با آنچه تجیر کنند ظاهر است و اما این خاصیکه
دعای آنهاست تجاب است پس مضطر است و مظلوم اگر چه
فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دعای امام عادل
برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد بار بوالدین خود و دعای مسافر
و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم
که بغیبت او کند و دعای مسلم اگر بظلم و بقطع رحم دعا نکند
و نگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینها مرقوم
میشود اول آنست آنچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت
و جماعت مرویست و هم اعمال و عزها که منسوب بمشایخ
کرام است و اکثر از آن آنست که باین پنج تخمیر از بزرگان
و مشایخ رسیده و این پنج میرزبان مجاز شده است و بعد از آن
بعضی از ادعیه که بطریق امامیه مرویست هم مذکور گردد در حدیث
آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند
عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین *

و در ایت دیگر اینست * اللهم انی استعینک بانى تشهد انک انت
الله الذی لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم
یکن له کفو احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم انی استعینک
بان لك الحمد لا اله الا انت وحده لا شریک لک الشعان المغان

بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاكرام یا حی یا قیوم *
 در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 مردی را که گفت * یا ذا الجلال والاكرام * پس گفت به تحقیق
 استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت
 دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
 یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
 به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
 بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گذشت
 بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
 بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بروایت دیگر آمده است شخصی که
 سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الهام داخل کن
 او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا روزی سه بار در روز
 گوید بار الهام پناه ده او را از روزی و در حدیث آمده است که هر
 کسی که سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
 مگر آنکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله
 الحمد وهو على کل شیء قدير لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
 در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
 و او را به ان یقین حاصل است و در ان حالت بمیرد پس

او از اهل جنت است و هر که بخواند او را بشت و او را
 بدان یقین حاصل است و بمیرد پس او از اهل جنت است
 و معنی حصول یقین بدان این است که آنچه مضمون آنست
 بی ریب و تردید در دلش حاصل و وثاق باشد و آن این است *
اللهم انت ربی لا اله الا انت خالقنی و انا عبدك و انا عابدك
و واعدك ما استطعت احدک من شرم صنعت ابوء لك بنعمتك علي
و ابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت * در خبر است
 هر مسلم را باید که بعد هر نماز سه بار استغفار کند و آیه الکبرستی
 بخواند * و سبحان الله سبی و سه بار و الحمد لله سبی و سه بار
 و الله اکبر * سبی و سه بار بخواند که مجموع نود و نه بار شد
 دنیا بر اتمام عدد صد یک بار بگوید * لا اله الا الله و احد لا شریک له
 له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير * در خبر است که
 سیبعات عشر خضر علیه السلام یکی از مشایخ کرام تعلیم
 فرمود که ده چیز است که هفت هفت بار بعد نماز صبح و بعد نماز
 عصر اگر می خواند باشد از جمله آفات دنیا خدش و دزدان
 و قطاع الطریقان محفوظ ماند و این رو سیاده را بخواندن آن
 سیدی و سندی و مرشدی حضرت شاه میر محمد کاکوری
 قدس الله سره التریز که یکی از مشایخ قلندریه بودند امر

و اجازت فرمودند و از زبان فیض ترجمان ایشان بنقل یکی از
شاخ کبار شنیدم که می فرمودند سعید است آنکه بخواند
آن را و شقی است آنکه نخواند آن را و نیز بر وایت این ورد
سموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی
بمجلسی دزدان یا راه زنان او را محاصره کردند معاده سوار که
سرنه اشتند بر اسپها ظاهر شدند و او را از آن تهاکه محافظت
کردند و آن ده سواران موکلان سبععات عشر بودند و سبب سحر
نداشتن سواران این بود که او سبععات عشر بدون بسم الله
میخواند از آن روز او التزام بسم الله هم نمود و آن این
است اول * سوره فاتحه * بعد از آن * قل اعوذ برب الناس
بعد از آن * قل اعوذ برب الفلق * بعد از آن * قل هو الله *
بعد از آن قل یا ایها الکافرون * بعد از آن * ایها الکوسی
تا و هو العلی العظیم * بعد از آن * سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر * بعد از آن در روز وصیغه آن مختلف
است آنچه بود از این گم نام است این است * اللهم صل علی سیدنا
محمد و علی و آله و سلم * بعد از آن دعای مغفرت
باین صیغه * اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالد و لجمع المومنین
و المومنات * بعد از آن این دعا * اللهم افعل بی و بهما و بهم

ما جلاد و جلافي الد بن والد نيا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل
 بتا يا مولانا ما نحن له اهل انك ضغور رحليم جواد كريم بملك
 بر در وف رحيم * هر یکی ازین ده هفت هفت بار بخواند و اول
 و آخر در دهم ضم کند در حدیث آمده است که هر که این دعا قبل طلوع
 آفتاب و قبل غروب هفت هفت بار با درود اول و آخرین هفت
 هفت بار هر روز بخواند از جمله آفات و مصایب دنیا محفوظ و مصلون بماند
 * تحصنت بالله لا اله الا هو الهی و اله کلشی و عصمت به هودی
 رب کلشی و توکلتم علی الهی الذی لا یمرت و اعتد فعت الشر
 بلا حول و لا قوة الا بالله جسبی ارب من العباد جسبی الخالق
 من المخلوق جسبی الرازق من المرزوق جسبی الذی هو جسبی *
 جسبی الذی یبدی مذکورات کل شی و هو یخیر و لا یجار علیه
 جسبی الله و کنی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله سر می جسبی
 الله لا اله الا هو عایه توکلتم و هو رب العرش العظیم * این دعا
 در سنن ابی داود مرویست لکن از رد این گم نام بفرق
 یک لفظ که در حدیث « ایس وراء الله مرمی * واقع است
 و اجازت شیخ باین گم نام با لفظ * لیس وراء الله در می * است
 و گو در صحت این لفظ بحسب مساعده درین مقام کلام باشد
 مگر بهمین پنج ورد این گم نام است مرویست که حسن بن علی

طلبه‌ها السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان در ارشال و به
 معینه تأخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بضروریات و شاید
 خود که در آن زمان روداده بود و صرف نماید و برین عزم را نسخ
 بود که خواب کرد و در خواب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را دید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کنی چیزی از
 بنده شل خود یعنی ذر عیدیت و خدا بر هر چیز قادر است عرض
 کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو * اللَّهُمَّ أَقْذِفْنِي قَلْبِي رِجَاءُكَ
وَأَقْطَعْ رِجَائِي عَنْكَ سَوَّاكَ حَتَّى لَا أَرْجُو غَيْرَكَ اللَّهُمَّ وَمَا ضَعُفَتْ
هَنَّةٌ قَوْلِي وَفَصْرَعَةٌ عَمَلِي وَلَمْ تَخْتِهِ إِلَيْهِ وَغَبْتِي وَلَمْ تَبْلُغْهُ مَسْئَلَتِي
وَلَمْ يَجْرَ عَلَيَّ لِسَانِي مِمَّا أُعْطِيتُ أَحَدًا مِنْ آلِ وَلِيِّنَ وَالْآخِرِينَ
مِنَ الْيَقِينِ فَجَعَلَنِي بِهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * پس بخواند آن
 را چون صبح شد معاویه پانزده هزار درهم یا دینار در سال
 داشت دعای حضرت آدم طلبه السلام برای تو سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
أَنْتَ تَعْلَمُ سِرِّي وَعَلَانِيَتِي فَأَقْبَلْ مِنْ وَتِي وَتَعْلَمُ حَاجَتِي فَأَعْطِنِي
سَوْلي وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ
إِيمَانًا يَمَاشِرَ قَلْبِي وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يَصِيبَنِي إِلَّا مَا كُتِبَتْ
لِي وَأَرْزُقَنِي الرِّضَا بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ *
 مرویست که عهد الملک بن مروان حجج بن یوسف ثقفی

نوشت که انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه
 وسلم را ببیند و اکرام و اعزاز بر ته نماید و جایزه نیک دهد
 چون حجاج بنده است او رضی الله عنه رسید و راهری از و
 بسبب اظهار حق بر آشفت و گفت والله اگر کتاب
 امیرالمومنین در حق تو نبی بود اینک گردن تو می زدم انس
 فرمود که تو هرگز بر آن قدرت نداری گفت چرا فرمود ازین
 جهت که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی تعلیم فرموده
 است که بان سبب نمی ترسم از شیطان و نه از سلطان
 و نه از درنده حجاج گفت پس برادر زاده خود را تعلیم کن
 و مراد او پسر خودش بود که محمد نام داشت پس او انکار کرد
 و هرگاه وقت موت او قریب رسید راهری آنرا که ابان بن
 عباس است تعلیم کرد و گفت یکم از خدا ترس و او را
 تعلیم کن و آن دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم
الله اکبر الله اکبر الله اکبر بسم الله علی نفسی و دینی بسم الله علی امالی
 و مالی بسم الله علی نفسی اعطانی ربی بسم الله خیر الاسماء بسم الله
 الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء بسم الله
 افتتحت و علی الله توکلت الله ربی لا اشرک به شیء اللهم انی استأثرتک
 بخیرک من خیرک الذی لا یعطیه احد غیرک عز جارك وجل ثناؤک ولا

الله غيرك احققني من كل ذي شر خلقته لا حترز بك منهم واقدم
 بين يدي بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد
 لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ومن خلقي مثل ذلك وعن
 يميني مثل ذلك وعن يساري مثل ذلك ومن فوقي مثل ذلك ومن
 تحتي مثل ذلك * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان بر کسیکه
 از شر او میترسد پس بخواند * که بعضی هم عسق * که این
 ده حرف است و بخواند هر حرف انگشتی از انگشتان
 دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع
 کند و با ابهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند
 کرد سوره فیل آهسته بخواند پس هرگاه بلفظ * ترمیههم *
 رسد آنرا ده بار بخواند و هر بار یک انگشت از انگشتان مضموم
 بکشد چنانکه بند کرده بود و بعد از آن سوره را تمام کند از شر
 آن محفوظ ماند و این عمل عجیب و مجرب است * حرز مجرب *
 اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود و هلاکش خواهد
 ده روز سوره فیل هر روز هزار بار بخواند و روز دهم بر آب جاری
 نشیند و بگوید * اللهم انت الحاضر المحيط بمكنونات الصمائر
 اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلا نا
 ظلمني واذني ولا يشهد بي لك غيرك اللهم انك ما اكه فاهلكه

اللهم سوبله سوبال الهوان وقمصه قميص الردي اللهم اقصفه
 واین کلمه را ده بار گوید بعد از آن بگوید * فاخل هم الله بذلوبهم
 وماكان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که خدا بهما ک کند
 او را و کفایت کند شر او را * حرزمجرب * برای دفع
 وحشت و خوف و رنج و دشمن و قرض و جهت خلاص از قید و
 برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذي الشان عظيم البرهان
 شد بد السلطان کل يوم هو فی شان اعدا با الله من الشيطان
 ما شاء الله كان لا حول ولا قوة الا با الله * نقل است از حضرت
 غوث صدیقی هر شبی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
 این درود هفته بخواند اگر کسی را فرزند نرینه باشد روزی
 شود * ایاک نعبد و ایاک نستعین * روز شنبه * یا حی یا قیوم *
 روز یکشنبه * حسبی الله * روز دوشنبه * یا رحیم یا غفور *
 روز سه شنبه * لا حول ولا قوة الا بالله اعنی العظیم *
 روز چهارشنبه * یا ذا الجلال و الاکرام * روز پنجشنبه
 لا اله الا الله الملك الحق المبین * روز جمعه هر یکی ازین ادعیه
 پنج هزار بار بخواند مقول است هر که هفتصد و هشتاد
 و شش بار * بسم الله الرحمن الرحیم * بخواند
 و بعد از آن یکصد و سی و دو بار درود فرستد چری

سوال بکنند از خدا اگر اینک عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بر آن
عجب نیست که مستجاب الدعوات گردد و هر که اکثر کند
ذکر آن هیبت با روزی شود در عالم علوی و سفلی و در آن
سر اسم اعظم است حضرت جد امجد طالب الله ثراه
بخط خاص خود در ریاض رشک ریاض بی ذکر مستقول عنه ارقام
فرموده اند که بعینه ترجمه آن نموده می شود و تریاق مجرب در
اجابت دعا است که بر روایت ابن مسعود رضی الله عنه
بما رسید گفت که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده
کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
کامل کند و دوازده رکعت وقت شب یا روز بخواند و در هر
رکعت دو مرتبه فقط تشهد بخواند و سلام بدهد پس هرگاه در آخر
نماز به نشیند پس باید که نشاند بر پروردگار خود و درود فرستد
بعد از آن تکبیر گفته سجده رود و بخواند در سجده سوره
فاتحه هفت بار و آیه الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
وحد له لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير *
و ده بار بعد از آن بگوید * اللهم انی استلک بمعاقن العز من عرشک
و منهی الرحمة من کتابک و اسمک الاعظم و جدک الالهی و
کلما تک التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

بعد از آن سرباز دارد و سلام دهد یمن و شمال خود و فرمود صلی الله علیه و سلم بر هر یزکن از اینکه تعلیم کنی سفهرا پس دعا کنند از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیثی جلیل است که من و جماعتی از علما آن را تجربه کردیم * طریق ختم خواجگان * ندس الله اسما را هم نیز منقول از بیاض رشک ریاض مرهمی و مطلب که مسمت پیش آمده باشد این ختم را بکنند ان شاء الله تعالی حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز بشکر وضو بکنند و بعد از آن دو رکعت به جهت ارواح خواجگان برگزارند و بعد از آن دو رکعت دیگر برای برآوردن حاجات در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیه الکرسی هفت بار بعد از آن دعای الفتح ده بار بخوانند و آن دعا این است * یا فتیح الابواب یا مسبب السباب یا مقلب القلوب و الابصار یا دالیل المستحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی تو کلت علیک یا ربی و افرض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد هفت بار فاتحه مع بسم الله بخواند و صد بار در دو فرستاده باین صیغه * اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی آله و اوصیائه اجمعین * و هفتاد و نه بار اللهم انزل علینا من السماء ماء و اخرجنا من ظلمات القبر و اخرجنا من النار و اخرجنا من النار و اخرجنا من النار بخواند و یکبار سوره اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوة فرستاده ان شاء الله تعالی سه روز بگذرد که مطلب حاصل

شود نماید که با خلاص تمام بخواند و شک نیارد و این طریقی
 است که حضرت خواجه عبداللہ شہید قدس سرہ برادر
 شرف القلب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجهای
 بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان فارونی
 خواجه احمد ہمدانی خواجه عبداللہ انصاری خواجه معین الدین
 چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابواسحق خواجه
 فرید الدین مہرود خواجه نظام غیاث نوری سمرقندی
 خواجه معروف کرخی * طریق دیگر ختم خواجگان * اول باید کہ فاتحہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و آل اطہار و صحابہ ابراہیم
 خضو صابار و احباب حضرت خواجگان بخواند و بعد ازان بہ جهت
 بر آمدن مہمات صد مرتبہ درود بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرستد بعدہ سورہ فاتحہ ہفت بار اگر ہفت کس باشند
 یک یک مرتبہ بخوانند و اگر پنج باشند سہ کس یک یک مرتبہ و دو کس
 دو دو مرتبہ و اگر سہ کس باشند دو کس دو دو مرتبہ و یک کس
 سہ مرتبہ بخوانند بعدہ الحمد شرح ہفتاد و نہ مرتبہ و ہزار
 و یک مرتبہ سورہ اخلاص بخواند پس ازان باز سورہ فاتحہ ہفت بار بعدہ
 درود صد بار بخواند و این ہمہ را با بسم اللہ و صحیح بخواند و
 نہتر آن است کہ بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر تخم و بخواند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
 الا تا سه شب جمعه مداومت کند البته بحکم خدا مقصود بکفایت
 رسد و اگر در این عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه بخواند
 خواجهای مذکور این اندوخته بایزید بسلامی خواجه ابو الحسن
 خرقانی خواجه یوسف هندانی خواجه عبدالخالق غنجدانی * هر ز آخر *
 اگر کسی برنجی یا بلای سرگشته باشد چنانچه هیچ علاج دفع
 نگردد روز آدیند بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب به هیچ
 چیز مشغول نشود مگر بکرات این سه اسم * یا الله یا رحمن یا
 رحیم * بالقطع از آن رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
 است که هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سجود شد
 پس مریض گردید و فرشته در حالت خواب آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
 علیه و سلم چیست دیگری گفت سجود شد پرسید که ام
 کس سحر کرد گفت لبیبه بن اعصم نبودی گفت چه جز گفت
 بشانه و رویها که از شانه کردن جدا شد و بودند در غلاف شگوفه
 نهاده زیر سنگی که برای نشستن در جاده و صاف کردن آن
 دارند در پیروی ارواح گداخته است پس آنگاه شد آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم و برخاست و زبیر و علی ابن ابیطالب

و عمار را آفرستاد که آب چاه برکشیده غلاف شگوفه را که
 در آن مویهای آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از شانه کردن
 جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند بر آورده و دیدند
 که در آن چاه کمان است که یازده گره در آن داده شده و در آن
 سوزنها سپوخته است پس نازل شدند آن مرد و سوزنها را
 معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آیتی را یک گره
 آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند
 * بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَاللّٰهُ یَشْفِیْکَ مِنْ کُلِّ دَاءٍ یُّوْذِیْکَ * و لهذا درست
 است افسون با پنج از کلام الهی و کلام رسول اوست نه با پنج
 از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد آن و
 اعتماد بر آن انتهی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول
 صلی الله علیه و سلم برای افسون از سم عقرب و غیره پس
 ما ذون گردانید ما را بدان و فرمود چرا این نیست که آن از مواثیق
 جن است یعنی ما را و گردم از توابع جن است و آن افسون
 به نهجیکه الفاظ مزوسی اند باید خواند معانی آن هیچ نیست و برای
 دفع سم عقرب مکرر به تجربه رسیده که سریع النفع است
 و آن این است * بِسْمِ اللّٰهِ شَجَّةٌ قَرْنِیَّةٌ مَلْحَةٌ یَحْرِقُفَطًا * و در

هر بیت آمده کسی را که نظر بر رشد افسون کند باین قول *
 اللهم اذهب حواسها وبردوها ووصفها * بعد از آن بگوید
 * ثم ياذن الله * و اگر چشم بد بردا به رسیده باشد چهار بار در
 سوراخ بینی طرف راست و سه بار طرف چپ بمالد و بگوید
 لا هاس اذهب الهماس رب الناس اشف انت الشافي لا يكشف الضر
 الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه منجبت شود بسبب جن
 او را در برداشته تعویذ کند بسوره فاتحه و سوره بقره تا
 مفلحون و تمام آیت * و اليكم الله واحد * و آیه الکرسی
 * و الله ما فی السموات و ما فی الارض * تا آخر سوره بقره و تمام
 آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * و تمام آیت * و ان
 ربکم الله الذی * از سوره اعراف * فتعالی الله الملک
 الحق * تا آخر سوره مومنون و ده آیت از اول سوره صافات
 تا * لا رب * و سه آیه از آخر سوره حشر و تمام آیت *
 و انه تعالی * از سوره جن * قل هو الله احد و معوذتین *
 ایضا در حدیث آمده سه تن در افسون کنند سوره فاتحه سه روز
 صبح و شام هرگاه چشم کند آنرا اجمع کند بزاق خود و بر زمین اندازد
 و هم بحدیث آمده که عمقرب کنیزه را افسون کند سوره فاتحه
 هفت بار و آنحضرت را علی الله علیه و سلم را حالت نماز

عقرب نیش زدن پس هرگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر
عقرب مصابی و غیر مصابی کسی را نمی گذار و پس طلبید ننگ
و آب پس مسح می کرد بر آن و می خواند * قل یا ایها الکافرون
وقل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس * و نیز بحدیث آمده
کسیکه با تش سوخته شود افسون کند باین قول * اذهب الیهاس
رب الناس اشف انت الشافی لا شافی الا انت * ایضا در حدیث
آمده کسیکه بند شود بول او یا مریض شود بنگ مثانه افسون
لرده شود باین قول * ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک
امرک فی السماء والارض كما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک
فی الارض واغفر بنا و بنا و خطاینا انت رب الطیبین فانزل
شفاء من شفاهک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع * صحت
یابد تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری
را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسند
در ظرفی و او را می نوشانند بر ای طلب شفا و آن آیات
این است * بسم الله الرحمن الرحیم و یشف صد و رقوم
هو منین شفاء لما فی الصد و رفیه شفاء الناس و نزل من الغفران
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا امر ضئ فهو یشفین قل هو
الغنیب آمنا و هدی و شفاء * در چلبی بر پیغوا می نویسد

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد
 برض شد پد که مایوس شد از صحت او و این امر شاق گذشت
 بر او پس د به حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد
 از آن پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را
 در ظرفی بنویس و در آن مشروب انداخته مریض را بنوشانی
 همچنین کرد پس صحت یافت و لدا و آیات شفا همان
 شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة مینویسد
 که علما اجماع کرده اند بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه
 بکلام خدا و اسما و صفات وی باشد و بزبان عربی یا یزبانی
 و دیگر که معانی آن می داند بود و با اعتقاد اینکه موثر حقیقی خداست
 عراسر و تأثیر رقی به تقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما
 افغونی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی سنیری
 کنند و مردم بدان مشغوف اند و در وی اسما است که
 ستعارت زبان هند و نسبت اجتناب از آن لازم می نماید
 انتهى و شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن
 ابی زید القیردانی که ادعیه کثیره را تبحر به کردم پس نیافتم اسرع
 در اجابت و اعظم در برکت ازین دعا که شیخ فقیه
 ابو اسحق پاونسی و عامی کرد زبان بر هر سلطان جایز و بر هر دزد

گمراه و برای هر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف
 شود بر آن باید که بخل کند که آن دغای خواص است و سزاوار
 نیست که غیر متقی بآن دغا کند زیرا که دغای سحر و صهیج است
 و آن این است * یا موضع کل شکوی و یا شاه کل بخوی و یا
 عالم کل خفیه و یا کاشف کل بلیه و یا منجی یونس و یا مصطفی
 محمد صلی الله علیه و سلم و یا خلیل ابراهیم ندعوک یا الهی دعاء
 من اشتدت فاقته وضعفت قوته و قلت حیلته دعاء الغریق الغریب
 اللهم فامکروب المضطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا
 ارحم الراحمین اکشف ما نزل بشار من کنی و کنی * بجای کنی و
 کنی امصیبت خود ذکر کند * انک علمی کل شی قد یرواغوثا یا الله
 سم مرتبه * اللهم یا بادی لا بدء لک یا دایم لا نقاد لک یا حی یا مجی
 الموتی یا قایم های کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت
 الیها و احدا استلمک بکلمات الله التامات الا من والعفو والعافیه
 والمعافات الدائمة فی الدین والدنیا والاخرة و فی الاهل
 والجسد والمال والولد والمسامین اجمعین یا رب العالمین
 انک علمی کل شی قص بر فارحمنی یا ارحم الراحمین
 و اکشف ما نزل بی کنی و کنی * و اینجام بجای کنی و کنی امصیبت
 خود ذکر کند * و خلاصی خلاصا جمیلا * و نیک بکن بیت خود را

وقت خواندن این دعا بینک و بین الله بفراید و عقاید * عمل
هرکسی را کاری و مهمی در پیش آمده باشد و عاج آن نداند
این نقش را بدست چپ خود بنویسد و شب بخواب
رود هر چه فکر ادا باشد بعینه در خواب بیند و آن نقش اینست
* من یهیب یهیب من یهیب یهیب من یهیب یهیب * عمل *

هر کارکاری مشکل پیش آید و سهمی و شر او باشد
باید که این دعا بنویسد بر کاغذ و در آب روان اندازد و تا
یک هفته این عمل کند ان شاء الله تعالی مطلب حاصل آید
و آن دعا اینست * بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة

ا لا با لله العلي العظيم بسم الله الملك الحق العون من العون الذي لا
 الي الاولي الجليل اني مسني الضروايت ارحم ارحم
 بندگان شيخ جمال الدين يوسف سحر و نه من اين عمل را
 روايت کرده اند * هر روز * براي محافظت از سخاوت
 با خود دارد * اعين حامل هذه العزيمة بكلمات الله التامات كلها
 من شر ما يخلق فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين بسم الله
 خير الالهة بسم الله الذي لا يضر بالسم شي في الارض ولا
 في السماء وهو اليع العظيم * و اين * ، رنقات الانس مذکور
 است که حديث نبوي دارد است با اين معنی که هفتاد هزار

بار کلمه * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گویند یا نجات آن
 کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الریبع
 مالتی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم
 و لیکن بنام کسی معین نشده بودم تا روزی بر مایه طعمای
 حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کو دکی صاحب کشف بود
 در آن وقت که آن کو دک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست
 گفتند شش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده
 میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الریبع
 گفت در باطن باخو دگفتم خداوند اتو میدانی که هفتاد هزار کلمه
 * لا اله الا الله * گفته ام آن را بجهت آزادی مادر این
 کو دک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من
 این نیت در باطن خود تمام کردم آن کو دک بخندید و بداشت
 نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص
 یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت
 شیخ ابو الریبع میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
 کو دک معلوم شد و صحت کشف آن کو دک بخبر نبوی
 میگویند که روز عاشورا هر که هفت کرات این دعا بخواند در آن
 سال نمیرد * سبحان الله ما له العزیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا

وژنة العرش لا ملجاء ولا منجاء من الله الا اليه استعجنان الله عند
 الشفع والوتر وعد دكلماته الثامات واسئلته السلامة بروحمتك لاحول
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل ونعم
 المولي ونعم النصير وصلي الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين *
 روز عاشورا اين سناجات پريشتي كه بخواند بكافيت رسد
 * بسم الله الرحمن الرحيم الذي يحرمه الحسين واهله واهله
 وجده وبنديه فرج عما اذ فيه وصلي الله علي خير خلقه محمد
 وآله اجمعين * ديگر * يا قاتل تريته آدم يوم عاشوراء يا رابع ادريس
 الذي السام يوم عاشوراء ويا جامع شمل يعقوب يوم عاشوراء و
 يا كاشف حزن ايوب يوم عاشوراء ويا دارج كربة ذي النون يوم
 عاشوراء ويا غافر ذنب داود يوم عاشوراء ويا سامع دعوة موسى
 يوم عاشوراء ويا رافع عيسى بن مريم يوم عاشوراء ويا ناصر محمد
 صلي الله عليه وسلم يوم عاشوراء اقص له الحاجات يا ولي الحسنات
 ويا دافع اسميات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ويا مالك
 يوم الدين يا ذاك رجب ويا ذاك سنة عيسى وصلي الله على سيدنا محمد
 وآله وصحبه اجمعين * عمل * ابن هفست تمام چهار روز چهارشنبه
 انرا هفتصد و نوبست و در آب شسته بخوردن مردم دهد

که دفع بلا یا نماید * بسم الله الرحمن الرحيم سلام قولاً من رب
 الرحيم سلام علی نوح و علی العالمین سلام علی ابراهیم کذلک
 تجزي المحسنين سلام علی موسی و هارون سلام علی الیاسین
 سلام علیکم طبتهم زاد خلودها خالداً بین سلام هي حتی مطلع الفجر *
 در ریاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی
 طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود بر او مصیبتی
 بوسط شب برخیزد و وضو کند با جمله آداب و مستجاب و
 دو رکعت نماز بپوشد و بپوشد و در هر گاه سلام دهد
 استقبال قبله باشد و هزار بار درود فرستد بر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بعد از آن بگوید * اللهم صل وسلم علی سیدنا و
 مولانا محمد صلوة تحل بها عففتی و تفرج بها کربتی و تنفخ بها و خلعتی *
 پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند آنچه نازل شد بر او و به بند
 دست خود را برین ذخیره که منافع آن کثیر است * و هم در ریاض
 رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که اخبرنی الشیخ
 الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعاً عن علی بن
 ابی طالب رضی الله عنه انه قال کیکه آرزو کند چیزی را و
 اراده کند که خدای تعالی او را در خواب با آنچه اراده کرده
 است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل نوم بگذارد و در

در رکعت اول فاتحه الکتاب یک مرتبه و ایشمس و نوحه ها هفت
مرتبه و در رکعت ثانیة و اللیل اذی غشی هفت مرتبه و در رکعت ثالثه
سوره و الضحی هفت مرتبه و در رکعت رابعه الم نشرح هفت مرتبه
و در رکعت خامسه سوره و التین هفت مرتبه و در رکعت سادسه
انا انزلناه هفت مرتبه بخواند پس هرگاه فارغ شود از نماز خود
و سلام دهد ثنا کند ختم ایتنان را و درود فرستد بر نبی صلی الله
علیه و سلم بعد از آن بگوید * اللهم یا رب ابراهیم و موسی و
رب اسحق و یعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل
و انت یا رب منزل الصحف و منزل النوریت و الایمیل و الزبور و
الفرقان العظیم ارنی فی منامی فی هذه اللیلة من امرکذا و کن
معا انت به اعلم * پس اگر بینه در شب اول فجماء و الا در ثانیة
و الا در ثالثه تا ششم شب پس به تحقیق بدو تمام نشود هفت
شب پس بیاید بر و شخصی پس بگوید از و که * الاموتکذا
و کنذا * و به تحقیق ما تبر به که ایم آنرا و عمل کردیم بدان پس
یا فقیه آنرا صحیح گفت استمال کردیم آنرا هفت شب
و غرض من آن بود که بهر سم از خدمت کیمیا پس آمد نزد من
شخصی و گفت لا الذیق و الرصاص و المونک * پس اراده
کرد که دم که بهر سم از طریق ساقش آن پس آمد شخصی و پیدا کرد مرا

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج

۱۸	۱۱	۱۶
۱۳	۱۵	۱۷
۱۴	۱۹	۱۲

با خود دارد بعون اله سبحانه خلاص یابد

* فایده * طالبه پر کردن نقش مثلث این

است * بیت * دو اسب و پیاده و دو فرزند * انگاه پیاده

و دو اسب است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین

طالبه بیت مرقوم پرمیکنند و طالبه پر کردن نقش مربع این بیت است

* اسب و فرزند اسب درخ باز اسب و فرزند اسب گیر * فیل و

هر مربع یکصد و کمتر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد

باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنا بر آنی بهمین قدر اکتفا شد

* عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دو نیست با این دعا

بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا هدی العجایب

یا الخیر یا خالص یا مخلص یا خاص * عمل * برای در و زده

اسمای اصحاب کعب نوشته در آن چپ زن بن و این

اسرار خاصیت های عجیبه مخزنه است

* اَلْهٰی بِحَرَمَةِ یَمَلِیْخَا مَکْسَلَمِیْنَا کَشْفُو ظَمَطْ تَبِیُو نَسْ کَشَا

نَطِیُو نَسْ یُوَا نَسْبُو شْ وَا سَمْ کَلِیْهْمْ قَطْمِیْر وَا لّٰهَ قَصْدُ السَّیْمِلِ

وَمِنْهَا جَا یَرْفَا لّٰهَ خَیْرَ خَا فِظَا یَرْحَمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ *

و آنرا بش ^{به} تصحیح حضرت غلام نقشبند قدس سره است
 * عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف
 قلوب هفت مرتبه اسم جلالت و آن الله است بنویس
 بعد از آن همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد از آن
 اسم رحیم هفت مرتبه بعد از آن نوشته شود
 « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَلْبًا فُلَانِیْنَ فُلَانٍ * یعنی نام مطلوب و پدرش
 و جعل عطف الرافعة والرحمة والحنان والعطف والقبول فان تولوا
 فقل جیبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و یورب العرش العظیم و
 اذ قال ابراهیم رب اری کعبتک لعلی الی لونی و ان ارام تو من قال
 بلنی و لکن لیطمین فلی الی قال فقل آری عطف من العطف فصرهن الیک ثم
 اذهل علی الی جعل منهن حریم اسم الله و یورب العرش العظیم و
 الله عزیز حدیم کل الی الی فلیان * بنامی فلان نام مطلوب
 نویسد * الی فلان * اینجا نام طالب * عطفه است ایضا کشفها عندک
 غطاء کف و صرک الی و جعل الی * آن را بر عطفه ان و بنام و فافعل
 بنویسد : نوشته آن را بر سر هر کسی که خواهد هفت مرتبه
 بگوید و اند بهر پنج که میسر آید خواهد و حالت بیداری یا خواب
 و اگر مطلوب شخصی باشد که آنجا سانی نبوده و از دور بگرداند
 باین پنج که طالب این کرده اند و آن مطلوب را بدین و مطلوب

طالب را نه بیند و در هر گردش یکبار تکبیر گوید پس هفت مرتبه
 الله اکبر بعدد و در است بگوید و آن مکتوب را با خود دارد
 پس به بیند تماشای عجیبی * عمل * از مولانا غلام نقشبند قدس سره
 منقول است برای دفع اعدا سی و یکبار بوقت معین سه روزه
 یکاثر مع بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
 بر خوشبوی یا برگ پان دم کرده بخورد و آن شخص مطلوب بدینند

* بسم الله الرحمن الرحيم ان الله لا يخفي عليه شيء في الارض
 ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا

هو العزيز الحكيم یا هم فلان علی حب فلان بن فلان * یعنی
 اسم طالب بعد از آن نام مطلوب و مادرش بنویسد * عمل *
 طریق بدیع محرب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
 را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد و اگر
 در آن نام انسان باشد پس نام مادر او نیز باید نوشت
 مثل فلان بن فلان پس نام طالب و مادرش نیز بنویسند
 و هر حرف را یک سطر کنند باز آن را تکبیر صد بار و مؤخر کنند
 بعد از آن این ورق پاره کنند اما طاق موافق عددی که ذکر آن
 می آید و آن این است که بگیرند اعداد و حروف نام یعنی
 سطر اول بعد از ف مکرر و قسمت کنند آن را طاق هر قدر که
 ما

خواهند و بگیرند از اسمای الهی آنکه اوایل آنها عرفی است که
 عهد آن را گرفته اند اما به ترتیب حروف و نیز بگیرند موکلات
 آن حروف و جمله را در عا سازند باین طریق * ا ح ج و ا د ا د ل ن
 و یا ف ل ن و این جانام موکلان ذکر کنند * محبت فلان بن فلان
 لفلان آن فلان که بحق بار الهی و با ظاهری منلا * این چهار اسم
 الهی که گرفته اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعد
 قسمت تا اینکه تمام شود هر عدد و سازند قطعه های فرد را فقیه
 و بوزن هر یک از آن هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ
 مس بنی قاتی و باید از نذران روغن کاه و عسل بتر بیع یعنی
 سه حصه روغن باشد و یک حصه شهد و از شب چهارشنبه
 این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه های پاک
 و صاف و مالیدن خوشبوی و صوم و از نذر غسل و در هر شب
 واجب است و حیوان جلالی و جمالی بنهند در ایام عمل و
 و فیکه مطلوب است شخصی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد
 و این عمل نیز بانی است بسوی سبزه اغنیاء و انصار ارواح
 اولیاء و محبت و بغض و هلاکت کردن و بسم الله و جمع
 و مثالب پس این را حفظ باید کرد و بنیل بکر از اهل آن و قصد
 نکند و شود باین عمل هر کسی که بحق اسماء الهی موافق و وقت این است

الله باسقط توابع ثابت جلیل حمید خیبر دلیل ذاکر
رحمن زاکلی سمیع شکور مهر ضابط طیب ظاهر علم
غفور فاج قهار کریم لطیف معزنا صرود و دادی یا سر
موکلات حروف این است اسرافیل جبریل

عزرائیل میکائیل ج کلکائیل ح تکفیل غ مهکائیل د
دردائیل ذاهرائیل ر امواکیل ز شرفائیل س همواکیل ش
هرائیل ص انجمیائیل ض عطکائیل ط استماعیل ظ
لوزائیل ع اوماعیل غ اوحاعیل ف سرحاکیل ق عطراکیل ک
حرو زائیل ل طاعیل م رو یائیل ن حو لائیل و افتمائیل ه
دور یائیل ی سر اکیطائیل

* فایده *

و طریق تکمیل این است که در سطر اول تکمیل حروف کسر بنویسند
در سطر ثانی ابتدای سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول
و جنب او آنچه متصل آخر بود باز جنب او آنچه متصل اول سطر
اول بود باز جنب او ردیف ردیف آخر باز ردیف ردیف
اول و قس علی ذلک تا منتهی شوند بطور بنطری که عین
اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک
اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر
و جافیه و علمای تنسیر بهمین طور عمل دارند اما تنسیر انوعی

و دیگر هم هست که قد ما بان عمل کرده اند و در سطر اول اسم
کمر نویسند و در سطر ثانی اول سطر اول و در جنب او
آخر سطر اول پس مایلی اول پس مایلی آخر پس ردیف
مایلی اول پس ردیف مایلی آخر و همچنین تا سطر تمام
شود باز سطر سبوم شده و غنند اوکل سطر دوم در اول
این بنویسند باز آخر سطر دوم بگذر اما اینکه سطر اول با آن تفاوت
حاصل آید و برای تمهیل هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول	مثال دوم
م ح م د	م ح م د
د م م ح	م ح م د
ح د م م	م م د ح
م ح م د	م م د ح
	م ح م د

«صل* در خانه آن حضرت شاه کاظم قلندر فندس سه که از
خانهای حضرت شاه باسط قلندر فندس سه داند و عمل
ماثور اند که در آن موجب منافع کثیر دینی و دنیوی است
و برای دفع اعدا و شر و سحر و شیطانت از جمیع کار دینی
و دنیوی مجرب آن خانه آن است و می گویند که این که در الفاظ فارسی
است شمشیر است و دینار که عربی است سپر است و برای
هر امر بوضع دیگر و در آن است زکوة آن مفید است

جناب حضرت شاه تراب عالی صاحب مد ظله العالی خلع
 و خلیفه و صاحب سجاده حضرت شاه کاظم صاحب قدس سره
 باین هیئت میرزا اجازت در درود داده اند و همیشه بتاکید
 جهت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان که آنرا سپهر
 میفرمایند و برای محافظت از اعدا و دفع سحر و غیره بنور
 آن یازده یازده بار بعد نماز فجر و نماز مغرب یا است
 و یکبار بعد نماز مغرب مأمور فرموده اند این است

هدیقا ملیقا خالقا مخلوقا کافیا شافیا ارتضی مرتضی احق باطن و مح
 و نزل من القرآن ما هو شففاء و رحمة للمؤمنین و لا یزعم الظالمین
 الا خسارا بحق آساتا سالا سالوسا * دیگر که آن را شمشیر
 می فرمایند و برای خذلان اعدا و هلاکت آنها مجرب است
 این است بسم الله خیر الاسماء انبیاء اولیاء از یاد را
 عباد را ابدالی را اذتاد را سالکان را ناسکان را محبوبان را محبوبان
 را مغلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالکان را مجذوب را
 اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اهل سکر را اهل صحو
 را ششنگان کنج سلامت را رنده گان راه ملامت را قنبران
 سر مست را صوفیان زبردست را سلسله طبقه حیدریان را
 غلامه موافقیان را شایان عرب را سرداران عبیح را بنده گان

زنگیان را امیران خراسان را سلطان هند را اخلاصی سند را
 سراسر از آن غزنوی را ظریفان تبت و چین را چاکموانان
 بد قحشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراءالنهر را
 واصلان برومجر را که در حیات ظاهری و باطنی اند به رکاء خدا شفیع
 می آرم برای برآمدن حاجات و مهیات دینی و دنیوی هر که
 در آید بر آید هر که در افتد بر افتد هر که در کند بکند خود چون تکبیر
 عاشقان بر آید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
 الله اکبر و الله الحمید و الاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
 لا اله الا الله محمد رسول الله این ورد هر روز سه بار بعد نماز فجر و سه بار
 بعد نماز مغرب بخواند * عمل * هم یار و اجازت جناب حضرت
 شاد تر است علی صاحب مد ظله العالی برای حفاظت از و باقیست
 بار هر روز بعد نماز فجر بخواند * اللهم یا ولی الولا یا سامع
 الی عام یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنی القهر و المرض و الوباء
 را اطاعون و القتها و المقسم و الشیاع یحق مع من المصطفی و علی
 المرتضی و الطاهر الزهراء و حسن المجتبی و حسین شهید
 دشت مکر بلا * بار بار بار بار یا ربنا *
 این فیه را از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بروایت احادیث
 و کتب مشایخ اهل سنت بود و اما هر طریقه امامیه هم ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ائمه اثناعشر علیهم السلام
از حد و افر است و کتب و رسایل کثیره در این باب تالیف
شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعای صحیفه کامله است
که منسوب است به علی بن حسین معلوم الله علیهما که آن را
بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و درین رساله
بنظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر ماه بجا آورده شده
بابت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تواتر آن
کتاب زاد المعاد ما با قر مجاسی است * ادعیه ماه رجب * منقول
است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب
این دعا خواندند و علما ذکر کرده اند که هر روز سنت است
خواندن آن * یا من یملك حوائج السائلین و یعلم ضمیر الصامتین
لکل مسئله منک حاضر و جواب عتید الیه و مواعیدک الصادقة
و ایا د یلک الغاضلة و رحمتک الواسعة فاستملک ان تصلي علی محمد
و آل محمد و ان تقضي حوائجی للدنیا و الآخرة انک علی کل شی
قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه
السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند *
خاب الوافقون علی غیرک و خسر المترضون الاک و ضاع الملمون
الا بک و اجذب المنتجعون الا من انتجع فضلك با بک مفتوح

للراغبين وخيرك مئة و ل للطالبين و فضلک مباح المسائلین
 ونیلک مناح الامین و رزقک مبسوط لمن عصاک و حاکمک معترض
 لمن ناداک ماد فک الاحسان الی المسیتین و سیدنا الایقان
 الی المعتمدین اللهم فاهدنی هدی السیاقین و ارزقنی اجتهاد
 الاجتهادین و لا تجعلنی من الغافلین السبعین و اغفر لی یوم الدین
 و از مرتبه سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه خواهد در یک روز
 خواهد در تمام ماه هزار مرتبه تمام کند ثواب بسیار دارد و اگر
 هزار مرتبه * لا اله الا الله * بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته
 شود و حق تعالی در بهشت شهری از برای او بنا کند و در هر
 شب از شبهای این ماه هزار مرتبه * لا اله الا الله * و صد
 مرتبه این استغفار دارد * استغفر الله انی فی
 لا اله الا هو وحده لا شریک له و اتوب الیه * از امیرالمومنین
 علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که هر که در هر شب و هر روز صد مرتبه و استغفار و در رمضان
 سه مرتبه * الحمد لله و الله ربی و قل یا ربنا یا ربنا و قل هو الله
 احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند
 و سه مرتبه بگوید * سبحان الله العلی و لا اله الا الله
 الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * و سه مرتبه بگوید

* اللهم صل علي محمد وآل محمد * و شصت مرتبه * اللهم اغفر
 للمؤمنين والمؤمنات * و چهار صد مرتبه بگويد * استغفر الله واقترب اليه
 گنايش را خداي تعالى بپارزد اگر چه بعد قطره های باران
 و برگ درختان و کف دریا باشد و در روز عید حق تعالى او را اندک
 کند که براستی تو دوست منی و بر حرفی ترا شفاعتی میدهم
 در حق برادران و خواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود که
 اگر در عمری یکبار این عمل را بعمل آورد حق تعالى بر حرفی هفتاد
 هزار حسنه باو عطا کند که هر حسنه از جمیع کوه های دنیا سنگین تر
 باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت
 او را در قبر و همین قدر وقت بیرون آمدن از قبر و مثل آن
 وقت پرواز کردن نامه های اعمال و نزد سنجیدن اعمال در
 میزان و نزد صراط بر آورد و او را در سایه عرش خود جاده
 حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را
 ستایعت کنند تا داخل بهشت شود و باو عطا کنند آنچه هیچ حشی
 ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد * او عید او را و ماه
 شعبان * درین ماه فضیلت استغفار و درود بسیار است
 و منقول است که اگر درین ماه هفتاد بار * استغفر الله واسئله التوبه *
 گوید چنانست که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

و مقول است هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید
 * اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ * استغفر الله و اتوب الیه *
 حقیقتی روح او را در افق تبیین جاده و آن فضای وسیع است
 در پیش عرش و در آن فضا نزل است و قد صفا و کناز آن
 بعد ستاره های آسمان نهاد است و در بعضی روایات
 * الْحَمْدُ لِلّٰهِ * بیش از * الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ * است از شمر
 امام محمد باقر علیه السلام - مقول است که شب نیر شعبان
 بهترین شبهاست بعد از شب قدر پس سعی کنید در
 عبادت این شب که خدا بهمانی بذات مندرس شود و بگوید
 کرده است که ساینی را از درگاه خود دین کند مگر اینکه مصیبتی از خدا
 طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهل بیت قرار داده است
 بارای شب قدر که برای بجهت ما قرار داده است پس اهتمام
 نمایند در این شب در دعا و ثنا کردن بر خود و بر سبک هر که در این شب
 صد مرتبه * اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ * صد مرتبه * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ * صد مرتبه * اَللّٰهُمَّ
 * اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ * لا اله الا الله : یا یارب العالمین کنه و شسته او را
 بهامرز و حاجت های دنیا آخرت او را آفریند و خواست طلب نماید
 یا نه نماید * و از جمله * اَعْمَالُ لَبَّاءُ * در نیر شعبان - مقول است
 اینست که هر که در رکعت نماز هر روز که است یک یا سلام بخواند

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
 این دعا بخواند * اللهم انی الیک فقیر و من عندک خائف و بک
 مستعین و رب لا تبذل اسمی و لا تغیر جسمی رب لا تجعل بلائی رب
 لا تشمت بى اعدائى اعوذ بعفوک من عندک و اعوذ برضاک من
 سخطک و اعوذ بک منک جل ثنا ۛ ک انت کما تینت علی نفسک و فوق
 ما یقول القایلون فیک * اعمال و ادعیه ماه رمضان * سنت
 است که در روز اول این ماه غسل کند در آب جاری و سی گفت آب
 بر سر ریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
 که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع دردها و بیماریها در تمام
 سال ایمن باشد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که در
 روز اول این ماه کفی از کلاب برد و بزند از خواری و پریشانی
 نجات یابد و اگر هر روز بکند در آنروز از بلا ایمن گردد و هر که
 یک کف از کلاب در روز اول ماه بر سر ریزد در آن سال از
 مرض سر سالم ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
 علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه در رکعت
 نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
 و در دوم سی مرتبه * انا بزلماة * و بعد از نماز بقدر وسع و
 تصدق بکند سلامتی آن ماه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

عناد حق علیه السلام منقول است که هر که نزد داخل شدن ماه
 رمضان در روز اول یا شب اول دو رکعت نماز بکند
 و در رکعت اول بعد از حمد سوره * انا فتحنا * و در رکعت دوم
 هر سه رده که خواهد بخواند حق تعالی جمیع بدیهار و در آن سال از
 دو رکعت و در حفظه ابا شد تا سال آینده منقول است که بعد از
 هر نماز در ماه مبارک این دعا بخواند * یا عالی یا عظیم یا غفور
 یا رحیم انت رب العظیم الذی تیس کما تشی و قو المصیر
 البصیر و هل اشهر مظاته و کرمته و شرفه و فصاته علی الشهور
 هو الشهر الذی فرضت صیامه علی و هو شهر رمضان الذی
 انزلت فیہ القرآن و فی اللیلة فی بینات من الهدی و الفرقان
 و جعلت فیہ لیلة القدر و جعلتها خیراً من الف شهر فیا ذالمن
 و لا یمن علیک من علی بفکاک و قبی من النار یمن آمن علیه
 و ادخلنی الجنة و حمک یا ارحم الراحمین * از حضرت امام
 موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگوید *
 اللهم اک صمت و علی در ذک انظر و علیک توکلت * تا خدا عطا کند
 به تو ثواب هر سیرا که درین روز روز داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سوم *

در عبادت * و م بد آنکه سوم عبارت است از بازداشتن

خود از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از شدوع صبح صادق تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان است یا گذشتن سی روز از شعبان و رویت هلال ثابت می شود بگواهی یک شخص عادل بنده هب البته اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا بنده هم باشد هلال ثابت می شود و اما هلال شوال بنده هب غیر ابو حنیفه به گواهی دو عدل ثابت می شود اگر چه در آسمان هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن مطلع جز بگواهی جمع کثیر که بگذشته آنها ظلم یقینی حاصل آید هلال شوال ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بست و نه روز از شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آن روز واجب شود و از رمضان محسوب گردد و این مذ هب بعضی از صحابه کبار است اما بنده هب باقی امه خلاف آن است لکن بنده هب ابی حنیفه اگر نیت کند که اگر آن روز از رمضان است روز فرض گیرم و الا تطوع در مضانیت آن روز ظاهر شود و از رمضان محسوب افتد بخلاف مذ هب شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تا ریخ

پسنی پام شب بیدان بوم الشک نیست گو ابر و غبار
 بر آسمان باشد بلکه بوم الشک آن را گویند که شخص
 برویت هلال گواهی دهد و آن شهادت منتهی شود مگر قاضی
 بسبب فسق او یا بوجوبی آخر شهادت او را مقبول نکند و رد
 کرد اند یا عوام ارجاف انداخته باشند برویت هلال و نزد
 حاکم ثابت نشود یا شده و روزه شک به موجب این باشد اگر
 موافق قضایه را داند مباح است و الا به نیت تطوع مکروه باشد
 و صاحب روزه التاج می نویسد که بنویسند ابی حنیفه روزه
 تطوع هم بوم الشک مباح است مکروه بلکه کتب معتبره فقه
 این است که بخواس روزه بوم الشک به تطوع مباح است
 مثل قاضیه مشیخ و عده عوام مکروه است و نزد امامیه نزد بعضی
 هلال رمضان با و این است که منی عادل ثابت شود و نزد بعضی
 بشهر طیکه شب بر آسمان ابر و غبار باشد و الا لا عمل بر همین
 قول اخیر است و بوم الشک نه امامیه آن است که احتمال
 رمضان و شب بیدان هر دو علی السواء است و روزه آن
 و روزه آنجا به نیت و بوجوب و اتمام است به نیت تطوع جایز
 است و در روزه دو چیز فرض است یکی نیت و به موجب ابی حنیفه
 به طلق نیت صوم بی دیدن رمضان یا غیر آن و بدین آنکه نیت در

نیت در فرض
 صوم و روزه

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پیش اگر پیش از زوال
 نیت کند در روز فرض و نفل جایز باشد الا در روز قضا که
 در آن البته نزد او شرط است که نیت روز قبل از طلوع
 آفتاب کند و بدهد شب شافعی و مالک و یقنول از احمد حنبلی تعیین
 رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت
 در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبلی این امر
 مخصوص بر روز فرض است و در تطوع قبل زوال هم نیت
 درست است نزد شافعی و نزد احمد خواهد قبل زوال باشد یا بعد
 زوال و بدهد مالک روز تطوع هم همچنین است که جز در شب
 نیت درست نباشد و بدهد مالک اما می اگر روز معین باشد همچو
 رمضان یا روز معین نذر نیت صوم مطلق یا قربت کافی باشد
 بقولی و اگر نه تقیید بدان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن
 الکفارة و غیره * و در روز فریضه اگر عهده وقت شب نیت
 نکند و صبح شود روز درست نباشد و فریضه دوم در روز
 اساک است از اکل و شرب و مجامعت و هر چه در معنی
 این است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما
 استنابیه و اخراج منی بفعال خود عمدا در معنی مجامعت است
 لاجرم همه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و در آمدن

چیزی از ظاهر در باطن بر او سفیدی مفتوح از سه قصد و عمید
 با آنکه ذکر روزه باشد مثل حقه کردن و چیزی در گوش و بینی چکاندن
 که بجهت دماغ رسد و از استخوان کله بگذرد و در اکل
 و شرب داخل است و مفسد صوم است الا بحد هب شافعی
 که در گوش چیزی چکاندن ازینها مبطل نیست و آهین بگلو فرو
 بردن و بقصد پیری دانه قی کردن و بزبان آب دهن را بیرون
 آوردن تا سه دوشو و باز بگلو فرو بردن و بحد هب شافعی و احمد
 بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دانه آوردن و باز بگلو فرو بردن
 روزه را باطل کند و بحد هب احمد حجامت کردن و سرمه کردن
 بشرط اینکه اثرش بخلق رود نیز مبطل صوم است و نزد دیگران
 خلاف آنست و در راه گداز بول چیزی چکاندن که بمشانه رسد
 روزه را باطل کند و اگر استعمال منظر است کند بگمان اینکه
 شب باقیست یا آفتاب فرو رفته است و خلاف آن بظهور رسد
 روزه باطل شود مگر سواهی قبضای آن روزه چیزی دیگر لازم
 نیاید مگر بحد هب احمد درین مورد صورت افطار بجماع موجب
 قضا و کفار دهر و است و از حجامت و خوردن و آشامیدن پس و
 روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را
 زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال

ضرری بصوم نرساند مگر عذر اتاخیر کردن جنب را در غسل
و غیبت کردن و بوسه دادن مکرره باشد و همچنین استعمال افعال
انگو و ماهی و ماعب و تضييع وقت بمطالعه کتب غیر دینی کراهت
دارد و وقت مضمره بخط آب بخلق فرو رفتن نزد ابیحنیفه
و مالک روزه را میشت کنند و نزد شافعی و پرواتی از احمد نمی
شکنند اگر مهالغه نکرده باشد و اگر قی غلبه کند و هیچ از و باز
بخلق فرو نرود مبطل صوم نیست * فصل * و اما موجبات و لوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتب بر آن چهار چیز است موجب
اول و لازم شکن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
و معنی افساد این است که نیت صوم کرده بشکند و اگر کسی
از سر نیت نکرد فقط قضا لازم است کفاره بر و لازم نیست
و آن بدهب شافعی و احمد مخصوص است بافساد بمجامعت
در پس و پیش حرام باشد یا طلال و یا قساد از دیگر چیزها
کفاره نیست و کفاره باجماع بافساد روزه رمضان مخصوص
است نه بر روزه های دیگر مثل نذر و قضا و غیره و بدهب
ابیحنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن و دوا خوردن عید ابایاد
روزه موجب کفاره است لکن بدهب ایشان و نیز بدهب
مالک و یک روایت از احمد جماع بهیمة موجب کفاره نیست

و بندهب شافعی موجب است و بندهب مالک جماع عمد و خطا در
لزوم کفاره یکسان است و بندهب غیر ایشان نیان
موجب کفاره نیست و عمد موجب است و کفاره بر مرد و زن یکسان
واجب است بندهب ابیحنیفه و مالک و یک روایت از احمد
و شافعی را در این باب سه قول است یکی لزوم بر زن و یکی
عدم لزوم بر او و یکی اینکه لازم است لکن کفاره زن
هم مراد آگند و اگر بعد لزوم کفاره بپار یا دیوانه یا مسافر
گشت یا زن حایض یا نفسا شده بندهب ابیحنیفه کفاره غنا قط
گرد و بندهب مالک و احمد شاقط نگردد و شافعی بیک قول موافق
ابیحنیفه است در پیش و نفاس و جنون و درون المرض و السفر
و در یک قول در همه موافق او است و بیک قول در همه
مجانبت او و کفاره روزه از او گرفته اند است و اگر نتواند
دو ماه پیاد رپی روزه داشت یعنی اگر یکر و زیه فطار و فصل
واقع شود باز از سه نود و ماد باید گرفته و اگر این هم
تواند شست مسکین را طعام داد بندهب ابیحنیفه و شافعی
به همین ترتیب و بندهب مالک و احمد و بوب هر یکی بخیار است
یعنی هر چه خواهد یکی از این سه بجا آورد و نزد شافعی در کفاره
روزه اوظهار اسلام بندهب شریعت نیست و مسلم از عیب

اگر کافر باشد و او بود و در عین از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دوبار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو ساقط شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود و بذهب ابیحنیفه و قولی از احمد بخلاف مذاهب شافعی
و مالک و مقدر کفاره بذهب ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم اشت یا صاعی از جو و خرما بمیخو صدقه فطر و بذهب شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بذهب احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیرخورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین بانان خورش
بذهب غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین جدا جدا کند و تملیک وی بسازد جایز باشد و الا فلا
و بذهب ابیحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضایز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روز است
و آن بذهب شافعی و احمد مخصوص بروزهای واجب است
و بذهب مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

بشکند قضا لازم آید و نزد شافعی و احمد شروع موجب اتمام
 نیست در جمله عبادات و بشکستن آن قضا لازم نیاید و عند
 و یاد روزه شرط بطلان روزه و موجب قضا است
 تا اگر کسی بسهم روزه بشکند روزه باطل نشود
 الا بعد هب مالک و افطار بی عذر و بعد از روزه موجب
 قضای یکسان است تا بر مسافر و حایض و نفساء و مرتبه قضای افطار
 واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست
 از جهت فوت شدن شرط موجب مگر بر مذہب مالک که
 بر کافر اصلی قضای روزی که در وی مسلمان شده لازم
 است و قضای رمضان بیایی و مستغرق مرد و با اتفاق درست
 است و اما موجب و لازم سیوم افساد روزه را امساک
 بقیه روزی است که در آن روز روزه باطل شد مگر نزد شافعی و
 مالک اگر بعدیان یا تقصیر صایم باطل شد و نزد ابی حنیفه و
 یک روایت از احمد بن زوال عذر یکم موجب افساد روزه
 بود هم امساک لازم است متناوب بطبی و روز رمضان
 حایض یا نفساء پاک شود یا سفر سفر ختم شود یا کودک
 با حتام بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد و نزد ابی حنیفه و یک روایت
 از احمد امساک بقیه یوم و بر حدوث لازم است و بعد هب

شافعی و مالک لازم نیست و اما موجب چهارم افطار
روزه را فدیة است و آن بمذهب ابی حنیفه به پیری که قدرت
بر صوم ندارد مخصوص است چه او را روا است که افطار
کند و عوض هر روزه سکنی را بقدر کفاره صوم اطعام کند و
شافعی و احمد هم درین صورت با او موافق اند و نزد مالک برای چیزی
واجب نیست و نیز بمذهب شافعی و احمد اگر زن حامله یا
مرضه را بصوم خوف تلف جنین یا رضیع باشد افطار روا است
و قضا و فدیة بقدر کفاره یسین بر آن واجب است و نزد ابی حنیفه
فقط قضا واجب است نه فدیة و مالک بر وایتی با ابی حنیفه
موافق است و بر وایتی فقط در مرضه یا شافعی و احمد موافق
است نه در حامله و اما اشیا نیکه مبیح افطار اند یکی سفر دراز است
و باتفاق ایمه ثلثه هر چند افطار مسافر را مباح است مگر صوم فاضلتر
است و بمذهب احمد افطار فاضلتر است و بر وایتی از عمر دایم هریره
رضی الله عنهما اگر مسافر روزه ندارد عاده روزه بر او واجب
است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که هر روزه داشتن
خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن آن باشد و بمذهب
امامیه با کل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفاره
لازم شود و اگر کسی جنب شود و عمد اغسل نکند تا صبح بر آید

یا بعد از جنابت بی نیت غسل نجسید ما روز نیز قضا و کفاره
 بر دو واجب شود و همچنین در صورت خفتن جنب بعد از آنکه
 دوبار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و هر غایب غبار
 باخیار در حلق و استنسا قضا و کفاره واجب باشد و کفار در رمضان
 به پنج ایشان همان است که به حساب اهل سنت است و بر مرد و زن
 هر دو لازم است و سائر مریض را افطار نمودن واجب است نزد
 ایشان و اگر روزه دارند در دست نباشد * فصل * در
 سنت های صوم یکی اذان تعجیل افطار است بعد از تحقق
 غروب آفتاب یا بیاغرمایش از شرع در نماز مغرب
 * دیگر * سجود خوردن به نیت زیادتى قوت بر عبادت و ذکر
 تلاوت قرآن به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال
 بفضول و مایه نیت * دیگر * تأخیر سجود بر کسی که او را وثوق و
 اعتقاد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت بود
 اخیر از محضه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
 طلوع آن معتبر است و چون آن محضه همپو تمام شب با اختلاف
 از سه و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام جدولی در صفحه
 جداگانه باینر تعیین آن محضه بموجب آفاق اکثر بلاد هندوستان مرقوم می شود
 * دیگر * کثرت تلاوت قرآن زاید از آنکه در غیر رمضان وارد

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12
13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24
25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36
37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48
49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72
73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84
85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96
97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108
109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120
121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132
133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144
145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156
157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168
169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180
181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192
193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204
205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216
217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228
229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240
241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252
253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264
265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276
277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288
289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300
301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312
313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324
325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336
337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348
349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360
361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372
373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384
385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396
397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408
409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420
421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432
433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444
445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456
457	458	459	460	461	462	463	464	465	466	467	468
469	470	471	472	473	474	475	476	477	478	479	480
481	482	483	484	485	486	487	488	489	490	491	492
493	494	495	496	497	498	499	500	501	502	503	504
505	506	507	508	509	510	511	512	513	514	515	516
517	518	519	520	521	522	523	524	525	526	527	528
529	530	531	532	533	534	535	536	537	538	539	540
541	542	543	544	545	546	547	548	549	550	551	552
553	554	555	556	557	558	559	560	561	562	563	564
565	566	567	568	569	570	571	572	573	574	575	576
577	578	579	580	581	582	583	584	585	586	587	588
589	590	591	592	593	594	595	596	597	598	599	600
601	602	603	604	605	606	607	608	609	610	611	612
613	614	615	616	617	618	619	620	621	622	623	624
625	626	627	628	629	630	631	632	633	634	635	636
637	638	639	640	641	642	643	644	645	646	647	648
649	650	651	652	653	654	655	656	657	658	659	660
661	662	663	664	665	666	667	668	669	670	671	672
673	674	675	676	677	678	679	680	681	682	683	684
685	686	687	688	689	690	691	692	693	694	695	696
697	698	699	700	701	702	703	704	705	706	707	708
709	710	711	712	713	714	715	716	717	718	719	720
721	722	723	724	725	726	727	728	729	730	731	732
733	734	735	736	737	738	739	740	741	742	743	744
745	746	747	748	749	750	751	752	753	754	755	756
757	758	759	760	761	762	763	764	765	766	767	768
769	770	771	772	773	774	775	776	777	778	779	780
781	782	783	784	785	786	787	788	789	790	791	792
793	794	795	796	797	798	799	800	801	802	803	804
805	806	807	808	809	810	811	812	813	814	815	816
817	818	819	820	821	822	823	824	825	826	827	828
829	830	831	832	833	834	835	836	837	838	839	840
841	842	843	844	845	846	847	848	849	850	851	852
853	854	855	856	857	858	859	860	861	862	863	864
865	866	867	868	869	870	871	872	873	874	875	876
877	878	879	880	881	882	883	884	885	886	887	888
889	890	891	892	893	894	895	896	897	898	899	900
901	902	903	904	905	906	907	908	909	910	911	912
913	914	915	916	917	918	919	920	921	922	923	924
925	926	927	928	929	930	931	932	933	934	935	936
937	938	939	940	941	942	943	944	945	946	947	948
949	950	951	952	953	954	955	956	957	958	959	960
961	962	963	964	965	966	967	968	969	970	971	972
973	974	975	976	977	978	979	980	981	982	983	984
985	986	987	988	989	990	991	992	993	994	995	996
997	998	999	1000	1001	1002	1003	1004	1005	1006	1007	1008
1009	1010	1011	1012	1013	1014	1015	1016	1017	1018	1019	1020
1021	1022	1023	1024	1025	1026	1027	1028	1029	1030	1031	1032
1033	1034	1035	1036	1037	1038	1039	1040	1041	1042	1043	1044
1045	1046	1047	1048	1049	1050	1051	1052	1053	1054	1055	1056
1057	1058	1059	1060	1061	1062	1063	1064	1065	1066	1067	1068
1069	1070	1071	1072	1073	1074	1075	1076	1077	1078	1079	1080
1081	1082	1083	1084	1085	1086	1087	1088	1089	1090	1091	1092
1093	1094	1095	1096	1097	1098	1099	1100	1101	1102	1103	1104
1105	1106	1107	1108	1109	1110	1111	1112	1113	1114	1115	1116
1117	1118	1119	1120	1121	1122	1123	1124	1125	1126	1127	1128
1129	1130	1131	1132	1133	1134	1135	1136	1137	1138	1139	1140
1141	1142	1143	1144	1145	1146	1147	1148	1149	1150	1151	1152
1153	1154	1155	1156	1157	1158	1159	1160	1161	1162	1163	1164
1165	1166	1167	1168	1169	1170	1171	1172	1173	1174	1175	1176
1177	1178	1179	1180	1181	1182	1183	1184	1185	1186	1187	1188
1189	1190	1191	1192	1193	1194	1195	1196	1197	1198	1199	1200
1201	1202	1203	1204	1205	1206	1207	1208	1209	1210	1211	1212
1213	1214	1215	1216	1217	1218	1219	1220	1221	1222	1223	1224
1225	1226	1227	1228	1229	1230	1231	1232	1233	1234	1235	1236
1237	1238	1239	1240	1241	1242	1243	1244	1245	1246	1247	1248
1249	1250	1251	1252	1253	1254	1255	1256	1257	1258	1259	1260
1261	1262	1263	1264	1265	1266	1267	1268	1269	1270	1271	1272
1273	1274	1275	1276	1277	1278	1279	1280	1281	1282	1283	1284
1285	1286	1287	1288	1289	1290	1291	1292	1293	1294	1295	1296
1297	1298	1299	1300	1301	1302	1303	1304	1305	1306	1307	1308
1309	1310	1311	1312	1313	1314	1315	1316	1317	1318	1319	1320
1321	1322	1323	1324	1325	1326	1327	1328	1329	1330	1331	1332
1333	1334	1335	1336	1337	1338	1339	1340	1341	1342	1343	1344
1345	1346	1347	1348	1349	1350	1351	1352	1353	1354	1355	1356
1357	1358	1359	1360	1361	1362	1363	1364	1365	1366	1367	1368
1369	1370	1371	1372	1373	1374	1375	1376	1377	1378	1379	1380
1381	1382	1383	1384	1385	1386	1387	1388	1389	1390	1391	1392
1393	1394	1395	1396	1397	1398	1399	1400	1401	1402	1403	1404
1405	1406	1407	1408	1409	1410	1411	1412	1413	1414	1415	1416
1417	1418	1419	1420	1421	1422	1423	1424	1425	1426	1427	1428
1429	1										

[illegible]

آن معتد به است و در دو اعتکاف خصوصاً در هشتم و آخر آن جهت طلب لیلة القدر و آن به حسب شاقعی در رنگ کردن به مسجد باشد به نیت اعتکاف اگر چه یک ساعت بود با ترک جماع و روزه و وقت بیرون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده باشد و اشهد در یک روایت با او در عدم اشتراط صوم موافق است و اما بنده حسب ابی حنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یک روز است و چون نیت اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد و روز جمعه به نماز جمعه رقتن واجب باشد و یجماع در شب یا روز اعتکاف باطل گردد و خروج همه تن بی عذری نیز باطل شود و عیادت مریض و حضور چاه عذر نیست و مجامعت و دواعی آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیت آنست که در مسجد جز بعبادت و قنوت و ذکر یا سخن نیک مشغول باشد لاکن اگر بیع و شدا کند یا سخن مالا یعنی کند یا عتقه نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود * دیگر * از سنتهای صیام نگاه داشتن زبان است از فحش و مالا یعنی

خصوصاً از غیبت و نزو بعضی علما غیبت مبطل صوم است
 * دیگر * نگاهداشتن نفس و جمله قوا و اعضا از همه شهواتهای
 که عقلاً یا شرعاً مضر است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل
 جنابت کردن * دیگر * خاص بندهای شافعی ترک سواک
 کردن بعد از زوال و مأثور است که وقت افطار این دعا بخواند
 یا اللهم لك سمعت و بك آمنت و عليك توكلت و عليک افطرت *
 و هم معمول مشایخ است که نیت صوم روز دوم هم وقت
 افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم غدا من
 رمضان و نیت * * مطلب پنجم از مقصد سوم *
 در زکوة قیید است که شرایط و وجوب زکوة بندهای
 ای حلیه ششس پیز است اول اسلام دوم حریت
 سوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار
 نصاب اعم از اینکه قرض حق الله باشد مثل ادای نذر
 واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ
 و فرجه از بند زکوة واجب نیست و یا شرط ششم
 گذشتن یک سال تمام است بر اعیان نصاب لکن نقصانی
 که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در
 اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و اما بقول

بهرید شافعی و مذهب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمه
 از وام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضدار زکوة واجب
 است و قول قدیمش موافق مذهب ابی حنیفه است و احمد در
 اعتبار بشرط غلو ذمه از قرض با ابی حنیفه و قول قدیم شافعی
 موافق است و در عدم اعتبار بشرط بلوغ و عقل با مالک
 و قول بهرید شافعی است و مذهب امامیه موافق با مذهب
 ابی حنیفه است الا حوالان حول بر تمام نصاب شرط است
 و نقصان بوسیله حال موجب سقوط زکوة است نزد آنها
 و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ نزد مجوزین آن بر اولیا یا وصیای
 آنها است و مال جنین که در شکم باشد در وجوب زکوة نزد شافعی
 متردفیه است و اما مالک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
 زکوة است نه بشرط او * و اما از فرایض زکوة * یکی نیست است خواه
 وقت علیحده کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة
 گیرنده یا وکیل بادی زکوة یا طاعل زکوة * دوم * خاص مذهب شافعی
 و مالک ادای زکوة از جنس نصاب است مگر در کم از بست
 و پنج اشتر و نزد ابی حنیفه زکوة از جنس نصاب داد و فریضه
 نیست و احمد در غیر زر و نقره با شافعی و مالک است و در زر
 و نقره با ابی حنیفه که مال در زکوة زروسیم دادن روا است

نزداد و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله است یا جایز است مگر ادا
از عین فاضل تر است تا سیوم + رعایندن زکوٰۃ به مصرف
یا با امام یا بمعاصمی که عامل است یا رعایندن به نفس خود یا بذریعه وکیل
خود یکی از این اصناف همیشه گناه که در قرآن مذکور است نه به سبب
این حقیقه مالک واحد و مانند سبب شافعی بر رعایندن مجموع آن باین
اصناف همیشه گناه یا آنچه از آن در بلاد زکوٰۃ دهند و موجود باشند و
حق بر صنفی جدا کردن و بر سه سه کس از هر صنف قیمت
کردن لازم است اگرچه نفس خود به مصرف رعایندن و نه به سبب
امامیه رعایندن مجموع آن بصنفی بآنکه یکی از این صنف روا
باشد لکن سنت این است که به مجموع اصناف برسانند
و اول آن اصناف فقیر اند که مالک هیچ چیز جو کسوت و نفقه
نیم روز به باشند و قدرت بر دست ندارند دوم سبکین که
در اسی اثاث بیت و لایهات خانه مالک کم از نصاب باشند
و بر کسب قادر باشند و لاکین به دخل ایشان کمتر از مخارج
باشد و نزد بعضی علماء فقیر آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
قدرت بر دست ندارند و سوال نکنند و سبکین آنها اند که برادر
که اند و والی آنها سیوم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان
مأمور باشند تا زکوٰۃ تمام و عشره را و مخارج جمع آتند چنانچه موافقه القابوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود
و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلام بکلی ساقط اند و نزد دیگران در بعضی بلاد موجود اند و بنده حسب
امامیه سهم الا این صنف و سهم حامل در غیبت امام ساقط
است پنجم بندگان مکاتب اند که ازادی خود از مالکان خود بهائی
معلمین معسوق کنایند و باشند که چون در آن مدت آن مال ادا
کنند آزاد شوند و بنده حسب امامیه بندگان که در سختی باشند هم
داخل این صنف اند ششم قرض داران بغیر مصیبت و
کسانیکه بسبب دینی یا ائلاف مالی یا جنایتی ضمان یا غراست
بنده ایشان غایب شده باشد * هفتم * غازیان و حاجیان و بنده حسب
امامیه بنای بکها و غنما و تهای مسجد داخل این صنف است
* هشتم * غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگر چه بوطن
خود تو انگر باشند و اما کسانیکه زکوة بر آنها روا نیست بنی هاشم
اند و بنده حسب شاقعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب
نیز روا نیست و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز
دارد و باز اد که دگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک
روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران روا است و
بنده حسب امامیه اگر مزکی بنی هاشم است یا مال خمس کفایت

برای آنکه زکوة بر بنی هاشم جایز است و بر پدر و جد و پدایک
 اهل باطنند و بر فرزند و فرزند فرزند چند آنکه زیر می آیند و بر زن خود
 نیز زکوة روا نباشد و زن اگر بشود بر درویش زکوة دهد نزد
 ابی حنیفه و یک روایت از احمد رواست و بر کافرو ذمی و بنده گان
 خود و مکاتب خود نیز روا نباشد و نزد اشاعری بر کسیکه طاقت
 کسب بقدر از نفقه دارد زکوة بر او روا نیست و نزد ابی حنیفه روا
 است و بر تو آنکه هم زکوة دادن روا نیست و نزد ابی حنیفه توانگری
 که موجب وجوب زکوة است یعنی مالک نصاب کامل همان
 توانگری مانع اخذ زکوة است و نزد اشاعری ثلثه در هر دو توانگری فرق
 است پس نزد شافعی و مالک کسیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
 غیر مال زکوٰتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد اد
 جهت منع اخذ زکوٰت توانگر است و بنده بابت اتمه سه
 روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است الا اگر
 کسی مالک نصاب زکوٰتی نباشد و قوت کسب دارد لیکن نفقه
 او را کفایت نیست مگر فقیر زکوة او را روا باشد
 روایت دوم اینکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
 است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
 اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

از ان جنس است که زکوة بر او واجب نیست نزد ابیحیفه زکوة
 ادا شود و از گردنش عاقط گردد و الا اگر کافر یا بنده یا مسکاتب
 خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول از
 هر دو صرف اگر توانگر برآمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة
 بر آنها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه
 در آنجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک
 قول از شافعی واجب است دادن بدویشان آن شهر که آنجا
 واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف مشنگانه بشهر
 دیگر باشند پس هر جا که آن ضعیف موجود باشد آنجا نقل کند
 * فصل * باید دانست که مالهاییکه بران زکوة واجب است چهار
 قسم است زر و سیم و عروض و انعام و آنچه از زمین بیرون آید
 اما زر و سیم اعم از آنکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر
 مسکوک خواه حلی و ظروف ساخته باشند یا پارهای آن باشد
 مسکوک یا غیر مسکوک با جماع زکوة واجب است اگر جمیع
 نصاب رسد و حوالان حول بران گردد پس نصاب زر بست
 دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم
 است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنجم درهم زکوة واجب
 گردد که هر یکی حصه چهلیم نصاب باشد و برزائید از ان اگر کمتر

از چهار دینار زر و چهل درهم نقره است بندهسب اینچنینکه هیچ زکوة
نیست و بندهسب شافعی و مالک و احمد هر قدر کم که از نصاب
افزون باشد به حساب چهارم حصه زکوة بر آن هم واجب
باشد و بندهسب امامیه موافق بندهسب ابی حنیفه است و در
حلی مردان و هم زیورات زمان بندهسب ابی حنیفه و یک
روایت از احمد زکوة واجب است و بندهسب شافعی
و مالک و روایت دیگر از احمد آنچه از زیورات استعمال آن
مباح است بر آن زکوة واجب نیست و آنچه استعمال آن
محرّم است بر آن زکوة واجب است و اگر هر یکی از زر و
نقره فردی فردی بجمعه نصاب نرسد و جمع نمودن نصاب
کامل شود بندهسب ابی حنیفه و مالک و دیگر روایت از احمد
هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب
خواهد شد و بندهسب شافعی و دیگر روایت از احمد زکوة واجب
نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیمت خواهد شد نه با جزا مثلا
اگر صد درهم و هشت دینار است قیمت و بیار نیز صد درهم گرفته
زکوة خواهند داد و نزد امامیه و مالک با جزا جمع خواهند
ساخت مثلا نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر
پانزده نصاب کامل خواهند گرفت و سزاوار است که

در هر دو صورت احتیاطا آنچه زاید باشد از نصاب زری یا نقره
 بانسو تحویل نمایند مثلاً به تحویل طرف نصاب زری پنجم درهم زکوة
 باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پنجم درهم را
 اعتبار نمایند و در قلو س اگر به نیت تجارت نباشد زکوة واجب
 نیست اما قسم دوم از آنکه بران زکوة است عرو غ اند و
 آن صادق است بر آنچه غیر اثمان است از جامها و حوانات و
 جواهر و زیورات و عقار و بنده گان و غیر آن و درین جمله اشیا اگر به
 نیت تجارت است و افزونی مال از آن مقصود است بعد
 گذشتن یک سال کامل بران به حساب چهلیم حصه زکوة بر همه
 اشیا واجب است اگر قیمتش به نصاب زری و نقره رسد
 والا واجب نیست اگر چه قیمتش بمصد هزار دینار رسد یا زاید
 از آن با جماع جمله مذابا هب اهل سنت و جماعت و گذشتن
 سال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
 کامل گذشت و باخر سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هر دو
 واجب گردد و هم اگر کسی مالک نصاب است و بران سال
 کامل گذشت و در وسط سال بجه یا میراث یا تمایک اصل
 مال زاید شد پس نزدیک ای حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
 ادای زکوة واجب باشند و زکوة بر اموال تجارت بشرط است

با اجتماع دو شرط یکی ملکیت بالفعل دوم نیت تجارت در احوال پائس اگر
 کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیرا شد خواهد یافت بر آن زکوة نباشد
 نزد اکثر علماء و علی هذا القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
 در اکثر حال و به آخر حال نیت تجارت کرد پس زکوة بر آن
 نیز واجب نباشد و نزد امامیه در اموال تجارت زکوة
 واجب نیست لکن سنت است و اما قسم سوم از
 مال زکوٰتی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن منحصر است
 در اشتروک و گاو و گوسفند بشتر طایفه سوا ایم باشند یعنی بجز
 گداشته باشند که آنها میبخرند و در و سل می کنند و علف از خانه
 ندهند لکن نزد مذهب مالک در اشتروک و گاو که کار میکنند اگر چه بعلف
 بندند هم زکوة بر آن واجب باشد و اما نزد ابی حنیفه چنانکه در اشتروک و گاو
 و گوسفند سایر و غیر معاوضه و عوامل و نواضیع از اشتروک و گاو زکوة واجب
 است همچنین بر اسپان خوانند باشند یا ماده بروایتی و فقط
 بر ماده بروایتی اگر سایر و غیر معاوضه اند هم زکوة واجب است
 لکن مزکی مخیر است در اینکه خواهد یک دینار سر هر اسپ
 بدهد یا قیمت کرده چهارم حصه قیمت بدهد اما زکوة گوسفند
 پس در یکم از چهل آبیج واجب نیست و در چهل یک
 گوسفند واجب است تا صد و بیست و در یکصد و بیست

و یک دو گو سفند تا دو صد و در دو صد و یک سه گو سفند
 تا چهار صد بعد از آن در هر صد یک گو سفند ماده یک ساله
 تمام واجب می شود یا از بزرگ ساله و پای در
 دوم نهاده با جماع و اما زکوة اشتر سائمه پس در کم از
 پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گو سفند و در
 ده اشتر دو گو سفند و در پانزده اشتر سه گو سفند و در بیست
 اشتر چهار گو سفند و در بیست و پنج اشتر بنت مخاض
 یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج
 و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر
 ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا
 شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم
 نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر
 ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود
 و بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست و حقه تا اینجا بالا
 خلاف مابین مجتهدین است و بعد از یکصد و بیست نزد ابی حنیفه
 در هر پنج که از آن زیاده شود تا یکصد و چهل یک گو سفند واجب
 شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه
 سه حقه بعد از آن در هر پنج که از آن زیاده شود و یک گو سفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنجاه صد حقه و یک
 بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنجاه و در یکصد و هشتاد و شش صد حقه
 و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنجاه و در یکصد و نود و شش
 نود و صد چهار حقه واجب شود پس در صد و نود و شصت و یک مختار است
 خواه چهار حقه که سر هر بنیاد یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
 که سر هر چهل یکی از آن باشد بدید و بعد از دو صد باز حساب
 از سر گیرند یعنی در پنجاه یک گوسفند و در دو و گوسفند
 تا نیکه و در چهار صد هشت حقه یا ده بنت لبون واجب شود و بگذارد
 و نزد شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و شصت یکی هم زاید شود
 سر بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد از آن سر هر بنیاد
 یک حقه و سر هر چهل یک بنت لبون واجب شود و نیز حسب
 امامیه چون از یکصد و شصت تجاوز شود سر هر بنیاد یک حقه
 و سر هر چهل یک بنت لبون واجب باشد و اما زکوة و کفاره
 پس در کمتر از سی و پنج واجب نیست و چون بسی رسد کفاره
 یک ساله بایست که در هر سال ده نهد یا ماهه واجب شود و چون
 چهل رسد یک ماه و دو ساله بایست که در هر سال ده نهد و چون
 شصت رسد و کفاره و ساله بایست که در هر سال ده نهد و واجب گردد
 و چون از شصت تجاوز شود واجب متغیر گردد و در هر سنی

یک گاو یک ساله پای در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو دوساله
 پای در سوم نهاده واجب شود و ای کما بالا خلافت بین المجتهدین
 و اما قسم چهارم از مال زکوتی زروع و اثمار اند یعنی هر چه از
 زمین بیرون آید از قلیل و کثیر تا خیار و خرزهره و گرز و شادغم و انجیر
 و غیره که از آن نموزمین مقصود باشد بران نزد ائمه حنفیه و احمد یک
 عشر واجب است اگر آن را به باران و رودخانه و مثل آن پرورش
 کنند و اگر به دلاب و غیر آن آب دهند پس نصف عشر
 واجب شود بخلاف هیزم و گیاه و کاه و نی و مانند آن که بران
 عشر واجب نیست چرا که زمین بسبب آن خراب و تباه می شود
 و نمونی یابد و نیست کرد در دجوب عشر داخل است بی اعتبار
 نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خالف الشافعی
 و المالک مگر در عسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار
 نصاب است و بنده ب ابی یوسف و محمد و احمد حنبل با اعتبار
 نصاب و نصاب عسل بنده ب سید صاحبین شصت صاع
 است که هشت صد من شرعی باشد هر منی دو صد و شصت درم
 و نصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرق شانزده رطل عراقی
 که هشت من شرعی باشد و بنده ب دیگران در کمتر از پنج و سق
 که شصت صاع است از حبوب و غیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن باقی
مانده یا میوه ای که خشک کرده شود مثل خرما و میوه بران هیچ
واجب نیست و چون همین اشیاء به نصاب برسد که شصت
صاع است اگر آب از باران یا رودخانه و چشمه می خورد عشر
بران واجب است و اگر به ولا ب و غیره آب می خورد
نصف عشر و این جمله خوب چون گندم و جو و برنج و جاورس
و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا دره خوب عشر
داخل اند بلا غلات و خاغت در تقدیر نصاب است چنانکه
گذشت و بیک روایت از احمد و خوب زکوة در ابا زیر
چون کون و زیره و کشنیز و بزرگتان و تخم حیارین و تخمهای تیره
چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و همه میوه ای خشک کرد و چون
مشمش و بادام پسته و فندق و زیتون و زعفران محمول بر
رسیدن آنها به نصاب است و بندهب اما میوه جزا را گندم
و جو و خرما و میوه زکوة واجب نیست و درین اشیاء هم بشرط
رسیدن آن به نصاب است و نصاب نزد آنها پنچ و سق
است هر دوی شصت صاع و هر صاعی چهار مد و هر مدی
دو رطل و ربع آن بر طل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و میوه از غلات و خوب

و نیز در اموال تجارت بدهی ایشان زکوة سنت
 است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بدهی
 اما سیه است بدانکه در هفت چیز نزد آن با خمس واجب است
 یکی غنائیم دار الحرب اگر چه قلیل باشند دوم معادن و
 یا قوت و زهر جد و قیر و سره و نفت و کبریت همه در معادن
 داخل اند سیوم گنج چهارم آنچه از دریا بیرون آید مثل لالی
 و در پنجم ارباب تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمین
 که ذمی آن را از مسلمانی بخر و هفتم مال حلال که مستخرج شود
 بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به یتامی و
 مساکین و ابنای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث
 و هند بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و در آن چهار فصل
 است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط
 آن بدانکه حج از اعظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار
 فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف
 وارد است که هر که مالک این قدر از دوا حله باشد که او را
 به بیت الله الحرام برساند و حج نکند او را پس مانعی نیست

که او یهود یا نصرانی بمیرد و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
عمره بندهب شافعی و احمد همه پنج حج فریضه است و وقت آن
معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و بندهب ابی حنیفه و
مالک عمره سنت موكده است و سبب پنج همگی یکی است
که خانه کعبه است و اما در اشراط و فرایض و واجبات
و سنن و آداب و خطوط رات بسیار است و شرائط حج
سه گونه است یکی شرائط و جوب دوم شرائط و قوع
از فرض سیوم شرائط صحت آن و شرائط و جوب آن
پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم باو غ چهارم عقل
پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
بسه چیز علاقه دار یکی بنفس و آن صحت بدن است و بندهب
ابی حنیفه ناپیما صحیح البدن نیست که باوصف قدرت بر مال و
موجود بود آن قاید آن بسیار بر پنج فریضه نیست بخلاف مذهب
ایمه دیگر دوم بملک و مال علاقه دارد و آن قدرت است بر زاد
در احوال که بر نفقه خود و نفقه کسانی که شرعا نفقه آنها بر ذمه او واجب
است تارفتن و باز آمدن علاقه و قشای دین و مسکن و لباس و
خدمتکار و آنچه الزم او باشد و بر مالک یا کرایه راحه سر نشین

اگر بی کجاوه بر اشتراک نشستن تواند والا قدرت بر مالک یا
 کرایه اشتراک کجاوه و بار و نفقه او تمام آنچه در سفر ضروری
 او باشد قادر بود و بدهب مالک قدرت بر راه شرط
 استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگر ایمه
 اگر مسافت مابین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد
 استطاعت راه شرط نیست والا شرط است
 سیوم بغیر نفس و مال علاقه دارد و آن امن طریق است
 از تلف نفس و مال و عدم فقد آن قوت یا گرانی آن و نه بودن
 دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اهل هند و غیره بسبب
 حایل بودن دریای شور اختلاف مجتهدین است مذهب صحیح
 این است که اگر سال است اکثر است فرض است و در این صورت
 راه غیر مأمون نیست و نزد بعضی قاصل بودن دریای شور
 بهر نهج که شد راه را غیر مأمون می کند و اما نوع دوم از
 استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحبت از آن
 ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر بر و واجب است
 که دیگر نیز با جرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید
 که یک بار حج گذارده باشد تا نیابت و اجاره او درست
 شود بدهب شافعی و احمد خلافاً بغیرهما و ذرین نیابت

نفقه و کرایه اشتر سر نشین یغیر اخله و مصارف رفتن و
 باز آمدن بر منسوب لازم شود لایغیر یا آنکه بعد و جوب حج کسی حج
 ناکند کرده بمیرد بمیرد بمیرد شافعی و احمد اگر خودش وصیت نکرده
 باشد از ترک او بگیرند و بتاسی بدهند که از طرف او حج بگذارد
 و بمیرد بمیرد بمیرد مالک اگر وصیت نکرده است حج برگردنش
 بماند و بدون رضائی ورش نشاید که از ترک او چیزی برای هیچ
 گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط
 که شرط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و
 احرام بمیرد بمیرد بمیرد حنیفه و عقیل و باو غ و ادا در
 وقت اما تو انگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه
 نیست پس اگر بمیرد و دیوانه و نابالغ حج گذارد یا از طرف او به
 نیابت گذاردند بعد از آزادی بمیرد و باو غ نابالغ و وصیت از
 دیوانگی حج فرض بر آن نابالغی باشد و ادا ای سابق سقط آن
 نه بود بخلاف محتاج الیه حج گذارد و بعد استطاعت فریضه
 از او ساقط شود * و اما قسم سوم * شرط سلامت است و
 آن چهار شرط است اسلام و احرام بمیرد بمیرد حنیفه و
 ادا در وقت و تمیز پس حج یغیر میسر صحیح نیست و ابتدای وقت
 حج شوال و ذی القعدة است تا در ذی الحجه تا بمیرد بمیرد شافعی

و احرام پیش ازین اشهر حج صحیح نیست خلافا
 لابی حنیفه که پیش از آن هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
 نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است * و اما *
 فرایض دارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف
 بعرفه دوم طواف زیارت و احرام چنانکه گفته شد شرط
 است مانند هر رکن و باقی واجبات است و سنن و محظورات
 و استحبابات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم
 ذی الحجه است تا برآمدن صبح روز عید و رکن آن این است
 که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا
 بیداری بموقوف عرفه حاضر باشد و در بی هو ششی بمذهب
 ابی حنیفه خلافا لاشافعی و باجنابت و حیض و حدث و اشغال آن هم
 درست است و اما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
 کردن واجب است و به ترک آن قربان گو سقندی لازم
 می شود و بمذهب مالک غنیم کردن بعضی از شب نحر یا بعضی از
 روز عرفه فرض است و به ترک آن حج باطل شود و بمذهب
 منبجهر نشود و اما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
 فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است و جوابا * و واجبات *
 حج شش چیز است اول جمله شرایط نماز یعنی طهارت

از حد ث و خبث و ستر عورت بزمسمن گشتن
 باشنای آن بد هب شافعی و مالک و م ترتیب چنانکه
 در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتدا
 باوان از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد
 باطل بود و اگر مشدوخ از غیر حجر الاسود کند یک گردش در
 جانب نباشد سیوم اینکه بنامه تن از خانه ببرد و آن باشد چهارم
 اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد یا غیره اینکه هفت
 طواف بکند حتی که اگر اقتضای رشتش بکند بد هب شافعی و مالک
 اصلا جایز نباشد و بد هب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف
 زیارت ترک کند جایز باشد و قربان گو سفند می واجب شود
 و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف ابی وضو کند هم قربان
 و بد هب شود و اگر بنا بر تمام این طواف یا بیشترش کند
 قربان بدنه لازم آید و بد هب صحیح نزد ابی حنیفه هم به چه که طواف
 را طواف کند و در حد ث استحب با و در بنا بر اینها و اگر در
 رم ز خیر یا ایام قسم بق طواف زیارت را تمام کند و خوب
 با قضا کرد و واجب شد هم اینکه و در کعبه نماز بعد از طواف
 زیارت بکند و در کعبه آن مقام ایستادن سنت است
 و اما بد هب شافعی و مالک و احمد فرایش و اگر کان حج چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
 بعرفات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه
 و پنجم بقولی از شافعی موسی ستردن و اقل آن بنده سب او سه
 تا موسی است و بنده سب ابی حنیفه مقدره ربع ستردن میباشد
 بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موسی سر و اما وجوه ادای
 حج سه نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت
 احرام نیت حج تنها کند و بگوید * اللهم انی اريد الحج فیسره
 لی و تقبله منی * و بنده سب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت
 دل اقتضای کند فاضلتر است از آنکه بزبان نیز بگوید و انگاه تلبیه کند
 و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و المملک لک
 لا شریک لک * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک و سعد یک
 و الشیریکه بید یک و الشیرعنی الیک لبیک بحجة حق تعالی و رقا
 نیکو باشد و صاوات دادن بعد از آن مستحب است انگاه
 بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم که بجل بند آید یکی از سه
 جای بیرون که یکی جمرانه دوم تنعیم و سیوم حزیبه و از آنجا
 احرام عمره بندد و بگوید * اللهم انی اريد العمرة فیسرها لی
 و تقبلها منی * و لبیک کنان سوی که آید و تا کعبه را نه بیند تلبیه را
 قطع نکند و باید که معتمر از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آید و طواف است و سعی کند انگاه سه بار باشد و اگر موی
 ندارد دست بر سر راند و اکنون از اعرام عمره نیز با کمال بیرون
 آید و عمره را بنده باین خیفه سه رکن است و یک شرط
 اما رکنش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شستن
 اعرام است و بنده باین شافعی اعرام و طواف است و سعی و حلق
 و احدا و رکن عمره راند و در حلق یا تقصیر و قول الله و بنده باین
 مالک حلق یا تقصیر اصناف رکن عمره نیست و اما در هر دو هم ادای
 صحیح قرآن است که در اعرام نیت حج و عمره با هم کند و گوید
 یا اللهم انی ارید الحج و العمرة معا فی سنة الی و لا اله الا انت
 و تکبیر کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه بر قارن پیش از
 و قوف به عرفات در آمدن در مکه لازم می شود و چون در آید
 اول طواف عمره کند و در سه کمره شش اول را مل کند یعنی کتفها
 بچپبازد و بدو دینی مبالغه و در چهار کمره شش باقی آورده
 و در اول طواف از طبایع کند یعنی میان دو پای اعرام را
 در بغل راست در آورده و به دو کنارش برده و شش چپ
 اندازد و خواهد بود و از پای چپ و خواهد یک طرفت و پیش و یک
 طرفت و پس و پیش و است و باید که برهنه دارد پس
 میان صفاه و مروه سعی کند چنانکه آید و مذکور شود و بعد از اتمام

سمی بهمان احرام باز بطواف قدم شروع کند و سومی
دیگر بعد از آن بکند و رمل و اضطباع جز در طواف اول در هیچ
طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از
حلق گو سفتد سی جهت قران قربان کند بعد از جمله عقبه و این
جمله مذ هب ابی حنیفه است و اما مذ هب شافعی و مالک و احمد
قارن چون یک طواف قدم و یک سعی تمام کند پس بافعال
حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر
احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف

حج را و عمره در آرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج منع
است که در اشهر حج از بیقات حج احرام عمره گیرد و بگوید

* اللهم انی اریک العهدة فی سهرالی و تقبلها منی * و تهبه گویان

به مکّه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سه حلق کند و
با کمال آرزومه چیز حلال شود انگاه از حرم مکّه احرام حج گیرد و بگوید

* اللهم انی اریک الحج فی سهره لی و تقبله منی * انگاه بعرفات

رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا بایام تشریق
گو سفتد سی قربان کند جهت تمتع و بذ هب شافعی پیشتر از
نحر در ایام تشریق نیز: این قربان روا باشد و اگر بر قربان
قادر نباشد سه روز و ایام حج روزه دارد و هفت روز

خدا از رجوع بخانه اش بند هب ابی حنیفه و بعد از عرفات
 و منی بند هب احمد و نیز نزد آن روز و در ایام تشریق روا باشد
 و بند هب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
 تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در شهر حج سیوم حج کردن
 بهمین سال چهارم آنکه میان وطن تمتع و میان مکه مسافت قصر
 نماز باشد و این شرط چهارم بند هب غیر ابی حنیفه شرط
 وجوب های است نه شرط صحت تمتع و بند هب ابی حنیفه
 شرط صحت تمتع است و شرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
 است و بند هب شافعی بخروج نیت احرام ثابت میشود و بند هب
 ابی حنیفه تا تهیه بکنند محرم نگردد و بند هب ابی حنیفه قرآن فاضلتر است
 و بند هب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بند هب احمد تمتع
 فاضلتر است و بند هب امامیه بر هر کسی که مکه بدو از د
 فرسنگ از د باشد تمتع واجب شود و افراد قرآن فرض
 کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
 از دوازده فرسنگ باشد و تمتع نزد آنها واجب است که از
 میقات به نیت عمره احرام کرده و ثلث عمره بیاورد رکعت نماز
 بگزارد و بعد از این سعی کند پس سعی بتر باشد پس از مکه
 از برای حج احرام گیرد و بعد از عرفات رود و در روز عرفه انجا بایستد

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به نماز رود و در می جمره
عقبه کند و ذبح هدی و حلق به ترتیب و بعد از آن همان روز یا
روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد
و سعی کند بعد از آن طواف منعابا دو رکعت طواف بگذارد
و هیچ از آنکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و
قرآن درین مذهب هیچ فرق نیست الا آنکه در قرآن هدی با خود
رانند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد
بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر
میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد در یابا پس
دقوف به مشعر الحرام در یابا پس مناسک منادر روز
عید بجا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت
طواف بعد از آن سعی کند پس طواف نسا با دو رکعت
طواف بگذارد و بعد از احوال از ادنی حله احرام عمره سفره
بگیرد و عدول از حج تمتع با فرد بدین مذهب عمد او با اختیار
جایز نباشد * فصل دوم * در ذکر واجباتی که بترک آن
قربانی لازم آید و ذکر مخطورات یعنی جنایات حج و عمره و آنچه
در متابله آن واجب شود و ذکر موافقت باید دانست که
واجباتی که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبهو گردد بدمذهب

این حنیفه شش چیز است لایعریکی از میقات اعرام گرفتن
و آن برای پنج سمت معین است و برای سموت باقیه
هر کدام از این ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات
اهل مدینه و المدهیه است و میان و مصریان را بجنه و عراقیان
را ذات عرق و بینیان را یللم و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون
این میقات است و از میقات او از خانه خودش
باشد و هر که غرم و نول که دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
و غیره هب این حنیفه اعرام گرفتن بروی ازین میقات واجب
است و بی اعرام نول که ممنوع است و تنه هب دیگران
این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد و
اگر کسی ازین ها علم اختلاف اندا هب بدون اعرام ازین
میقات تا بلذ و قربانی که ساقی بر او واجب شود یا یکمیش
از مشروع و طوار است به میقات باز نرود و اعرام از آن جا
گرفته داخل شود و پس ازین سموت قربانی از ساقی کرد و واجب
دوم هب این حنیفه سبی است میان المدهیه و اگر ترکش
بقر یا نخی منجه رود اما نه بسبب شافعی و مالک و اسد سبی از
ارکان و خرایش است و در رده است فدرم که سنت
است و سبب مذکور مالک و شافعی و مالک و اسد است

اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضه سعی گذارد و شود و بعد از طواف زیارت که فریضه است دیگر بار سعی بروی لازم نباشد و ترک سعی بقربان منجبر نگردد و بذهب ایشان و واجب سیوم و قوت بمزدلفه است بعد از نماز صبح روز نحر بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است بذهب ابی حنیفه و بذهب شافعی سنت است پس ترک آن موجب قربانی نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن بر غیر اعیان و اهل سقایه عباس و همچنین خفتن در شهبای اقامت در منی بقولی از شافعی واجب است و ترکش قربان لازم آید و یک قول از شافعی بترک خفتن در هر یکی قربانی علیحدّه واجب است و بقولی در هر دو یک قربانی بسنده است و بذهب ابی حنیفه سنت است و واجب چهارم موی ستردن است بذهب ابی حنیفه و اقل آن ربع سراسر است و ترک آن بذهب او قربانی لازم شود و در تأخیر شش از نحر و ایام تشریق و تأخیر طواف زیارت ازین روز تا تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی و حلق پیش از ذبح درین جمله بذهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب می شود و بذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

برسد چه آثم از تکاب آن بتوبه امر ترفع شود نه بقربان
لاکن نقصان احرام و حج و عمره البتہ بقربان مرتفع نشود
و در سنہ نقصان منجبر گردد و میباشد خود آثم نیست اما
مخطو را اول پوشیدن جامه های است که بسوزن دوخته
باشند یا آنکه در ایشان بسوزن می یافت تمام یا منقذ مثل
قبای نمد یکبارہ و ہر جامہ کہ درین معنی باشد و پوشیدن موزہ
مگر اینکه از زیر کعبہا آنرا بریدہ باشند چنانکہ مسیح بران روا
نباشد و همچنان روی را پوشیدن بندہ ب ابی حنیفہ لاغیر
و سر را پوشیدن بعمامہ یاغیر آن باجماع و زن را جامہ رنگین
بکل معصفر پوشیدن بندہ ب ابی حنیفہ و روی پوشیدن او را
غیر جامہ باجماع مخطو نیست لکن پوشیدن یکی ازینہما کہ گفتہ
شد محذوری یا شبی تمام موجب قربان گو سفندی است
بندہ ب ابی حنیفہ و مجرد پوشیدن بندہ بجماع غیر او و در سایہ
شمس و خیمہ سر را داشتن بندہ ب ابی حنیفہ و شافعی روا
است اگر سرش از جامہ آزاد باشد و بندہ ب مالک مکروہ
است و بندہ ب احمد مخطو را است و موجب قربانی گو سفندی
است و بندہ ب ابی حنیفہ آنچه از مخطو را تلباس میان
کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشیدنیم صاع گندم

صد قد دادن کافی باشد و اما محظوظ دوم استعمال
 بوی خوش است بر عضوی تمام بند هب ای حیفه و هر
 اندک که باشد بند هب غیر او و موجب قربان گو سفندی
 است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود
 و زباد و بان دکل و بنفشه و ورس و هر چه بوی از وی
 مقصود باشد سوائی جمله سیوا و درای تو ابل مثل قرنفل
 و اسال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب
 نشود و اگر خود را بر آن مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب
 کردن بجناد سر را بخطمی شستن بند هب ای حیفه موجب
 قربان گو سفندی است و استعمال طیب بحیثیت طیب
 ممنوع است و بند هب ای حیفه بجهت تدای محظوظ نیست
 و محظوظ سوم استعمال روغن نمیت و کنیز و بنفشه و بان
 و اسال آنست بهر این که آن را استعمال کنند قربان لازم
 شود و محظوظ چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موی که
 باشد مگر موی که در چشم رسته باشد اما بند هب ای حیفه
 در موی سر و ریش بکم کردن و بهی ازان و در موی دیگر
 اعضا بهر چه سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام
 عضو قربانی لازم شود و البته از ازان صد قد نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حیاست بندهب ای، حنیفه
 قربان واجب است و بندهب ای یوسف و محمد صدقه و در
 موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب
 است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقداره ربع از ریش
 باشد بان مقداره صدقه دادن واجب آید و اما بندهب مالک
 تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد
 و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهب شافعی دو کم کردن سه
 تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیمت
 یکدوم و بقولی ثلث قربان گو سفند و بقولی قربانی تمام لازم
 گردد و بندهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از آن عوض
 هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا
 مرضی سر را تراشند و یا باشد و فدیة اشش مسکین
 را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان
 کردن گو سفندی و در بریدن ناخن بندهب ای حنیفه اگر در
 یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گو سفند
 لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا
 ببرند قربانی چهار گو سفند واجب باشد و در کمتر از دستی
 یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بندهب شافعی و

احمد همان حکم است که در موی است و بر محرم که موی غیر
محرم را بستر و نزدایی طیفه قربان لازم آید خلافاً لغيره و اگر
در یک مجلس قسمی از بنایات مکرر بر بعضی آید فدیة همین یک
بند باشد و مکرر نشود و اگر در یک مجلس چند بنایات
بر بعضی آید یا در مجلس مختلفه اینها در مجلس مختلفه یا متتبعه بنایات
بر بعضی آید و چون فداست بعد از آنکه در یک مجلس شافعی و احمدی میان
در پوشیدن یا در استعمال موی نوازش و قبله و استعمار
غیر فرج عذر راست و در دیگر انواع بنایات عذر نیست و فدیة
بر ناسی در هر دو واجب است و چون فدیة در لباس و طیب
و ناسی یا موی تراشیدن بنیابر است میان قربان کوفتند
و میان طعام شکستن و شکستن بر یکی و انیم عماغ کند و میان
سره زدن و استن و عماغ این دو مذهب یکسان و در مابین معین
نشد و عی نیست و قربان یا بهیله در دادن مخصوص است و
اما طعام بهیله است از بنی بنیله مجرم و اهل آن نفس و عی نیست و
بنا بر این که این فداست و اما بنیله و یا بنیله مجامعت
است محرم را و این دو نوع است یکی در فرج و دوم در غیر
فرج اما در بنیله یا بنیله قوت از عرفات باشد با جماع صبح را
باطل کند و کفاره و واجب آید و صبح فاسد شده را تمام کند و قضا

در سال آینده واجب باشد و كفاره آن بندگان است و این حیضه
 قربان گوسفندی است و بقولی از شافعی بر زن این كفاره
 واجب نباشد و بقولی مرد تحمل آن کند چنانکه در كفاره صوم
 گفته شد و اما اگر جماع بعد از وقت بعهده واقع شود پیش از
 حلق بندگان حیضه حج فاسد نشود لکن بدنه واجب شود و
 اگر بعد از رمی و حلق باشد پیش از طواف زیارت قربان
 گوسفندی واجب آید و حج صحیح بود با جماع لکن بندگان
 شافعی و احمد بن حنبل پیش از وقت و بعد از وقت پیش
 از حلق یا تفصیر در حکم برابر است و سه چیز انجا لازم آید
 یکی فساد حج و دوم وجوب قضا و سیوم و وجوب كفاره و آن
 بدنه است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاو دو ساله اگر نیابد
 گوسفند یا بز و اگر نیابد به قیمت اشتر طعام را بدویشان
 حرم دادن هر یکی را مدی و اگر قدرستیند از دهر مدی طعام
 یک روز روزه داشتن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف
 زیارت جماع واقع شد یک گوسفند قربان کردن بنده است
 و حج درست است موافق قول صحیح از و وعید و نیان
 درین باب یکسان است بندگان حیضه و مالک و یک
 قول از شافعی و اما محظور ششم مقدمات جماع است چون

قبله و ملا سته و جماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و فکر و واجب در آن قربان گو سفند بست بند هب مالک و بروایتی از احمد جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد صحیح است با وجوب بدنه و بروایتی بی وجوب بدنه و در انزال به نظر کردن یکبار قربان گو سفندی واجب است و در انزال تکرار نظر بدنه لازم باشد بند هب ادعا قائلیم و بند هب ابی حنیفه خود عقد نکاح کردن و یکسوی دیگر زن و اون مر مسموم را روا است و نکاح منعقد است و هیچ چیز واجب نیست و اما بند هب شافعی و مالک و احمد حنبل هر دو روایت و نکاح هم منعقد نشود و هم پیغمبری دیگر واجب نگردد و اما در عمره اگر بمجاست بیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و و بند هب شافعی و احمد حنبل بدنه چنانکه در صحیح است واجب آید و بند هب ابی حنیفه سوای فساد گو سفندی واجب شود و اگر بعد از سعی بمجاست واقع شود پس بران قول شافعی که حایق رکن عمره نیست عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفار و بدنه لازم نگردد و اما محظور بقتل کشتن و پدبری است نه بحری و احرام و در عرم و آن هر حیوانی باشد بند هب ابی حنیفه که در اصل خلقت متمتع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول لایحه سوای آنکه در حیث سستی است و آن پنج چیز است

اول سگ گزنده دوم گرگ سیوم غلو ا ج چهارم
 کلاغ پنجم مار و کژدم که کشتن اینهار و است و در مقابل قتل
 آن هیچ جزا واجب نیست و اما بندگان شافعی و مالک و احمد
 بر صید حیوانی بری متوحش ماکول النعم جزا واجب شود و قتل
 سباع و هر حیوان بری غیر ماکول النعم جایز است و موجب
 جزا نیست و همچنین که سبب شتر قتل موجب جزا است اشارت
 و دلالت نیز منظره و موجب جزا است بندگان ابی حنیفه
 و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت کرده است
 و لکن موجب جزا نیست و اما جزای صید بندگان ابی حنیفه
 است که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانه با اعتبار آنمکان
 یا جانی که نزدیک تر باشد قیمت کنند و بعد از آن اگر خواهد بان قیمت حیوانی
 نرید کند و در حرم قربان کند و اگر خواهد بان قیمت طعام خرید کرده
 بمساکین هر بنا که خواهد صدقه دهد هر سکنی را نیم صاع گندم یا صاعی
 از خرما یا جو و اگر خواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز و روز
 دارد و اما بندگان شافعی و مالک و احمد بنگرند که آن صید
 از حیوانات اهلی همچو اشته و گاو و گوسفند و بزغال و مانند
 آن بچه مانند تراست آن مثل را قیمت کنند پس خیر است
 خود آن مثل را خرید و قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر

خواهد یافت آن مثل طعامی خرید و در سگینی را از سگین
 مردم مدی از آن طعام صدقه دهد و بندهب مالک به سگین
 آنجا که جزایر و در آنجا واجب شده است صدقه کند و اگر خواهد
 بدل هر مدی یک روز روز دادر و آن بید بندهب ابی حنیفه
 و مالک و یقول از شافعی مراد باشد هیچ کس را خوردن
 آن روا نیست و بقول دیگر از دیگران نوشته اند و امام باشد و بر
 غیر او حلال و اگر چه بی واجب روح کند از اجزای است هر قدر که
 نقصان در قیمت آن پیدا شده است این مقدر صدقه دهد و عمر
 و بیان در حدیث برابر است و در صورتی که لازم آید و در
 کشتن گوشت مردم و در بندهب شافعی و بعضی از اصحاب ابی حنیفه
 قریبان گوشتند می دانند است و در بی و فاخته نزد یک بعضی
 حکم آن است که در حیوانات خوردن و همچنین نجس و غیره اعتبار
 قیمت است بقیه آن صدقه بداد و همچنین نکمید و قتل حیوانات
 وحشی و امام است تعرض به بیضه و بچه ایشان نیز حرام است
 و قیمت آن صدقه و این واجب است اگر آن بیضه شکسته
 شود یا بچه ها شکسته شود و در بین همه جنانات آنچه بر مفر دیک
 بود واجب شد و بر قرون و در این واجب آید و اگر چند کس
 از صدقه قتل یک نفر یک نفر باشند بر هر یکی بجزای کامل

لازم شود نزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران بر همه یک جزا لازم آید
و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
صدی که حلال گشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت
او نباشد بر محرم حلال باشد و هر گاهی از غراست که بر محرم
با حرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت
است بزیادتی عدم جواز تعرض بدوختان و گیاهها و غارهای حرم
پس هر که صید بی را از حرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود
و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقرا حرم صدقه کند مگر قسمی
از گیاه که است که از جهت سقما بآن حاجت است که بقطع
آن غراست نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته
باشد و چیزی که آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بحرث
و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزی که کشتن آن عادت
نیست اگر چه عمل کسی را در آن مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد به جهت حرمت حرم
بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن دوختان بزرگ
گو سفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در هر قیمت
آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمان
نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچو حرم مکه است درین احکام

و بزرگداشت این خلیفه در عزم مدینه این احکام جاری نیست
 * فصل سوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و
 آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صانع و الهام که چون عزم
 موثق ادای حج کند اول هر مظاہر که بر گردن او باشد ادا کند و
 نفقه و مهر زن و تمام برساند و مالی طالب بر آنی نداشته باشد و چاره
 احرام از بهترین و تمیزی میبندد که در بلاد سفید باشد و دقیقی
 نیکوکار و دیندار طلب کند و جمله دوستان را از داغ کند و از
 هر یکی طلب دعا و دست کند و به آن یکدیگر را حدیث ماثور است
 وقت سفر از اعمال و ادعیه تار سیدان به منزل مقصود
 با هم آورند تا آنکه که به مقام احرام رسد اول غسل بکند که
 سنت است و طایف و نفقار نیز این غسل سنون
 است و بعد از آن که در آن نوبت یکی از مؤمنانی لب و بغل
 و عانه و ناخن چیدن و استعمال بویهای خوش و پیرودن گردن
 بملامه جامه های ناز و نرفته و در سفید که میبندد و است یکی بر میان
 بندد و دوم را بر دوش بماند از دو جوان سوار شود و مرکوب در
 ردش آید از سه حضور و توج و شکستگی و بیماری که حالت
 پیچیدگی را بکشد و اعراض از بیمه و تها و مجروح شدن از
 قبل این باب این مراکب با آورده و سنت احرام گذاشتن آنها

حجج و عمره یا عمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آنست که از جمله خلق با عادت های بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدرآمدم و همه را بر خود حرام کردم و از سر پاکی ستوجه حضرت الوهیت

شدم و در آن حالت بزبان بگویم * اللهم ای اربین الیچ فیسره لی و تنبیه منی * اگر حج تنها گذارد پس مقارن آن آواز بلند به مانی

بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم مکه رسید پیش از در آمدن به مکه غسل کند و این غسل بندگان شافعی مسنون است و نزد دیگران مستحب و چون وارد شود

که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمک و امنک

فترم لحمی و دمی و بشری علی النار و امنی من عذابک یوم

تبعث عبداک و اجعلنی من اولیاءک و اهل طاعتک * و سنت

است که وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالای مکه است

در آیند از جائی که آنرا که می خوانند بفتح کاف و الهم مقصود و

وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا که می خوانند

بضم کاف و الهم مقصود و پس چون در مسجد الحرام در آید

باید که از باب بنی شیبیه داخل شود و چون نظرش بر دیوار

کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام و منک السلام و داریک

دار السلام قبا رکبناک السجالات و الکرام اللهم هلاک ابدتک عظمه

وكرمته وشرفته اللهم فزده تعظيما وتكريما وتثريفا وزده مهابة
 وزد من حجة برا وكرامة اللهم افتح لي ابواب رحمتك واد خلني
 جنتك واعذني من الشيطان الرجيم * و چون نرود يك كعبه معظم
 رسد بگويد * الحمد لله و سلام علي عباده الذين اصطفى
 اللهم صل علي محمد و علي ابراهيم خايلك و علي
 جميع انبياءك و رسلك * پس دستها را بردارد و بگويد *
 اللهم اني اسئلك في مقامي هذا اول مناسكي ان تقبل توبتي
 و تجاوز عن خطيئتي و تصح عني و زري الحمد لله الذي بلغني
 بيته الحرام الذي جعله مثابة للناس و امنا و جعله مباركا و ارضا
 لعا لامين اللهم اني عبدك و العبد بك و العزم حرمك و البيت
 بيتك و حلال رحمتك و سره انك * پس انگاه قصد حجر الاسود
 كند و دستها مقابلش .. شما برداشته تكبير كند چنانكه براي نماز
 ميگردد و بوسه دهد باين پنج كه هر دو كف دست بران بنهد يا فقط بدست
 راست بسايد و بوسه دهد و اگر بدو نايذاي مردم ممكن باشد
 وقت بوسه دادن بگويد * بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اغفر لي
 ذنوبي و طهر قلبي و اشرح لي صدري و يسر لي امري و عافني
 في ديني و عافيت * و اگر هر دو كف نهادن يا دست سودن بران ممكن
 نباشد چيزي را كه بدست او باشد آن را در شجر لمس كند

به بوسند و اگر این هم نه تواند مقابل بایستد پس هر دو دستها
 باطن کفها جانب خیمه کرده بردارد و فقط اشاره به مسجد دست
 راست کرده بگیرد تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی
 الله علیه و سلم درود فرستد و چنانکه در سایر ادعیه میکند باطن
 کفها بسوی آسمان نکند بلکه مقابل خیمه اسود دارد و بگوید *
 الله اکبر الله اکبر اللهم اعطني ایما نیا و تصدیقا بکما یک و وفاء
 بعهده کف و اتباعا لنبیک و مئة نبیک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمد اعبد و رسول الله و کفرت بالجهت و الطاغوت
 پس نیت طواف قدم کند و بشروع طواف اضطباع
 کند و صورت اضطباع این است که یک کناره چادر خود
 بر شانه دست چپ اندازد و از زیر بغل راست آنرا بر آورده
 کناره دیگرش بر شانه چپ اندازد پس شانه راست برهنه
 ماند و شانه چپ ببرد و کناره چادرش بند باشد پس از
 خیمه الاسود شروع طواف کند و در خانه بر ذیبت چپ و مقام
 ابراهیم را بردست راست داشته روان شود و چون بدر
 کعبه معظمه رسید بگوید * اللهم هذا البيت بیتک و هذا الحرم
 حرمک و هذا الا من امنک و هذا مقام العائذ بک من النار *
 و اشارت به مقام ابراهیم کند و بگوید * بیتک عظیم

و وحید کرم انت ارحم الراحمین اعذنی من النار و من الشیطان
 الرجیم و حرم لعنی و دمی علی النار و امنی من احوال یوم
 القیامه و اعنی احوال النامه و الاخره * پس تمجید و تسبیح
 گویند چون بر کن عراقی رسد یشتن از گذشتن از عظیم
 بگوید * الله اعلم انک عن الشوک ، اللطاف و اللطاف و
 سوء الاخلاق و سوء السطوری الاصل و المال و المولک * و چون
 بمیان عظیم رسد از بیرون دیوار عظیم و دروازه نادران کعبه
 بگوید * اللهم انک یاسمت مثل عرشک یوم لا ینال الا ظلال عرشک
 اللهم استغنی عنک من علی الله علیه و سلم شریک انشاء
 بعد ما ابداء * و هرگاه در طواف بجا آید در رسد اگر به دن ایذا
 مردم * بمن باشد از ابوسه و یا از ستمی بجا آید
 بگوید * یسری ای و ستم طواف بهم با ستم بجا آید کند یعنی
 آن را ابوسه و یا بعد از آنکه هر بخت طواف را ستم سازد
 و در آن بجا ابوسه * این ستمی است که اگر کسی از ستمی
 نارد و در آن ستمی و در آن بجا ابوسه و یا در ستمی بخت
 طواف در ستمی اول و در ستمی هر دو شانها را بجا آید
 بجا آید و در ستمی و در ستمی بخت بخت بخت قطع راه
 بجا آید و در ستمی بخت بخت بخت بخت بخت بخت و

و قار کند و این طواف را طواف قدوم و تحیت و لقا گویند و این طواف بر اهل مکة نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد و اول قیلا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد ابی حنیفه واجب است و بعد از آن هر چه خواهد از امور دنیا و آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف قبل خروج بطرف صفائزد چاه زمزم آید و آب آن بنوشد شکم سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم انی استملک رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء * بعد از آن قبل خروج طرف صفا بملتزم آید بعد از آن اگر اراده سعی بین الصفا و المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط ایستادن بوسه دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بر آن مالده و الاستقبال آن شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آید نزدیک حجر اسود و ضرر نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا آن قدر که خانه کعبه بنظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است و ترک آن مکروه است و استقبال خانه کعبه گردیده رقعیدین نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و شاکند و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

و شما بسوی آسمان برده از بعد از آن از صفای او ظاهر شود
 بسوی مردم رود و با سنگی و قار قطع طریق کند تا اینکه به بطن
 وادی رسد پس هرگاه نزد میل انضمام رسد و بطن وادی
 سعی کند آن قدر که از میل انضمام درنگد و پس هرگاه از آنجا
 خارج شود آستانه رود تا اینکه برده آید و بر آن صومعه کند و مستقیلاً
 قبله بایستد پس سه خد اکتد و تکبیر و تحمیل گوید و ناکند و درود
 بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد و آنچه بر صفای کرده بود این چه
 بکند و هر دو از طواف کند هفت طواف از صفای شروع
 کند و بر مرد و ختم کند و در هر کس و بطن وادی سعی کند و شرط
 سعی این است که بعد از طواف باشد و لهذا اگر قبل کند سعی اعاده
 باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست بلکه با جمیع طهارات
 در آن مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مسجد
 شود و دو رکعت نماز بگذارد و بکند ساکن شود و وقت را غنیمت
 بداند و نماز باشد بطواف و نماز مشغول ماند و هرگاه طواف کند
 بهشت طواف بکند و بعد از آن دو رکعت نماز در اوقات
 غیر مکروه بگذارد و بکند از قبل از یوم ترویج یعنی هفتم ذی حجه امام
 بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید و در آن مردم را ترویج بخشد و نماز و عرفات
 و وقت در آن وادی فراغت و لذت و آسایش و آسودگی کند و روز

تروییه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تلبیه گویان بعد نماز فجر
 و طلوع شمس طرف سنی خارج شود و قبل طلوع شمس هم درست
 است لیکن اول اولی است و اگر پیاده رفتن تواند فاضلتر
 باشد و چون بمنی رسید بگوید * اللهم هذا مني فامنني عما يبعثك
 به علي اوليائك واهل طاعتك * پس آن شب در منی باشد
 و آنجا نماز صبح روز عرفه وقت غلغله خواند بعد از آن توجه بعمرات
 شود و اگر ظهر یوم تروییه بمکه خواند بعد از آن از آنجا خارج شود
 و بمنی خپد مضایقه نباشد و هرگاه بعمرات رسد هر جا که خواهد فرود
 شود مگر قرب جبل افضل است و وقت زوال اگر خواهد غسل
 کند و امام بر منبر رود و آنوقت موزن اذان گوید بعد اذان امام
 دو خطبه خواند مثل جمعه و در آن وقت بعرفه و مزدلفه و افافه
 و رمی جمره عقبه روز نحر و حلق و طواف زیارت و جمیع مناسک
 که تا روز دوم از ایام نحر است تعلیم کند بعد از آن از منبر فرود
 آید و ظهر و هم عصر در وقت ظهر جمع بخواند بیکتبا اذان و اقامت
 و در هر دو ظهر کند اما این جمع ظهر و عصر نزدایی حنیفه تنها گذارد
 جایز نیست و یحتمل است با امام رواست خلافا لغيره و در میان هر دو
 هیچیک از نفل نگذارد سوای سنت ظهر پس اگر نفل
 گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر عاده کند و همچنین

اگر ما بین هر دو نماز یعنی از اكل و شرب و غیره مشغول
 شود پس زود بموقوف رود و خود را از وقت
 در بطن عرفانگاه دارد و جهد کند تا نزد یک امام روی به قبله بایستد
 و امام را باید که در وقت پیروی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کند و اسشر سوار در وقت آورد و ادعیه ماثوره با و از بلند
 بخواند تا خلق متابعت او کنند و ادعیه هر دو دست بر آورده
 همچو بخواند که کسی از سر اعظم او سکنت نان می خواهد
 و اگر پیاده و قوف کند جایز باشد و هر قدر که ممکن باشد در
 خواندن ادعیه ماثوره و تکبیر و استغفار و تهلیل اهل و تهاون
 رواند ارد و در میان دعا تمبیه و صاوات بر رسول الله صلی الله
 علیه و سلم نیز گفته باشد و روز عرفه باید که مضطرب باشد و متوضی و قلب
 را حاضر دارد که تا مری شافل از دعا یافته نشود و نزدیک
 سنگهای میباید که موقوف رسول الله صلی الله علیه و سلم است و در
 صورت تعذیه بقدر امکان قرب ان بایستد و تا غروب شمس
 در تمبیه و تهلیل و تسبیح و شانهی خدای تعالی بشووع و تذلل و
 و اخلاص و در هر سوال مقبول صلی الله علیه و سلم و دعای
 حوایج خود مشغول باشد و ادعیه ماثوره از پی تبر خدای صلی الله
 علیه و سلم و مزی از سجایه و سلف صالح خواند و باشد و از اصحاب

اَبی حنیفه در آن ذغای موقت نیست که هر انسان هر چه خواهد
 و غاکند مگر عامه ادعیه در عرفات این است * لا اله الا الله وحده
 لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بسم
 الخیر و هو علی کاشی قد یر لا نعبد الا ایاه و لا نعرف رباً سوا
 اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری
 نوراً اللهم اشرح لی صد ری و یسر لی امری اللهم هذا مقام
 المستجیر العابد من النار اخرجنی من النار بعفوک و ادخلنی
 الجنة برحمته یا ارحم الراحمین اللهم اذهب یتی الاسلام
 فلا تنزع عني ولا تنزعني عنه حتي تقبضني و انا علیه * و بعد از
 غروب آفتاب امام و جمعه خلائق روان شوند و تلبیه گویند
 با و از بلند بسوی مزدلفه رود بکمال آهستگی و سکون و بند هب
 مالک تلبیه را چون بملاقات رسد قطع کند بعد از آن تکبیر گوید
 و نزد غیر او تلبیه با جهره اول قطع کند و نماز شام بگذارد تا اینکه
 بمزدلفه رسد و آنجا نماز شام بنماز خفتن جمع کند و بنده هب اَبی حنیفه جمع
 ما بین ظهر و عصر و مغرب و عشا سوا ی این روز جایز نیست پس
 بمزدلفه رسید غسل را تازه کند نزدیغی حنیفه که مزدلفه
 از حرم است و نزدیغ را برای دخول حرم غسل سنون
 است پس بنماز مشغول شود و میان مغرب و عشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد. بیک اذان
دو اقامت و در میان هر دو فاصله بجز اقامت فصل نکند و بعد
از فراغ اذان هر دو فرض نوافل هر دو نماز را سه و ترتیب را
کند و آن شب بزم الله باشد و در نذر اول این شب بزم الله
بودن یکی است که بهتر است آن هم واجب شود نزد غیر
ابن حنیفه اما نزد او بهتر است این شب با شش چیز واجب
نیست مگر در ترک و قوف بزم الله بعد از نماز صبح قربان واجب
است بزم شب ابن حنیفه ثلثا فالغیر و استحباب است که در آن
شب هشتاد سنگ هر سنگی باندازد با قالا جهت در می چهار جمع
کند و احیای آن شب هم مستحب است پس نماز صبح با اتفاق
در اول وقت غاس بنا بر یکی بگذارد و بعد از آن امام وقت اسفرا را
و قوف کند و جمله شایسته با و باشد و مردم پیش امام
و قوف کند بر کوهی که آنرا قرح گویند و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل
کند و نیبیه گوید و در وقت فرستادن دست راستی آسمان
بر او است مناجات خود خواهد و تمام من و الله وقت است مگر بطن محسر
و هرگاه در بطن محسر رسد همه محبت کند اگر با و است و اگر سوار
است باید راه حرکت دهد به مقدار تیراندازی و این و قوف نزد
ابن حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بنظر کش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز خوب روشن شود
پیش از طلوع آفتاب بسمت منی روان شوند و چون بوادی
محسوسند سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیزتر روند تا از دامن
ان وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر امیخته گویند و چون صبح روز
نحر شود دنگاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا بمنی رسند انگاه از دو جمره
بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ انجا نیندازند تا جمره سیوم
رسند که انداجمره العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب
بقدره از نیزه هفت سنگ انجا باندازند و بادل سنگ تلبیه را
قطع کنند و هر سنگ که باندازند تکبیر گویند و اگر عوض ان
تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن
این است که روی بقبله کند و اگر روی بجمره کند هم روا باشد
و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و
سبحه بران داشته باندازد چنانکه مقدما پنج گزانه اندازند
دور تر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دور تر و اگر
خواهد بر انگشت سبجه و ابهام بگیرد چنانکه در عقد انامل
عقد سی می گیرند و باندازد و چون هر هفت سنگ انداخته
شد به هیچ چیز از دعا و غیره مشغول نشود و انجا توقف نکند
و بند سب غیرابی حنیفه را می جز سنگ روانیت و بند پیش

بکلی سخت و آنچه از جنس از بین است نیز روا است
 پس از آنجا باز گردیده زود بقربانی مشغول شود
 و قربانی اشتر قاضیتر است بعد از آن گاو بعد از آن
 گوسفند و گوسفند قاضیتر است از مشارکت در
 اشتر و گاو که اشتر و گاو از هفت کس جایز است و گوسفند جایز نیست
 الا از یک کس و بهترین آن سفید است اگرگاه غیر از آنگاه
 سیاه و شتر ایط قربانی و راغشیه گفته شد پس بجان
 یا قصر مشغول شود و زن مقداره موی پیر و اگر بر سر مرد
 موی نباشد استر و بر سر بر انداختن بعد از رمی جمره العقبه
 حلیق یا قصر کرد پس سواهی جماع و صدقه همه چیز بروی طالع می شود
 و بعد بهب ماک و احمد طیب نیز است و تمام پیش از طواف
 زیارت خلیل نیست و بعد بهب شافعی و درین روز نحر طام بعد از
 ظهر یک خطبه خوانند به مردم را طواف زیارت و در می چهار تعالیم
 کند و بعد بهب ایمنی میفشد و در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
 نیست بلکه نه و می و در هیچ مسنون است خطبه است یوم سابع
 و یوم عرفه و اوایل ایام تشریق و نیز شافعی جمعا را است سابع
 و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق بلکه اینکه روز عرفه با جماع و خطبه است
 پس جمعه یا شنبه یا بیانی و دیگر خطبه و همگی یکی است پس قصد

مکه کند جهت طواف زیارت که فرض است بهمان صورت
 و وضع و ادعیه که در طواف قدم گفته شد الا اگر بعد طواف
 قدم سحی مابین صفا و مروه کرده است رمل و سحی درین
 طواف ترک کند و الا درین طواف هم رمل و سحی نماید و
 بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند
 همیشه محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بذهب شافعی
 بعد از نصف شب یوم النحر است و بذهب غیره از طلوع
 فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق جوانه هر وقت که خواهد و بطریق
 وجوب اخرا یام تشریق که اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید
 بذهب ابی حنیفه پس بمنی رجوع نماید و شب در آنجا مقیم باشد
 و احیای این شبها در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت
 را در آن تحصیل بسیار است و روز دیگر که اول ایام تشریق
 است وقت زوال جهت رمی جمار غسل کند که نزد شافعی
 و مالک و احمد این غسل سنون است پس هرگاه روز
 ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظهر در مسجد خیف با امام
 جماعت گذارد و در جمرات ثلثه رمی کند پس شروع کند از آنکه
 متصل مسجد خیف است و آنجا تکبیر گویند هفت سنگ پزه
 باندازد بعد از آن در جمره وسطی که متصل آن است

همچنین هفت سنگ یزدانجامد باند از دو بار سنگ یزد تکبیر
 گوید بعد از آن در جمره العقبه آید و انجام هفت سنگ یزد از
 بطن وادی تکبیر گویان باند از دو انجام بعد می توقف نکند و در
 جمره ادلی و وسطی بعد می آن قدم توقف کند که کسی سوره
 بشود بخواند و توقف بود وقت مردم باشد که انی وادی است
 پس درین توقف از سه تضرع و رازی حمد خدا گوید و ثنا
 کند و تهلیل و تکبیر گوید و هر دو سول صلی الله علیه و سلم درود
 فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستها را تا سنگین
 دراز کند و باطن کف بسوی آسمان کند چنانکه در ادعیه
 مسنون است و حاج را می باید که درین موافقت در دعای
 خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
 سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات شش
 می کند بعد از آن که نکر خواهد افتاب بکند و آید و اختیار دارد
 که در سنی مقام کند لیکن اگر در سنی مقیم شود روز دوم آن که
 چهارم از یوم نحر است هم بعد از زوال در جمرات شش همان وضع
 سابق می نماید و اگر آن شب بکند و در می روز چهارم از وی
 سناط می کند و در چون بکند و آید درین روز سنت آن است
 که چون بکشد رسد که آن را بطاعت تکبیر گویند انجام می شود و نماز

عصر و مغرب و عشاء را نجا بگذارد و آنجا قلیلی بخواب رود و آنگاه
به مکه در آید و بزمه مشغول شود که بزمه ب ای حنیفه سنت
است و بزمه ب غیر او فرض است و کیفیت آن در صفت
تمتع بیان کرده شد و هر چه در احرام حج سنت و مستحب
است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از
مخطو رات و اداب و غیره در احرام عمره همان است الا آنکه
چون بسیقات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز بگذارد
و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را
به نفس و مال هر چه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه
بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز
در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عهده بن
عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در آنجاست و تا
تواند هر روز از چاه زمزم آب بدست خود کشد و بسیار بخورد
و بهر حاجتی که خواهد آب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است
که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض
ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد
مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ شَفَاعَةً لِّ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ وَ اِرْزُقْنِی الْاِخْلَاصَ وَ الْیَقِیْنَ

والمعاذة فی ان نیا واذ حرة * و اگر خواهد که بکعبه معظمه در آید
بخشوع و خضوع و همیست خاسته و شمر ساری در آید و چون
در آید نیت کند که بعد ازین این بایهارا که بلمس این ارض
شریفه مشرف شده اند بسی در پائل و تردد در در
ظاهران الود و سازد و پابرهنه در آید و بنماز میان دو اسطوان
کعبه مشغول شود و بتشرع و ابتغال و کریم و زاری خود را
و داکمین خود را امزش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله
تمام شبهار از نه * وارد بطواف یا نماز یا نظره در بیت الله
که هر یکی را ازین اعمال در اثبات فضیلت بسیار است و چون
عزم خروج کند طواف و داغ نماید که اندک طواف صد رکوعین و آن
بند هب غیر مانک واجب است و ترکش موجب قربان است
مگر از ساقی کمتر از جو از قصر رجوع کند انگاه قربان از وی
حاقط گردد و الا کوسفندی بحرم فرسته تا قربان کند و بند هب
این ضمیمه است که از حدیث است بجا و زیاده است رجوع نماید و
طواف چهار ادا کند و اگر تجاوز کند در رجوع کند و اگر بعد از تجاوز
رجوع کند و لا بدیه که عمره نماید و طواف عمره کند بعد از آن طواف
صد و نماید پس بعد فراغت از طواف صد را بنجاء و رکعت
نماز کند و پس از آن آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب از دست خود کشیده رو بروی قبله بایستد
و شکم سیر بخورد و چند مرتبه مابین خوردن دم بگیرد و هر مرتبه
چشمها برداشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سرورد
و جسد خود مسح کند بلکه اگر آسان باشد بر جسد بریزد و
مستحب این است که اول بخانه کعبه در آید و استانه را
بوسه دهد و برهنه باد در آید بعد از آن بملزم آید که میان دروازه
و حجر اسود است و آنرا بکنار گیرد و سینه را بر آن نهاده با گریه
و زاری تمام بگوید * السا یل یبا یک یساء لک من فضاک و معرو فک
و یوجو ر حمتک * و ساعی بهمین نهج مانده نهایت گریه کند و اگر
ممکن باشد تثبث با ستار کعبه نماید و الا دستها از بالای
سر بردیوار کعبه دراز کند و رخسارهای خود دیوار مالد
اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله
علیه و سلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد از آن
حجر اسود را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل
بیت شود که بهتر است و الا کفایت می کند بعد از آن گریان
و نالان بر فراق بیت الله از انجار خست شود و بر پشت روان
شود و رو بروی کعبه دارد و تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از
بنیه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسب مثل مرد است مگر اینکه سه کشاده ندارد
 در و بکشاید و اگر سدل ثوب نموده از آن روی خود پیوشد جایز
 باشد و تنبیه باو از بندنه بکنند بلکه آن قدر که ادا از خود بشود و دیگری
 نشود و پارچه های دوخته از درخ و قیص و نمار و خفت و قفا از بین
 پیوشد و مل و سخی بین المیلین بکنند و خلق بکنند مگر قصر کند چنانکه
 گفته شد و پارچه های مسبوغ و لورس و معطر و مرعطر پیوشد
 مگر غسل داده باشد و زن مسحر را پوشیدن پارچه های
 دوخته از هر یزد و زیور و شایقه ندارد و اگر مجموع کشیر باشد بر
 جبر اسود بوسه ندهد مگر اینکه جامی خالی باشد و همچنین بر وضع و بر
 صفاد مرده لازم نیست مگر اینکه تنهای باشد و خشی مشکل در جمیع
 سایل احتیاط مثل زن است * فصل چهارم *

در زیارت روضه متبر که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن از
 افضل منتهیات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت
 ندارد قریب بود خوب است و در حدیث وارد شده است
 * من روى عنه و ام یقول الی قول جفاری و من جاهد فی زایرا
 و لا یسبیه الا زایری کان شام علی ان یتوب من له شفیعاً *
 پس جهان بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک بسوی مدینه
 روان شود و در راه رود و کشیر بر روح هر قویح رسول مقبول

فرستند باینکه جل عبادات خود در این زمانه بعد ادای فرایض
و واجبات مقتصر بر درود دارد و اوقات فرصت را ازین
نعمت عظمی قاصر نگرداند و چون بمدینه رسد و نظرش بر دیوار

و درختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لي

وقاية من النار واما من العذاب وسمو الحساب * پس بجهت

در آمدن در مدینه غسل کند و طیب و بوی خوش باستعمال آورد

و جامه پاکیزهتری که دارد بپوشد و متواضع و مسکین و محتاج و ار

از سر هیبت و تعظیم حضور در وضع مطهره رسول صلی الله

علیه وسلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من زارني بعد

وفاتي فكانما زارني في حياتي * پس ان حضرت صلی الله علیه و سلم

را زنده پندارد و حاضر شمارد و وقت در آمدن در شهر بگوید

بسم الله على ملة رسول الله صلى الله عليه وسلم رب ادد خلعتي

من خلعتي واخرجني مني حتى لا اكون من اهلها وانا صير

پس قصد مسجد شریف نبوی کند و در پهلوی منبر شریف

دور کعبت نماز گذارد باین وضع که غم و منبر در مقابله و دوش

راستش باشد و اسطوانی که در پهلوی ان صدوق است

که علامت جایگاه سر مبارک اوست در پیش او باشد

و دایره که در قبله مسجد است میان دو حشرش باشد که این

موقت او صلی الله علیه و سلم بوده است قبل از آنکه مسجد
 را تغییر کردند پس روی قبر بنظر و روضه منظر کنند و در
 روضه در مثابه روی مبارکش بایستد و بنظر حرمت دیوار
 روضه را بدست ناید ان شاء بگوید * السلام عليك يا نبي الله
 ورحمة الله وبركاته اشهد انك رسول الله من بعثت في الرسل
 واديت الامم بالله وبعثت الامة وجامدت قى من الله حتى
 قبض روحك حميد المجد وافتخرت الله عن صغيرنا وديونا
 من قبل الجن وادعيتك العمل الصالح وارتدنا وانتم القحمة
 وانما لنا الله ما عمل ابوينا يوم قبضت اقراب المؤمنين واسلمنا من
 قذامة وارتدنا من شفاعته واسلمنا من رقتا قه يوم القحمة
 انقوم لا تفعل عملنا وادعيتك بعد نبينا عليه السلام وارتدنا
 بعد نبينا وادعيتك وادعيتك * واکرلسی بسلام برو صلی الله
 علیه و سلم بیت گوید و یا شد بگوید * السلام عليك من قد
 بس بقدر ابریک کنه از بس رو دو بر ابر السومنین ابو بکر
 صدیق زنی الله عن سلام کند بس بقدر ابر عی از انجا بس
 رو دو بر ابر السومنین عمر رضی الله عن سلام کند بس بگوید *
 السلام عليك يا نبي رسول الله ووزيره ودينا ونبيه علي
 انعامنا الحق ما دام حيا والفايعين في امة بعد القحمة

ذلک آثاره و عالمین بسنته فجزاکم الله تعالی خیر ما جزى
 وزراء نبی علی دینه * پس باز گردد و بر ابرسر مبارک
 مستقبل قبله بایستد و تحمید و تمجید حق تعالی بگوید و درود بسیار
 بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدهد و بگوید * اللهم انک قلت
 و قولک الحق و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک و استغفروا لله
 و استغفرا لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما اللهم انا قد
 سمعنا قولک و اطعنا امرک و قصدنا نبیک مستشفعين به الیک فی
 ذنوبنا ما اثقل ظهورنا من اوزاننا تا ثبین من ذلالتنا معترنین
 بخطاینا و تقصیراتنا فتب اللهم عاینا و شفیع بنیبیک هذنا فینا و ارفعنا
 بمنزلته عندک و حقه علیک اللهم اغفر لهما جرین و الا نصارو
 اغفروا لهما الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل اللهم هذالآخر
 عهدنا من طیارة نبیک و من جرمتک و حرمه یا ارحم الراحمین *
 و آنچه خواهد ازین دعا کم و زیاده کند و هر دمایی که حاضر بود
 و خدایش تو فیق دهد بکند بعد از آن نزدیک اسطوانه که ابی
 لبابه خود را در آن بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید و آن
 مابین قبر و منبر است و انجا دو رکعت نماز گذارد و توبه کند و هر دمایی
 که خواهد طلب کند بعد از آن بروضه که مثل حوض مربع است
 آمده نماز بخواند و آنچه تواند از دعا و ثواب تکبیر و تسبیح و استغفار بگوید

پس نزدیک منبر آید و دست خود بر دامنه کمر رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم وقت خطبه گفتن بر این دست خود می نهاد
 بانه و بر و علی الله علیه و سلم در دو فرسته و آنچه خواهد و عاکنه
 و بر دست او از سخنان و غلبه او قوی کند و بعد از این با سطوانه
 خانه که اینجا بقیه پیدا می کرد وقت تراب رسول الله صلی الله علیه
 و سلم او را و خطبه گفتن بر منبر براج نمود و بود و بعد از آنکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم او را در بر گرفت سالکین
 شد آید و عاکنه آنچه خواهد و کوشش کند که تا مدت قیام
 در مدینه است و رانند و منبر و قبر و در میان آنها بیشتر است ذکر
 و صاوت و نواز و تا وقت قرآن و بعد مائود و او چهار زن دارد و
 و آنرا توفیق دهد و بعد از این اقامت این بنا و متبر که را احیا کند
 و از کثرت در و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و قاصد باشد
 بعد از این فتنه زیارت و کثرت شهادت و هزار ایت که در آن
 بنا و الله بکند و در بیت الرقیع آید و حسن سید الشهدا است و
 و علی الله تعالی عنه و از زیارت کند و در میان عباس رود و اینجا
 امیر المؤمنین حسن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر
 صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و غیبه امیرالمؤمنین
 عثمان و علی و عقیله و قید امیر ابن النبی صلی الله علیه و سلم

و جماعتی از ازاواج نبی و عمه اوصفیه و جماعتی از صحابه و تابعین
رضی الله عنهم که در اینجا هستند همه را زیارت کند و بر همه با علیحه
علیه نام بنام سلام فرستد و در مسجد فاطمه سلام الله
علیهما که در تقیع است نماز کند ارد و هر پنجشنبه زیارت
شهدا ، احد رود و بگوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعیم

عقی الدار سلام علیکم دار قوم مومنین وانا انشاء الله بکم
لاحقون * و آیه الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر دوشنبه
مسجد قبا اید و این دعا کند * یا صریح المستصرخین و یا غیاث المستغیثین

و یا مفرج کرب المکر و این و یا مجیب دعوة المضطربین صل علی
محمد و آله و اکشف کرمی و حزنی کما کشفتم عن رسولک کرمه

و حزنه فی هذا المقام یا حنان یا منان یا کثیر المعروف
و یا دایم یا لا حسان یا ارحم الراحمین * گفته اند که در این

مواقف و جای وقت نیست پس هر دعا از ادعیه
ماثوره و غیره که دعا کند جایز است و تا مدت قیام در مدینه
مشهره همه نمازها در مسجد نبوی گذارد و هر گاه اراده

مراجعت از آن بلد متبر که نماید اولاً مسجد شریف را

به دو رکعت نماز و داع کند و هر دعای که خواهد بکند بعد از آن
متمصل قبر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شده عاده سلام نماید

دگریمان و نالان از فراق آثار شیر که رخصت شود و تمامت
قیام بتعظیم و احترام مجاوران و خدمتیه که گوشه و بنج سنگذاری
انها از انفس و اموال در یغ نداری و هر قدر که میسر باشد
از صدقات بر فقرا و محتاجین آن پند و شفقت و امتیاز تعامل سازد
* مقتصد به چهار معنی است *
* مقتصد به معنی کسی که در امور دنیا و آخرت احتیاط و تدبیر کند *
* مقتصد به معنی کسی که در امور دنیا و آخرت اعتدال و میانه رویی کند *
* مقتصد به معنی کسی که در امور دنیا و آخرت تواضع و فروتنی کند *
* مقتصد به معنی کسی که در امور دنیا و آخرت صبر و استقامت کند *

بر نکته بیان و قایل امور بر استیلا نیست که هرگاه نخواهش قضا
و قدر حضرت ابوالفضل از ملکات سموات بعالم ارض جاوده گز
شد و اولاد امتدادش بر روی زمین منتشر گردید و به تکاپو
و تجسس امور تدبیر افتادند و تجربه و الحاح و هم بدایت و حق
سمادوی بحسب ضرورتها که پیشش یافتند و در ضبط و ربط قواعد
و کلیات کوشیدند تا معاملات و حفظ آن موجب بصیرت
آیندگان گردد و از آن قواعد و ربط و ضبط و شایع گردید و تسبی
بعالم شد پس آنچه از این متعلق به معاملات و معاوم و یزید شهرت
یافت و آنچه ملایم به معاش و تمدن و ثبات و معاملات است شمار
کتاب پسین - معاوم شد که اگر از امور محتاج الیه و نیازیه تهییج یکی
بلی ضبط و ربط قواعد معاوم نماید است که در بعضی از این ابدا
از احوال مشروح آن ثابت و ضبط و ثبات و بین دو کذب و دو قاتر
نماند و بحد و در دو ربط و معنی موجب بهمانست از این قواعد گردید و

متعلقات اینگونه امور اغمال بی علم مانند نظر بران نیت مصدق
 این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت
 کنائی در کتب شده اند که بهم نرسد به تفصیل یغرمهل و ایما زین
 منحل بحیطه ضبط در آرد باید دانست که اکثری از علوم
 محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است و آنچه
 ازین هر دو علم مسایل آن عام فهم نیست و نفع معتدیه عوام
 متعلق از آن نه بوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی
 از آن هر چه نهایت کار آمد و سهل الفهم است بر سبیل
 اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم بندی از
 متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد
 در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات
 زراعت و آن عالم نبات است که از فروع علم طبیعی است
 بدانکه سبب تشکیل نبات جسمی کشیف لزج است به نسبت
 منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود و از آن حفظ نوع آن
 است و آن گاهی در بند و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی
 در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که در آن
 ظهور می یابد و بحركات افلاک و طلوع و غروب کواکب و قرب
 و بعد شمس بعد که مال می رسد و هیچیکی از نباتات خالی از آن

نیست که مثل حیوانات ذکر و انشی نه دارد و بعضی از اجزای
 ذکر با عانت و با درد بعضی از اجزای انشی در وقت معین سرایت
 می کند و موجب پرونده می است بیمار می گردد لکن تمیز و شناخت
 آن بسیار است و نظیر بر این تصرف انسان را در این مد افلات
 نیست و در نقل که به نسبت به است بیمار قریب ترجیح و انیت
 بلکه انسانیت است و ذکر و انشی آن می شناسند و قبیل
 پرونده می آن ظاهر از معین بشما خشی از ذکر و شامخی از انشی می نه نه
 و آنرا التماس که یازدها نکاح در انسان است و اگر این فعل نکند نقل
 باز و در فکر و یا کمتر یا در و رشت و شناخت و در اخبار آمده است که
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم پسند می آوردین فعل منع فرمود
 و است که از طریق ظاهر است است از قدرت ایزد تعالی شانه
 در این معانی تنبیه باز در نه نه مردم شکایت آن در بروی یا حضرت
 بر نه در کلمه فرمود و شانه را در امور و یا اناتر اند به ستوران
 فعلی یا در انانیت و التماس و حاج یافت و به نواز این مادت جاری
 است و به نواز این است و در زمین اجزای زمین است
 که در این است که به نواز این است و این چند است است از اهاک
 است و در این است و نواز این است که به نواز این است که در
 و در این است و نواز این است که به نواز این است که در

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از آن اجزا موجب
 قلت بلکه فقد آن نبات می گردد و چون در بعضی از اراضی
 بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی
 بعضی از آن با کل نشو و نمایی یابد یا کمتر می روید منشاء آن
 اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعض مفقوده آن را
 متدارک می شود و در بعضی آن تدارک بوقوع نمی رسد و تختم
 نبات را هم داخل کلی در نشو و نماست نه اینکه فقط زمین لایق روئیدگی
 هر نبات است اری اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را
 به نسبت حاجت آن جهت نباتی خاص تدارک نماید این امر امکان
 دارد و از اینجا معلوم شد که آنچه متعارف و مشهور است
 که در بعضی از اراضی با کل روئیدگی نیست و بعضی از نباتات
 مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از
 تصرف کامل هر زمین با استعداد نشو و نمایی بوجبات دارد
 لکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر
 بعضی از نباتات از قدر انتفاع زاید باشد و همچنین بالعکس
 و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات
 موقوف بر دریافت و استحضار قواعد علم کیمیا است با غریبا
 است که بر اکسوس آن را شایع نموده و آن ضاعتی است که

از آن کیفیت تجلیل و ترکیب اشیا توانند کرد و اصلاح و
تقطیر اشیا و تکرر نفس ارواح و دادن هر چیز متعلق از آنست
و بالفعل در تمام فرهنگستان و بدوالت انگلیزان و رهند و ستان
و رود و ساز می همی صناعیت جاری است بالجمعا یا مقصود
بالذات از ذرات اعت برنگ این باشد یا کل آن یا بار آن یا
اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را بحیثیت مقصود
متعلق به شش قسم می توانیم کرد و ظاهری یکی ازین اقسام دو
قسمه یا از آن متعلق می شود پس اختیار است که آن را
فسمی آخر قرار دهند یا زیر همان اقسام و از هر یکی ازین اقسام
از دو مال ثالثی نیست یا برای هر قسمه متعلق به حسب عادت
یا به حسب ذات ذرات و اعت و احتیاجی شجر آن کفایت
می کند به هر سال بزمانی و فصلی معین حاجت بزراعت جود می شود
اول را با طایق نام ما شجر گویند و ثانی را از ذرات اعت هر دو
از جنس طایق نام بر تاس و اینها آنهمی و نیز است که گروهی فسمی نبات
باز اقسام به طایق است یا نبات یا بر زمین و غیره و اول را اشیاء
گویند و ثانی را سبز و تر و تقسیمی و با بحیثیت زراعت هم بوده
است بعضی از انواع یا تخم بقا دارند یا شاخ اول را فسمی گویند و ثانی
را فسمی و درین برهه و عوارض مقصود و متعلق به پرازد و فردی

نمازند و این امر از قلیه و غیره مردود است و سستان چنانکه باید حاصل
 نمی شود و اهل صنعت این ملک همگی یک قاعده و باتفاقه ای قلیل از
 جهت هر قسم زراعت مرعی دارند تفاوت اهل فرنگ که برای
 هر زراعت طرق جداگانه تیار می نمایند و مقهور و متعلول دارند و
 همچنین طرق اخراج آب را که به هند می زبان آن را اناس گویند
 آنچه در اینجا مروج است آنرا نمی بینند چه پائین در هند و سستان
 مخصوص به بحر کربن حیوانات یا اشیای مختلفه است و هم تعین
 آن برای زراعتی بقدری معین نیست باندازه انگلیس کیست
 مالتایق بقدری سه می اندازند و اهل فرنگ آنرا مختص به بحر کربن
 نه اند و برای هر یکی از زراعت و اشتیاق مقدر و چیزهای
 معین آنرا می کنند که بعضی از این در ایران هم قلیل بیان می شود
 به قاعده و در طریق زراعت اندوه و انج با ذکر زراعت انگلور
 در اهل فرنگ بطریق مختلفه است الفع از آن این است که
 حفری پنج تری در بعد از یک تری در عمق بکاوند و سه نخی ششهای
 بکانت آهوند که با آهک آمیخته باشد و سنگریزه یعنی کنگر
 و قمرندای تری در سطح و عمق است و این را می توان تازه
 بکار برد و این و شانه های آنها هم از آن گرفته و کوبند و در آن حفری
 را از تازه از طی که با آب آمیخته باشد آن را بر کنند و در

شده و غبرشکال یعنی در ماه اساره یا سادون قلم انگور یعنی
 ان شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش
 بوارض یعنی نسبت شاخها که بنندی آنرا انکوه گویند تراشیده
 باد و انکوه در ان حفر غرس کنند هرگاه آن مرد و اندر زیر
 زمین بروید بوارض باقیه سابقه را با یکی ازین که تازه روئیده
 است از قریب زمین به تراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند
 و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در آخر سال دوم یعنی
 بهماه بهارگن دو شاخ باقی داشته مابقی را بتراشند بعد از ان
 در ماه اساره سال ششم هرگاه ازین مرد و شاخ دود و شاخ
 بروید یک یک باقی داشته یک یک بتراشند و در ماه اگهن
 همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند
 و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را
 بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ
 سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم
 هرگاه این سه شاخ بروید و از ان یکی جانب چپ و یکی
 جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه
 بهادون یا کو اراندک اندک سر این شاخها بتراشند هرگاه
 درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گره

[illegible]

یک شاخ هفتم آن از شاخ دیگر شاخ سیم آن گذاشته باقی را بنواخته اند
 دوازده شاخ مارپیچ بقیه همگی یک بارش گذاشته بشماره را
 بنواخته اند که بجای آن دو شاخ جدید برآید. همین پنج هر سال
 بهر تکرار خوشه با عمل نمودن با شش و باید دانست که هر سال
 بمقدار ماد و گره تنه درخت افزایش خواهد یافت نظر بدان
 بمقدار دو نیم تا دو خوشه زیاده کرده باشند تا آنکه از یک
 درخت بمقدار سسی تا دو خوشه بمقدار سسی از کوه بالا
 برآید که زیاده تنه و قوسه برآید گوی تنه درخت
 استند بر بلندای آن و زیاده تنه شاخهای آن و طریقه دادن
 انبار یعنی پانسی در درخت انبار این است که هرگاه خزان
 شود بمقدار نیم گز با قدری زیاده اصل درخت بکار و زده
 و زده روز آنرا کشاده بگذارد و اصول خود را سالهای گذشته
 به برگهای آن که از خزان باقی مانده باشند بنواخته و یک نیم تا دو
 و تا دو خون بزیش در اصل او درخت بدین عمل از آن و زده
 تنه و یک حصه پیشک به زیش یا کوه شده که از آن اسم داده
 قبل از آن متفین کرده باشند با هم آویخته بالای آن بدینند و
 حصه های نهایت متفین و یک حصه یک و یک حصه یکی و در خون
 بزیش سر کرده بدین عمل و دادن با حسن عمل چاره دار

ستو اثر آب بد هند و بعد از آن همیشه بعد دوسه روز آب
 داده باشند * قاعده * در بیان حالات درخت انبه باید دانست
 که اقسام این درخت از کیفیت و کیت بار آن و لحاظ ذایقه
 و صورت و عظم و صغر آن غیر متناهی است و بهر دو صورت یعنی
 یعنی بزرع تخم و به نشانی ن قلم بوجود می آید و اهل فلاحات
 در ترکیب نشانی ن ان صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار
 است هر ذایقه که خواهند بار بهمان ذایقه بوجود آید مثلاً اگر خواهند
 خوشبوی کلاب یا کیوره یا دیگر عطریات در ثمران پیدا شود
 میتوانند و همچنین کیفیت شراب که سکر است در آن
 پیدا میتوان شد و در ابتدای نشو و نما از برگ آن صورت
 و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک
 صورت را مثلاً از دیاسرخ یا مدور یا دراز در یک یک قطار
 بکار می توانند و همچنین در ثمر درختی که شناخت برگ آن
 در اول نشو و نما گمان به مزگی و ترش می باشد آن
 درخت را مدور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر
 بالای ده و لطیف و گلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله
 کم از بست و پنج یاسی دست نه نشاند و تا وقتی که درخت
 گلان نشود زمین قریب اصل آنرا از گاه و درختهای صحرایی پاک

دارند و هرگاه سال اول شکوفه برآید با کُل آن را قطع
کنند و باز دو سه سال بنده ریج بعضی از شکوفه ها دارند و بعضی
قطع کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شکوفه بردن تمامی
شکوفه ها بگذارند که بارور شود در این صورت انبه بکثرت و
بالنده و خوش ذائقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل
از شکوفه بردن اصول درختان بکاوند و گل آنها برآورده
از آنها یعنی پانس پر کنند و باز از گل بنده سازند و تا بچته شدن اثمار
هر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب
بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشانیان قلم درخت
باید دانست که از زرع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن
نیست و لهذا اگر خواهند شمردی بعینه بهمان کیفیت و کمیت
اصل بوجود آید بدون نشانیان قلم عیرا است و هم
از نشانیان قلم وجود ثمر به نسبت زرع تخم سرعت میشود
و آن چند نوع است یکی از آن این است که شاخ درختی را
تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و
درخت شود و این نوع قلم نشانیان از اخس انواع است
و در آن اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر *
این است که پوست شاخ را خورد باین نوع از کار در نیم کنند

که خردمند بهر چوب تر سید و متعالی را که از انجا پویاست تراستند و اند
 بر زمین غرس کنند و همیشه آب و دانه باستان تا از انجا باشد و و نه
 بپیدا شود و بعد از ان غاقره آتش شاخ زرد رخت جز آکنند و غرض
 از تراستیدن به این است که چوب اندرون غده ای
 که از اصلی و اصلی از زمین می کشد همان غذا هرگاه بر پویست
 می رسد و پویست از ان موافق غذا می خورد که فته از باقی اصول
 خود پدید می آید پس به سبب قطع سلسله زمین آن نشسته اصول
 مرقوفه فته میزد و غیرش آن بالان شود و نجا شود و طریقه دیگر این
 است که شاخ را اگر فته دو طرفه آن از کار و اندک است اندک
 به تراستند و هر چهار طرفه کرد و آن مقام نکل ایستاده از پارچه
 بسته بالای آن از سس و غیره محکم به بند و بالای آن او نکل که
 بر پیر آن سوراخی بار بستند و به تراستند پیر از آب شود و او یزد
 که یک یک قطره آب بر مقام پیوند یکد ازگاه در ان مقام اصلی
 پیدا شود از پیر تراستند و به مقام می رسد و سلسله از نوع دیگر پویست
 شاخ را از کسمه دور کنند و قناری سبب فالین که به سس ترا
 ماند که پیر از یک به چنانچه تراستند و او یزد و از تا بیکه قنار را
 تراستند و اند آن شاخ را و تراستند سس را به بالا آکنند و آن
 قنار را از نکل پر کنند و فته چوب به چنانچه تراستند و آن پیر

تا گل بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصل برآرد آهسته آهسته از زیر
 بتراشند و اگر باران نبارد آب چکاندن هم ضرور است
 * نوع دیگر * که قلم و وصل یک درخت باد رخت دیگر باشد این
 است پوست درختی از مقامی که یک دو بارض دارد با حیطه
 تمام مع پوستی که بر بارض است اول از کاردی نشان نموده
 از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند در آن منظور است
 هم بهمین نهج پوست مع بارض آن با حیطه بیرون کنند و از پوست
 سابق این مقام را پیوند بنوعیکه بارض بر بارض رسد
 و تفرقه و استیاز در هر دو باقی نماند و در نظر پوست بهمین درخت
 ثانی معلوم شود و بعد از آن مقام پیوند را از برگ درختی یا راس
 و غیره محکم بندند به نهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
 و شاخهای بالای پیوند مذکور را با گل بتراشند و اگر شاخی بزییر آن
 برآید آنرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
 آهسته آهسته دور کنند و هرگاه با گل وصل یابد آنرا بکشایند
 * نوع دیگر * بهمین قسم اینست که شاخ را قلم تراش از درختی
 تراشید و شاخ درخت دیگر را بهمین نهج موافق آن بتراشند
 و شاخ تراشیده پیشتر برین شاخ دیگر به نهجی به نشاند
 که مابین آنها نشیب و فراز باقی نماند و با هم وصل شود بعد از آن

مقام وصل را با برگ درختی یا پوست آن بندش کنند* نوع دیگر*
همین قسم اینست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواه در زمین
یا در تغار گلی شاخ یکی را با دیگری بهرنج که مستحسن نماید
هر دو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرور است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست انرا بکاردی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند و دوسه بارض آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن بتراشند و بر درختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن بتراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مضرت
ندارد مثل ترنج و لیمو و کوله و بناهی و غیره که همه از یک نوع اند مگر
جنف مختلف است پس وصل یکی از اینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست این نازک و
باریک است اگر بر تن و غیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه گنده و مضبوط یکی از ضماد
لیسه از آن بر بندند و طرق ساختن ضماد بسیار است اسهل
از همه سه طریقه است یکی آنکه سرگین گاو نیم اش را روغن تارپین بپاود
موم زرد بپاود با هم آمیخته بر آتش نرم گذاشته ضماد نمایند دیگر آنکه روغن

تا در پین موم ز زر ذرال هموزن گرفته بر آتش گذارند و ضما د نمایند
دیگر آنکه سر گین گا و کا د ترا شید ه یعنی بیال که آنرا ا بجال می هم
گویند گل چبان که آنرا چکنی می گویند تا یک هفته هر روز آب
پاشیده با هم امیخته باشند بعد یک هفته ضما د کنند این چند قواعد
بطور تمثیل نوشته شد و برای تفصیل زاید از ان کتابی غاصده

می باید که مدون شود تا جزئیات مالیتنا هی جعیطه ضبط در آید
* فصل دوم * در بیان محملی از کیفیات تجارت که از فروع علم اخلاق
است و ان عبارت از اجرای عقود بیع و شرا است تا بذریعه ان
از خریدن به قیمت سهل و فراخن بالای آن انتفاع بردارند و کثرت
انتفاع که اصل و غایت این عمل است موقوف بر کثرت خواهش
مردم و نقل و تحویل اشیا از جاییکه مال تجارت بوجود می آید
بجاییکه آنرا وجود نیاشده بوده است و ظاهراست که این عمل از عمده
ارکان سلطنت است چه رونق و قیام سلطنت موقوف است بر
کثرت مردم و کثرت مردم موقوف است بر حصول آسایش بکثرت
وجود اشیا ی محتاج الیه و فراوانی منافع و این مرد و امر مدون
فراوانی کار و بار تجارت صورت نه بند و دو چنانکه حصول منافع
منعصر بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل و تدابیر
هم موجب و فو ر خواهش می شود چنانکه در طریق بیع سن یزید که

بصرف حال در هند وستان نیلام می گویند مشاهد می شود که
 در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب
 بانسومی شوند و مال تجارت باین حیلہ بسرعت و کثرت فروخت
 می شود و این حیلہ از جبلت انسانی که حسد و بغت است
 کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط منتفع
 گردانیدن بایعان که مالکان مال اندهم مد نظر می باشد و همچنین
 عرض اشپای تجارت بر عموم مردم هم باوصف عدم احتیاج
 و قلت آن موجب رغبت می گردد و این امر را اسکان
 فرنگستان بوجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از
 طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاغذات اخبار است تا اینکه
 از تجار کلان اینقوم کمتر کسی است که مطایع به تخصیص بنا بر عرض
 اشپای تجارت بخانه خود داشته باشد و همیشه اشتباهات
 طبع کرده آنرا منتشر سازد و در ای آن در دکانین و مکانات
 مصفا و اراسته همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب های
 لطیف آماد و مهیامی دارند که هر کس آمده بدون طلب جمله
 اشپارابه بیند و فقط طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت
 می شود بخلاف عکس آن چنانکه در هند وستان رواج دارد
 که مالهای تجارت در صندوق و بقیچه موقوف دارند که هم احتما

تفصیل مال است و هم فروش آن موقوف بر طلب مردم و اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و ازین معنی هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب مردم را احصائیت و از اہم ضروریات که در معاملات تجارت است صدق قول تجار و خجندی مزاج و عدم تلون طبیعت و صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هر چند این امور بیشتر باشد حصول منافع زیاد گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع نقصان بیشتر و دہدہ در صورت وقوع اعتبار در قلوب مردم اگر مایہ تجارت قلیل است یا با کمال نیست عاقل حصول منافع و اجرای کار و بار تجارت نمی تواند شد و این معنی بعین خیال در بنیاد کلان مشاہد شد کہ بعضی از تجار قوم فرنگستان، آن قسم اند کہ یک حصہ مایہ تجارت ذاتی خود ندارند و صرف بہ پیشہ دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینہ می گیرند و منافع شالیانہ آنها از میات الواف متجاوز است چنانچہ این قسم دوسہ کوئٹی کلان آنها کہ انرا بمجاوہ آنها موسس بفتح اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلکتہ موجود است کہ صرف بمہارت و مواجب ملازمین آنها از دہزار روپیہ ماہوار زاید

می شود و یکی از قواعد معمول اهل فرنگ در تجارت که از
 نتایج اتفاق قوم است آنست که هر کسی که بنیاد ثقل را گرام هوس
 انداخت اول اشتها را می دهد و مایه تجارت آن بمقداری
 معین قرار داده انرا بر حصص شتی تقسیم میکنند و هر حصه را اید
 از هزار روپیه و کمتر از پانصد کمتر مقرر می شود پس این زر را
 بطور چند از هر یک خواه بتدریج یا دفعه جمع ساخته مشغول به
 تجارت میکنند و منافع انرا بعد مبحر اگر قن مصارف هر مالکان حصص
 تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پر و پر یتر بر وزن قصور خیر نام
 نهند و چند کس را از ان مالکان انتخاب کرده بنا بر تقنین قوانین
 اجرای کار و بار آن معین سازند که در ایام مقرره بجائی واحد
 مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
 میکردند و باشند و حسب دستور معینه این قوم در صورت
 وقوع اختلاف در امری بطرفیکه رای کثیره باشد بران عمل
 میکنند و یکی را از همین مقننین پر رسیدنت و چیرمن خوانند که سردار
 باشد و رای او بمنزله رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقننین
 سرای منافع حصص آنها وجهی از مصارف و مواجب معین
 نمی شود و یک کس را بمنجه مالکان یا شخص اجنبی را ملقب
 بسکر یتری کنند که با کل انتظام جزایات آنهوس متعلق از

باشد و عمده ضروری همه مطیع او باشند و او را از منافع آن
 موجب هم مقرر کنند و همیشه او بر مضامین قوانین معینه عمل
 میکند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب و کتاب ماهواری
 یا سه ماهی یا شش ماهی هر آنچه قرار یابد در نظر متقنین
 میگذرانند و بهند ایت آنها کار بند میباشند و این هوس با لقب
 کمپنی که منضم بنامی دیگر باشد خواه نام سه دار مجلس بان منضم
 شود یا دیگر می باشد و تمامی هوس های کلان انیقوم از همین جنس
 است و کمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت
 دیگران مشغول به تجارت داشته باشد و در حقیقت رونق این
 کار و بار بدون سلطنت مستقل و انضباط قوانین مملکت
 متصور نیست و هرگاه سلطانی ذی شوکت متوجه بترویج این رکن
 اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج و شیوع یابد
 چنانچه درین زمانه در هند وستان هر قدر که صرف همت مدبران
 سلطنت انگریزی در بین حرفه است در امر جمع دیگر نیست اگر
 مردم این ولایت بحسن تدبیر قوا عده منضبطه عمل فرموده
 مصروفت این اموز شوند انتفاع کلی بردارند یکی از طرق
 ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت
 هند وستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که انرا در زبان خودشان اکسپورت و بیهوس نام نهند و اهل هند
 انرا کها تا باری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هرکسی به مال
 بر چهار بار نماید و بستی از اطراف فرنگستان روانه کند بمقدار
 معین از چهل و پنجاه روپیه سر صد تا شصت و هفتاد روپیه
 قیمت نفه آن مال از آن مجلس می دهند و مال با اختیار خود گرفته
 روانه می سازند بعد فروخت آن حساب نموده در عطا کرده
 خود سه سود و اجرت فروش که آنرا بهندی آر هست گویند مجرا
 گرفته باقی مجموع قیمت آن مع منافع بمالک می سپارند و این
 خانه از طرف ایت اند یا کمپنی مقرر است و همچنین تجار
 کلان این قوم هم بعضی می آرند و قیمت پیشگی زاید از مقدار یک
 از کها تا باری عطا می شود و میدهند تا آنیکه به بعضی هنگام نو در روپیه
 سر صد نرخ پیشگی معین سازند پس تصور باید نمود که اگر
 کسی یک هزار روپیه مایه تجارت دارد و مال ده هزار خرید بکند و در
 چهار بار سازد و نه هزار مثلاً از هوس های مذکور بگیرد و یک هزار
 از نزد خود شامل سازد و لا محاله مالک منافع ده هزار خواهد بود زیاد
 از این صورت ترویج چه خواهد بود و یکی از اصلاهی که از
 لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کسرها یگان
 انرا ملحوظ دارند بلکه خلاف آن راه دارند اینست که نفع

هر چند قبل باشد مال را با انتظار نفع کثیرند سازند که این معنی
 هم موجب استادگی زر از نخواست و هم تقلیل قیمت
 موجب منافع زاید است و کثرت خریداری که از تقلیل
 قیمت می شود باعث انتفاع کثیر به نسبت قلت خواستگاری
 و احیاناً فروش آن بر قیمت زاید خواهد بود بالعکس قواعد و کلیات
 معاملات تجارت انچنان در کتب و وفاتر این قوم مدون شده اند
 و روز بروز می شوند که با اندک توجه هر کس ماهر آن می تواند شد
 و نظر بر آن اکثر شرکان بنگا که از قوم هند و پارسیان بمبئی
 که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ما هستند می روند
 و معاملات خود را بهمان نهج و رواج داده اند در حصول منافع
 سهیم و شریک این قوم و صاحب متاع و اموال فراوان
 شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش آنها متوحش و ناواقف اند
 رونق کار آنها بان در بر نرسیده و غنای تام حاصل نه نمودند در اینجا
 صرف به نظر رغبت مردم باین پیشه مجملی از آن بتمام آورده شد
 تفیش و تجسس آن و کوشش و سعی در آن باب حواله
 بر عقول سلیم میکند و ما علینا الا البلاغ * فصل سیوم * دریان
 خال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف
 است و هم دیگر اندرون علم و استعمال آن چاره نیست و جمله
 اند

عقود و معاملات حتی که ادا و ن اموار خانه داری موقوف بران
است لهذا ادانشمند ان برای ان سه وضع اختیار نموده اند
یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیا
است که تعیین ان به نهج اخرا از کلانی اجزای مقدار پیرایه ای آن
در حجم یا بشکرکت اسی یا از پیمایش و وزن یا غیر ذلک
گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیا ی ذی
احجام که اجزای غیر مساوی دار و وزن معین می شود و مائیات
و اشیا ی قصیرا لاجزا کثیرا المقدر هم بوزن و هم به پیمایش
معین می گردد و امثال زمین و بلندی مکانات و دیوارها
و ارتفاع جبال به پیمایش تعیین می یابد و پیمایش دو گونه است
یکی پیمایش بذراع و ان مختص با شیا ی قاره است مثل زمین
و ثوب و چوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکیل و آن
مختص بمائیات و اشیا ی قصیرا لاجزا است که به پر کردن در ظرفی
معین می گردد با لجمه چون مغرض از تعیین مقدار تقسیم و تجزیه
آن با جزائی مساویه است پس به نهج که این امر اسان و اسهل
می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بذراع یا بکیل معین می شود
و چون هر یکی از اینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است
لهذا بطور اختصاصی از هر جنس ان بیان کرده می شود

و اگر چه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم
 هیئت باشد را اینجا فقط از اصطلاحات اسمی هر یکی از شمار
 و وزن و پیمانه اطلاع داده می شود که همین قدر کار آمد عموم
 مردم است اما اعداد پس اختلاف در آن فقط در
 الفاظ مراتب است و این هر دو نقشه مفصله حادی
 جمله اسمی اعداد در زبانهای عربی و فارسی و اردو
 و انگریزی است سه ارقام هندی و انگریزی و عربی که
 باز ای اسمی آنها موضوع شده است پس در اول
 اعداد از یک تا صد و در دوم از صد تا صد هزار نوشته شد
 بملاحظه این جدول واضح خواهد شد که درین اعداد از
 شروع مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده
 اند مگر تا بست در ترکیب جمله زبانها الفاظ آحاد متغیر شده اند
 لهذا تا بست جمله اعداد نوشته شد و بعد از بست حرف
 نامهای مراتب عشرات بترک آحاد مابین آنها بقلم آمده
 و صورت ترکیب آحاد بعد از بست اینست که باین مرتبه از
 عشرات آحاد را جمع نموده تلفظ می سازند الا در عربی و فارسی
 حرف عطف مابین آنها قائل اند و در عربی آحاد را مقدم
 دارند و عشرات را موخر و در فارسی عشرات مقدم

برآحاد کنند و در انگریزی هم عشرات را مقدم دارند مگر
 حرف عطف فاصل نه آرند مثلاً در عربی واحد و عشرين و در
 فارسی ست و یک و در انگریزی تونتی و ن گویند تا مرتبه
 میات و در هندی زیاده وسعت داده اند که تا شیوع مرتبه
 میات الفاظ مرکبه با کمال تغییر یافته اند پس گویا برای هر عدد
 تا صد نامی جداگانه شد و بعد از میات در جمله زبانها آحاد را
 بر میات مقدم کنند و حرف عطف هم فاصل نه آرند الا در عربی
 یکصد و یک هزار را صرف بلفظ مایه و الف تعبیر کنند و برای
 دو صد و دو هزار همین الفاظ را تثنیه کرده مائتین و الفین گویند
 و از آن بعد لفظ آحاد را هم مرکب نمایند مثل دیگر زبانها چنانچه
 سه صد را در عربی ثلث مایه و در فارسی سه صد و در
 هندی تین سو و در انگریزی تری هند و و همچنین ثلثه ایلان و سه
 هزار و تین هزار و تری تهو زن گویند و هم در عربی در هر یک
 از الفاظ موضوعه جهت مذکور مونث فرق است و رعایت
 تطابق موضوعات با صفات و غیر آن در تذکیر و تانیث هم می باشد
 مگر در اعداد این قضیه منعکس است یعنی اگر معد و مذکر باشد
 عدد در مونث استعمال کنند و اگر معد و مؤنث است
 عدد و مذکر آرند مثلاً ثلثه رجل و ثلثه نساء استعمال است

و همچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکوره مونت عا سجد است
 مگر در اعداد هیچ فرق نیست معدود خواه مذکر باشد یا مونث
 همان یک لفظ مستعمل است بالجمله برای تسهیل فهم
 هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات
 و میات را دور اول گویند و بعد از آن هر سه سه مرتبه را
 دور دوم و سیوم و چهارم الی غیر النهایه و همین دور اول را
 اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود
 می آید در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و
 و تهنند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود و از
 شروع دور سیوم در هر دور باین هر سه زبان یک لفظ
 هزار را یاده کرده شود پس در حقیقت اسامی اعداد در هر سه
 زبان غربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول
 و مرتبه اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر
 در هندی دور اول مرتبه دوم مذاکه هزار است اگر اذیک
 برابر تا صد شمار نمایند هرگاه بصد رسد نام آن لاکه نهند و چون
 لاکه را از یک شمار نمایند بصد رسد آنرا کرو نامند و
 همچنین کرو را بر مرتبه صدم ارب و ارب را بر مرتبه صدم کهرب و
 کهرب را بر مرتبه صدم نیل و نیل را بر مرتبه صدم پدم و پدم را بر مرتبه صدم

سنگه گویند بعد از آن نامی چراگانه معین نکنند لکن بعضی از آنها
 دو اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی ادد و مهاددد و عربی و فارسی
 و انگریزی عدد چون از هزار افزون شود بتکرار آن و افضه ام الفاظ
 آحاد و عشرات و میات تلفظ شود و برای تسهیل : نقطه که در آن
 اعداد از شروع دو ردوم بزبان فارسی و مقابل آن
 اسمای هندی تا منتهای مصطلحات ان زبان و رقوم هندی است
 مرقوم می گردد و عربی و انگریزی را بر همان قیاس باید کرد یعنی
 هر جای الف هزار هر قدر که باشد با لفظ الف عربی و تهنوزند
 انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات
 و میات بهنجی که پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد اما رقوم
 هندی و انگریزی پس از یک تا نه وضع شده اند بمقابل
 اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را تکرار کنند که مراد
 آن مرتبه بقدر آن عدد باشد مثلاً درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
 یکبار مراد است کرده باشد و درین صورت ۹۰ همان مرتبه
 نه بار که نو دشتد هر مرتبه که خالی باشد انجا صفر نویسند و صورت
 صفر در همه ممالک همین یک صورت است مگر در انگریزی
 همین را بصورت بیضی نویسند و بالفعل بنظر اختصار اهل
 دیوان آن را بصورت نقطه نویسند و عدد و پنج را بصورت

صفر نویسند پس در هندی سه می متوالیه رقم اول را احاد
 دانند در رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم
 احاد الوف و رقم پنجم عشرات الوف و رقم ششم میات
 الوف و هفتم احاد الوف الوف و هشتم عشرات الوف الوف
 و نهم میات الوف الوف و علی هذا القیاس الی غیر النهایه مثلاً
 ۴۳۱ ۶۷۰ ۸۰۹ بحساب هندی نو دو پنج کر و و شش
 لکبه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز
 رقوم انگریزی مینویسند در رقوم سیاقی که در جدول اول
 سطور است صورت اسمائی اعداد عربیه را مختصر کرده
 ایجاد نمودند اند مگر غالباً ایجاد مولدین است از محاوره عرب
 نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجاد
 شدند مگر برای احاد الوف در آخر عدد آحاد مدی منضم عباخته
 باخران بصورت تشدید و فتح علامت کنند و برای عشرات
 الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا
 قدری از ان دراز و در آخر عشرات که بطور چشمه های هوز
 نویسند اند اثر ک کرده منفصل از ان همان صورت تشدید
 و فتح علامت الوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از
 نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

زرد داشته اند و در اوزان اعداد سنون بان می نویسند
 و اجزای روپیه از آنه و پائی و اجزای سن از آثار هر قوم هندیه
 نویسند مگر چون اجزای روپیه از فلوس آن که دو فلوس
 را یک تنگه گویند بگیرند صورت آن دیگر است که از رقوم
 سیاقی اخذ کرده اند و برای اسانی جمیع نمودن کسور آنه
 را چهار پاره کنند و آنرا پائی گویند و بعضی یکپاره را دو نیم کنند و اجزای
 فلوس بدو میمانند و نیم در مری را ادهی گویند و اجزای آن
 بدو میمانند و این جدول حادی از قسم اجزای سنون و روپیه
 است اما در انگریزی پس هم زرد هم اجزای سنون را بهمان
 یک رقم نویسند و آنه را دو از ده پاره کنند و هر پاره را پائی گویند
 و اما اوزان و کیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن مقرر
 شده پس آنچه از آن در دیار ما رواج دارد و هم اوزان شرعی
 است آن را در نقشه بندی رج میکنم که در آن تحویل یکی بدیگری
 کرده شده ازین سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
 و بالعمیل در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
 سیربوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
 هم از وزن روپیه مروج دیار ما دورتی زیاده است و مقیاس
 اوزان موافق رواج هر دیار همین سیر است و اجزای سیر که نصف

سیر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که انرا پا و سیر
گویند و ثمن سیر که انرا آده پا و ناسند و شانزدهم حصه سیر که یک
چهارتا نگ باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و انرا آدهی
چهارتا نگ ناسند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیدیر
باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و دو نیم سیر
که ادای سیر باشد و پنج اثار که انرا پیری گویند و ضعف
آن که دس سیر باشد و بست اثار که آده من یا چار پیری
گویند داد هون هم ناسند بفتح الف و دال مخلوط با تا و چهل اثار را
یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار
هم رواج دارد و زن خام هم در اکثر بلاد دهند و ستان رواج
دارد اما باخاء مختلف آنچه مروج در بلاد لکنو است سیوم حصه
همین اجزاء و اضعاف سیر است که بهمان اسم شهرت دارد
و در تمام قصبات و قریات لکنو همین وزن خام بنا بر وزن
غله جات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروجه
ولایات دیگر از مقدار یک در جدول نوشته شده مختلف واقع
شده بلکه در بعضی اوزان بلاد دهند و ستان هم با هم تفاوت است
در احصای تمیمی یا اکثران تطویل زاید دید و بندهی اوزان
ایما میگردد بد آنکه چه در اوزان طبیه و چه سیره را گویند که

همان جو است و جو چهار ارزه باشد که پنج است لکن این
 وزن از اجزای ساقیل است و جدا از اجزای درهم و دوازده و نیم
 باشد و با فلانیم درهم است و قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه
 و دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم دو قیراط و از مثقال
 سه قیراط است و درهم چهل و هشت حبه است و مثقال یکدهم
 و سه ربع درهم است و استاد چهار و نیم مثقال و او قیه
 هفت و نیم مثقال و رطل دوازده او قیه و بمثقال نود مثقال
 و بدرهم یکصد و سی درهم و من یکصد و هشتاد مثقال و بدرهم
 دویست و شصت درهم و ابریق دویست است و صاع چهار من
 اما او زان هندیه مروج بلاد دیگر سرخ که عین الدیک باشد
 و هندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است و رتی متعارف
 ببنگاله که تخم گل جانندی است چهار جو متوسط است و رتی
 شاه جهان آباد همین گهنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی
 است و ماشه شاه جهان آباد هشت گهنگچی است و تانگ
 بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سبرخ و قوله متعارف
 شاه جهان آباد و ماشه بنگاله که دوازده ماشه انجا باشد و دام پنج
 تانک است که بست ماشه باشد * قاعده * در تحویل درهم
 بمثقال اگر خوانند که دراهم معینه چند مثقال است نصف

در اهرم و خمس انرا جمع نمایند عدد مشاقیل خواهد بود و مثلاً اگر خواهند
 بدانند چهل و نهم چند مشقال است نصف آنرا که بت است است
 با خمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس بت و هشت عدد
 مشاقیل باشد و اگر تخویل مشقال بدو اهرم خواهند باید که سه سبع عدد
 مشاقیل بر کل آن افزایند که عدد در اهرم باشد مثلاً بر چهارده
 مشقال سه سبع آن که شش است افزودیم بت شد
 که همین عدد در اهرم است و اما پیمایش اشپای قاره
 که بمساحت معبر است هم هر جا باختلاف است نبندی از ان
 مذکور می شود بداند مقلدان یونان ده موی یال اسپ را که در
 بار یکی و گند کی متو سط باشد با یکدگر چپیده عرض یک جو
 معتدل قرار دهند و شش جو را به همین پنج یک اصبع و دوازده
 اصبع را یکو جب و دو و جب را یکد راع و دو ذراع را یک گز
 و پنج نیم ذراع را یک لقمه مقرر کرده اند و دویزار گز را یک میل
 و سه میل را یک فرسخ مقرر کنند و اهل فرنگ مقدمه
 هشت جو مذکور را یک انچه بکسر هرزه و سکون نون و جیم
 فارسی مخلوط با و دوازده انچه را یک فت بضم اول و
 سکون ثقیل ثانی و سه فت را یک گز که انرا یار دانند سکون
 سوم و چهارم و در دیار ما و اکثر بلاد هندوستان مدار مساحت

اکثر اشیاء بر گز قطعی است که گز الهی نامند و برای پیمایش
 تنها نهایی ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد در بلاد
 ما از گز قطعی یک ربع زیاد می باشد و از دیگر گز الهی آنچه از آن
 در مساحت زمین و امثال آن مروج است به بست و چهار طسوج ششم
 میگردد که هر طسوج تقریباً دو انگشت این زمانه باشد و آنچه در
 پیمایش اشیای دیگر مثل اثواب و غیره مستعمل است
 مثل گز خاص برای آن بشانزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
 گره گویند و نه گز مربع را یک بسوا سه گویند و بست بسوا سه را
 یک بسوا که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوا را یک
 بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و شصت گز باشد که سه هزار و بست
 پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن دیگر انگریزی باشد پس
 باین حساب دیگر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
 شد و هم درین ممالک بنا بر تهیل پیمایش زمین مقیاسی
 قرار داده اند که آنواجریب گویند و آن شصت گز دراز باشد
 پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند و یکجریب بعرض
 آن پیمایش بکند تمام شود چهار ضرت شصت در شصت
 همان سه هزار و شصت حاصل می شود و محاسبین بنگاه که
 چهار دست را یک دند نامند و دو هزار دند را یک کوسه

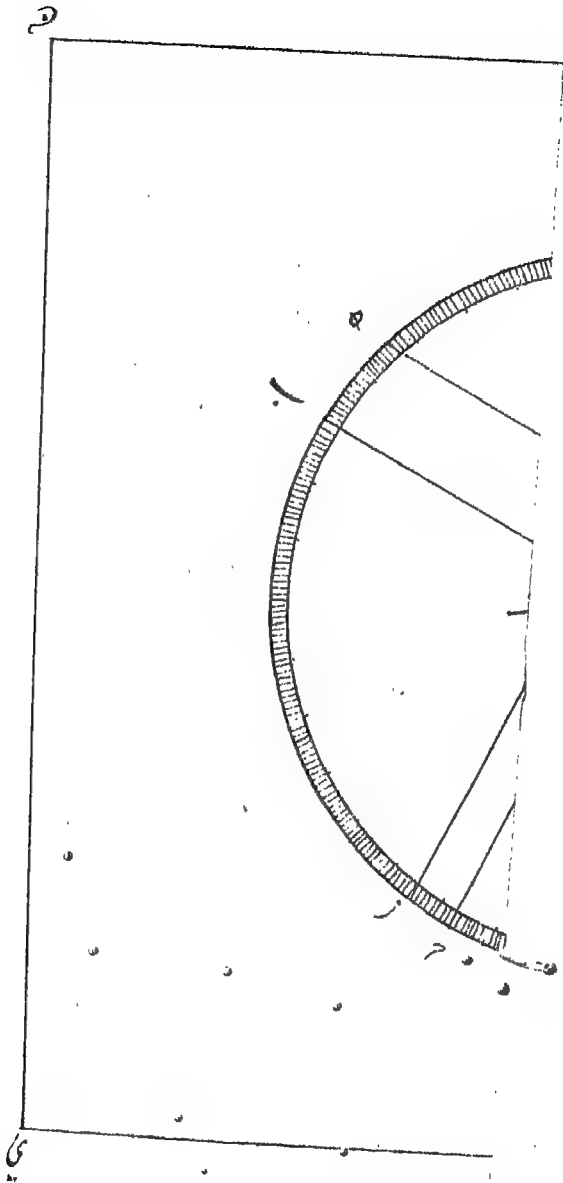
گویند و از گز انگریزی پیمايش اين يك كوسن پچمار هزار
و پانصد گز رسد و این دو میل انگریزی است و باید دانست
که چنانچه در وزن خام و خخته رواج دارد بهمین پنج بگه و اجزای
آن نیز خام و خخته مروج است و انهم در هر دیار باختلاف است
در دیار ما همان سیوم حصه بگه خخته یک بگه خام است و سیوم حصه بسوه
یک بسوه خام و سیوم حصه بسوا سه یک بسوا سه خام
و الله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد که از ان
سمت قبله صحیح برآید طریقه اش این ست که بمقایسه بنای
مسجد منظور است نهایت هموار نموده و امتحان بسیلان
آب کرده انجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلاوة
بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایره
دیگر و سبع تر از ان رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب
و شمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کنند پس بر نقطه
شمال که درین دایره ثانی افتد حرف آ بنویسند و بر نقطه
جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب
حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط
جنوب و شمال مسمی به اب و چون بسبب این هر دو خط
دایره منقسم پچمار حصه مساوی شد پس هر حصه را از ان

به نو در جزو مساوی قسمت کنند و بر هر جزو علامتی بگذارند که از این
 علامات مجموع دایره به سیصد و شصت جزو منقسم شد
 و هر جزو را از این اجزا درجه نام دهند و چون قسمت یک یک
 جزو را از این اجزا بشصت جزو فرض کنند هر جزو را در دقیقه گویند
 و این تقسیم را محضو ظ باید داشت که آیند و وقت گرفتن تفاضل
 بین الطولین و العرضین بکار خواهد آمد پس طول البلد و عرض
 البلد که معظمه را شمر فها آنه تنای با طول و عرض بلد که بنای
 مستبحر آنجا منظور است موازنه کنند اگر عرض هر واحد مساوی
 و طول که کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
 و اگر طول که با وصف مساوات عرضین زاید باشد پس
 سمت قبله عین نقطه مغرب بود و اگر طولین مساوی باشند
 و عرض که زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
 و اگر عرض که با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
 نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هر یک از طول
 و عرض اگر عرض بلد زاید است سمت دسپت چپ نقطه ج
 که نقطه مشرق باشد به تفاؤتی که مابین عرضین است نقطه
 بردایره کنند و آنرا نقطه تمام دهند اگر عرض که زاید باشد
 جانب راست نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور دهند و این

چپ و راست برو کردن شخص که بر نقطه ج استاده
 است سمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تا محیط
 دایره سمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود انرا ح نام نهند
 و این خط زح باشد بعد از آن به سمت دست راست نقطه آ اگر
 قول بلند زاید است و الا سمت دست چپ آن که برو کردن شخص
 که بر نقطه آ استاده است بجانب نقطه ب گرفته شود و نقطه
 ط بقدر تفاوت مابین اولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست
 سمت محاذی تا محیط برند و بر نقطه که منتهی شود بر آن حرف
 ه نویسند و این خط خط ط ه باشد و این مقدر تفاوت های مابین
 اولین و عرضین از همان سیصد و شصت اجزای دایره که کرده اند
 بحساب در آرند و لا محاله خط ط ه خط ج د و خط زح قطع کرده
 بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د
 حرف س نویسند و بر مقام تقاطع آن با خط زح حرف ص
 نهند و چون از خط اب و خطوط ج د و زح هم تقاطع شده
 است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د حرف و بمقام تقاطع
 آن با خط زح حرف ک نویسند پس از این خطوط
 مستقامت مربعی پیدا شد و س ص ک و دین مربع از نقطه
 و تا نقطه ص خطی راست کشیده از آنجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم و انجا حرف ل رسم کنیم پس خط ول
 سمت حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد ساختن
 منظور است آنقدر خط ول دراز کنیم و آنرا خط م ع نام کنیم
 و هر قدر که طول مسجد ساختن منظور است به تفاوت نصف
 آن مقدار جانب شمال خط م ع خطی مساوی آن در طول
 کشیم و آنرا خط ف ق نام نهیم و به همین قدر تفاوت یک خط
 جانب جنوب م ع مساوی خطین مذکورین کشیم و آنرا
 خط ی ن نام نهیم پس نقطه های ف ق و ی ن را وصل کنیم پس مربع
ف ق ی ن مربع مسجد باشد و خط م ع در وسط طولی
 افتد که جای محراب و طاق مسجد باشد مثلاً خواستیم که در لکهنو مسجد
 بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم آن بر سه صد و شصت
 و جزو مساوی و بر آوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب
 و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکّه معظمه
 شرعاً الله تعالی زاید است بمقدار تفاوت مابین آنها که هکذا
 یعنی پنج درجه و ست و یک دقیقه است قوسی از دایره
 جانب چپ نقطه مشرق که نقطه ج باشد جدا کردیم و خط
 ممنازی آن کشیدیم و هم چون طول بلد از طول مکّه معظمه زاید
 است بجانب دست راست است نقطه شمال که نقطه آ باشد

هم للكمالات ارباب ولا ابالي ان شتره البجيلة الفدام وشخر



است بجانب دست راست نقطه شمال که نقطه آ باشد

بقدر تفاوت بین الطولین که منتهی یعنی چهل درجه و پنجاه
 و چهار دقیقه است نیز قوسی از دایره جدا شده خط محاذی آن
 کشیدیم و باقی حیب مذکوره بالا عمل کردیم و اینست صورت
 آن نقشه که در صفحه طحله باید دید و باید دانست که طول
 بلد در اینجا بحسب رصد انگریزی که از گرین وچ می گیرند
 بوده است نه از جزایر خالکات که استخراج قدما است
 و نقشه که در صفحه ۳۴ مرقوم شدیم موافق استخراج انگریزی است
 الحمد لله علی نعمته و اشکر علی الاله علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
 هذه او جیزة النافعة لاكثر اموز المعاش والمعاد وساعدني لتبيض
 هذه المسودة اكامة جعله الله كاسمه مفتاحا لرشادنا الى ارجو من
 العلماء الكرام والفضلاء العظام مع اعتراف قلته باعني في العلوم
 ان يصفحوا خطييتي في العقل ويصاحوا زلت في الثقل كيف لاواني
 مع قطع النظر من فقد ان التوغل في هذه الفضائل المروحية
 بعواقب الاشغال الدنيئة الدنيا دنية لضيق البآل من ازمان طويلا
 و تشتت الحال قبي افكار عويلا فاین من اصبح نهرا از نیا ملیا من
 هذه الدرد الثمينة وانی من بات لیلای شجینا عتیا من تلك
 الیواقیت الرزینة فیا لهفان و حرة الادب و الفحام و سخره الذین
 هم لکمالات الارباب و لا ابالی ان شتره البهمله الفدام و شخر

عليه الذين لهم نباح الكتاب واول ما غرمت ان اكتب رسائل
عديدة في الفارسية والقط فيها منافع كثيرة من العلوم العربية
والانجليزية مدرجا واحدا واحدا في كل سنة وعام ليتم قوايده
الخواص والعوام واسميها في الفارسية برسائل يسروها
تواضعا وخضوعا ثم يكون كل واحد منها مقبلا بالاول والثاني من حيث
الترتيب في المراد والمعاني لاكن ما خلصني صروف الدهر من
ضروب البالياء والسحق وتطامق على طوارق الايام والشجون
وقلبي من مكان الى مكان واظرحني من الالهى والادوان غير مطمئن
الجنان فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
في القلم والبنان لتتميم ما غرمت عليه من التخليص والاتقان
فقصرت همتي على لم هذا المختصر ليشتمل على الفهرست في السفر
والخضر من النوايب الملمة على القلوب والابصار والنبوءات
الملمة بحيرة الخفول والافكار والحمد لله في الاول والاخر وعلى
رسوله ابو الطيب واما الطاهر محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم الوفاء
صاوات ما دام تراقب المساء والصباح وتعاقب الغدو والرواح
وعلى آله الاطهار وصحابته الاخيار ما دام تتلعب الليل

والنهار بدوران

الملك الدوار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۳	اشتاد	اشتاد	۱۰	۱۵	دارد	باشه
۱۳۲	۱۲	مرگشراول	مرگشراول	۱۲	۶	هسگی	هسگی
۱۳۳	۵	دهتا	دهنتا	۱۳	۱۸	۲۰۰۱	۲۱۰۰
۱۵۱	۷	سیات	سپات	۱۳	۱۸	۲۰۰۲	۲۲۰۰
۱۵۲	۱۱	صغتی	صغتی	۱۴	۱	۲۰۰۳	۲۳۰۰
۱۵۶	۲	خلاف	خلاف	۱۴	۱	۲۰۰۴	۲۴۰۰
۱۵۷	۱۰	جمله عرش	جمله عرش	۱۴	۱۸	احسویلین	الاحسویلین
۱۶۴	۸	چاه دگر	چاه دگر	۱۶	۶	آبار	ایار
۱۷۲	۱۶	مردیا	مردیا	۲۵	۴	سوران	سوران
۱۷۵	۱۰	بانگستان	بانگستان	۳۰	۱۷	ارب ز	ارب ز
۱۷۸	۵	ده گز درده گز	ده گز درده گز	۴۷	۸	دریاچه گهریال	دریاچه گهریال
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک گز	۵۵	۸	هیت دغای	هیت دغای
۱۷۸	۱۸	ده گز درده گز	ده گز درده گز	۵۸	۱۳	تار	تاریخ
۱۷۹	۱	دگر	دگر	۶۸	۱۲ و ۱۳	از رساله اول تا	تایسر و پا
۱۷۹	۳	سی دوزار	سی دوزار			همه زاید است	
۱۷۹	۶	گرا	گرا	۹۶	۱۸	مسافران	مسافران
۱۸۰	۱۶	دستمالین	دستمالین	۱۰۲	۱۸	نزد	نزد
۱۸۱	۲	ایمچیفه	ایمچیفه	۱۱۲	۱۱	هیچ	هیچ
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکجا	۱۲۹	۱۷	بهن روز	بهن روز
۱۹۰	۵	ده د	ده د			همچنین در جمله اسمای روز	نقش بعد روز
۱۹۰	۱۳	سطری	سطری			باید نبعد	اسما

صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ	صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ
اللهم اهدنا	اللهم اهدنا	۹	۲۰۸	غروب آفتاب	آفتاب	۱۷	۱۷
ونزد	نزد	۱۰	۲۱۰	اولی الامر	والی الامر	۳	۳
متصل	متصل	۶	۲۱۴	ما بین	ما بین	۱	۱
سیزدهم	چهاردهم	۱۱	۲۱۴	وجوب	وجوب	۸	۱۰
از عصر	از قرض	۱۱	۲۱۵	خلاف سنت	خلاف	۱۶	۱۹
وقبل وتر	وتر	۴	۲۱۷	نیست			
ترویج	ترویج	۸	۲۱۷	للمیتہ	للمیتہ	۱۲	۱۱
الضرورت (آن ضرورت	الضرورت	۱۲	۲۱۹	تکبیر	تکبیر	۶	۱۰
پانزده بار بخواند	پانزده بار بخواند	۷	۲۲۱	نقہ	نقہ	۱۳	۱۱
تسبیح خواند	تسبیح خواند	۱۶	۲۲۱	لک الحمد	لک	۱۵	۱۱
قبل تشهد بخواند	قبل تشهد بخواند	۱۸	۲۲۱	لک الحکم	لک	۱۶	۱۹
دران را	دران را	۱۸	۲۲۲	آیتہ	آیتہ	۱۳	۱۰
دور رکوع	دور رکوع	۱۲	۲۲۳	بینہا	بینہا	۱	۴
دور رکوع	دور رکوع	۱۵	۲۲۳	اختر	اختر	۱۶	۱۱
مخوف و مخوف	مخوف و مخوف	۵	۲۲۴	و مرتبہ	و مرتبہ	۱۵	۲
وضوف	وضوف	۸	۲۲۴	مقنہ	مقنہ	۱۰	۲
ورکعت	ورکعت	۱۷	۲۲۴	میت زیر منکب	میت زیر منکب	۱۲	۲
اذان دہوی اذان	اذان دہوی اذان	۱۸	۲۲۵	میت گدازندہ دست راست را است	میت گدازندہ دست راست را است		
بی اذن	بی اذن			منکب	منکب		
مقدور	مقدور	۷	۲۲۸	دست راست (دست	دست راست (دست	۱۵	۲
خیرہ فی عافینہ خیرہ فی عافینہ	خیرہ فی عافینہ خیرہ فی عافینہ	۲۱	۲۳۳	چپ	چپ		
تقید	تقید	۱۵	۲۴۰	تقضي عليك (تقضي ولا يقضي	تقضي عليك (تقضي ولا يقضي	۷	۲
ماوی	ماوی	۳	۲۴۱	صلیک	صلیک		

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۲۴۲	۱۶	از آخر	از انرا	۲۴۲	۱۶	از آخر	از انرا
۲۴۶	۱۶	داگر باشد	داگر لا باشد	۲۴۶	۱۶	داگر باشد	داگر لا باشد
۲۴۸	۱۱	بر وایه	بر دایه	۲۴۸	۱۱	بر وایه	بر دایه
۲۵۱	۴	مسنون است	مسنون نیست	۲۵۱	۴	مسنون است	مسنون نیست
۲۵۱	۱۱	گوید و در	گوید و لاله	۲۵۱	۱۱	گوید و در	گوید و لاله
در آخر اذان هم دوبار گوید و در				در آخر اذان هم دوبار گوید و در			
۲۵۳	۱	الرفیعة	الرفیعة	۲۵۳	۱	الرفیعة	الرفیعة
۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه	۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه
۲۶۱	۱۵	ترتیب در آن چه	ترتیب در آنچه	۲۶۱	۱۵	ترتیب در آن چه	ترتیب در آنچه
۲۶۱	۱۸	ضرور	و ضرور	۲۶۱	۱۸	ضرور	و ضرور
۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند	۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند
۲۶۵	۱۳	قعدة	قعدة اخیر	۲۶۵	۱۳	قعدة	قعدة اخیر
۲۶۶	۱۶	غیر	و غیر	۲۶۶	۱۶	غیر	و غیر
۲۶۷	۸	محکم	محکم	۲۶۷	۸	محکم	محکم
۲۶۹	۷	وجبرنی	واجبرنی	۲۶۹	۷	وجبرنی	واجبرنی
۲۶۹	۱۱	نشستی	نشستی	۲۶۹	۱۱	نشستی	نشستی
۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین	۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین
۲۷۲	۴	نوزمان	مگر زمان	۲۷۲	۴	نوزمان	مگر زمان
۲۷۴	۱۱	اهل الشاء	اهل العناء	۲۷۴	۱۱	اهل الشاء	اهل العناء
۲۷۴	۱۴	برابر است	برابر دو شها	۲۷۴	۱۴	برابر است	برابر دو شها
۳۱۱	۱۸	اللذین	اللذین	۳۱۱	۱۸	اللذین	اللذین
۳۱۲	۹	بنودیس	بنودیس	۳۱۲	۹	بنودیس	بنودیس
۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر	۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر
۳۲۸	۴	المهتدین	المهتدین	۳۲۸	۴	المهتدین	المهتدین
۳۳۲	۱۵	افطو	افطرت	۳۳۲	۱۵	افطو	افطرت
۳۳۴	۱۷	و در روزه	فصل در فرائض	۳۳۴	۱۷	و در روزه	فصل در فرائض
۳۴۰	۱۲	مفسدات صوم	و مفسدات صوم	۳۴۰	۱۲	مفسدات صوم	و مفسدات صوم
۳۴۳	۱۱	درشت	درست	۳۴۳	۱۱	درشت	درست
۳۴۸	۱	آن	آنها	۳۴۸	۱	آن	آنها
۳۵۲	۸	گوشت	گوشت	۳۵۲	۸	گوشت	گوشت
۳۵۹	۱	بجاوه	بجاوه	۳۵۹	۱	بجاوه	بجاوه
۳۶۰	۹	حایت	حایت	۳۶۰	۹	حایت	حایت
۳۶۵	۴	جمعه	جمعه	۳۶۵	۴	جمعه	جمعه
۳۶۵	۱۷	ازین	این	۳۶۵	۱۷	ازین	این
۳۷۲	۱۰	سفند	سفند	۳۷۲	۱۰	سفند	سفند
۳۸۱	۱۸	ذالجلال	یا ذالجلال	۳۸۱	۱۸	ذالجلال	یا ذالجلال
۳۸۲	۱۶	و شرح	و شرح	۳۸۲	۱۶	و شرح	و شرح
۳۸۶	۸	و در دور	و در دور	۳۸۶	۸	و در دور	و در دور
۳۸۷	۱۲	درمی	درمی	۳۸۷	۱۲	درمی	درمی
۳۸۸	۳	عرف	عرفات	۳۸۸	۳	عرف	عرفات
۳۹۶	۱۳	کنند	کنند	۳۹۶	۱۳	کنند	کنند
۳۹۹	۱۵	و در کعبت	و در کعبت	۳۹۹	۱۵	و در کعبت	و در کعبت
۴۱۱	۱۸	یک نیم	یک نیم	۴۱۱	۱۸	یک نیم	یک نیم
۴۱۲	۲	زیاد	زیاد	۴۱۲	۲	زیاد	زیاد
۴۱۹	۱۶	منافع	منافع	۴۱۹	۱۶	منافع	منافع
۴۲۵	۱۶	سلیم	سلیم	۴۲۵	۱۶	سلیم	سلیم
۴۲۸	۱۲	تیری	تیری	۴۲۸	۱۲	تیری	تیری
۴۳۰	۴	دو نقشه	دو نقشه	۴۳۰	۴	دو نقشه	دو نقشه
۴۳۶	۱	کثر	کثر	۴۳۶	۱	کثر	کثر
۴۳۶	۳	و آن	و آن	۴۳۶	۳	و آن	و آن
۴۳۸	۵	مخطوط	مخطوط	۴۳۸	۵	مخطوط	مخطوط

خجند رقابت دن اور رات اور طلوع و غروب آفتاب کو انگلند اور ہندوستان میں
جدول دن میں واضح ہے

ہندوستان ۲۷ درجہ			انگلستان ازروی کتاب جغزی خود انگریزی چھاپہ انگلستان			نام	تاریخ
طلوع	غروب	تعداد دن	طلوع	غروب	تعداد دن		
۶ کلارک ۳۳ م	۵ کلارک ۲۰ م	۱۰ کلارک ۲۰ م	۶ کلارک ۳۳ م	۵ کلارک ۳۳ م	۱۰ کلارک ۳۳ م	۲۳	جغزیہ
۶ کلارک ۲۱ م	۵ کلارک ۲۲ م	۱۱ کلارک ۲۱ م	۶ کلارک ۲۹ م	۵ کلارک ۲۹ م	۱۰ کلارک ۲۹ م	۲۴	فروری
۵ کلارک ۲۵ م	۶ کلارک ۲۴ م	۱۲ کلارک ۲۵ م	۵ کلارک ۲۳ م	۶ کلارک ۲۳ م	۱۱ کلارک ۲۳ م	۲۵	مارچ
۵ کلارک ۳۳ م	۶ کلارک ۲۷ م	۱۳ کلارک ۳۳ م	۵ کلارک ۲۷ م	۶ کلارک ۲۷ م	۱۲ کلارک ۲۷ م	۲۶	اپریل
۵ کلارک ۱۷ م	۶ کلارک ۳۰ م	۱۴ کلارک ۱۷ م	۵ کلارک ۲۱ م	۶ کلارک ۲۱ م	۱۳ کلارک ۲۱ م	۲۷	مئی
۵ کلارک ۹ م	۶ کلارک ۲۵ م	۱۵ کلارک ۹ م	۵ کلارک ۱۶ م	۶ کلارک ۱۶ م	۱۴ کلارک ۱۶ م	۲۸	جون
۵ کلارک ۱۵ م	۶ کلارک ۳۵ م	۱۶ کلارک ۱۵ م	۵ کلارک ۱۰ م	۶ کلارک ۱۰ م	۱۵ کلارک ۱۰ م	۲۹	جولائی
۵ کلارک ۳۳ م	۶ کلارک ۲۷ م	۱۷ کلارک ۳۳ م	۵ کلارک ۱۱ م	۶ کلارک ۱۱ م	۱۶ کلارک ۱۱ م	۳۰	اگست
۵ کلارک ۵۴ م	۶ کلارک ۲۸ م	۱۸ کلارک ۵۴ م	۵ کلارک ۱۲ م	۶ کلارک ۱۲ م	۱۷ کلارک ۱۲ م	۳۱	ستمبر
۵ کلارک ۲۱ م	۶ کلارک ۳۱ م	۱۹ کلارک ۲۱ م	۵ کلارک ۱۳ م	۶ کلارک ۱۳ م	۱۸ کلارک ۱۳ م	۱	اکتوبر
۵ کلارک ۳۶ م	۶ کلارک ۳۲ م	۲۰ کلارک ۳۶ م	۵ کلارک ۱۴ م	۶ کلارک ۱۴ م	۱۹ کلارک ۱۴ م	۲	نومبر
۵ کلارک ۵۹ م	۶ کلارک ۳۹ م	۲۱ کلارک ۵۹ م	۵ کلارک ۱۵ م	۶ کلارک ۱۵ م	۲۰ کلارک ۱۵ م	۳	دسمبر

[illegible]

برجیون یک نام از قوم پهلوی

برجیون یک نام از قوم پهلوی

ردیف	عربی	فارسی	انگریزی	پندی	غریز	فارسی	انگریزی	پندی
۱	حک	بره	رام	میس	فروردین	جانبوری	کازک	کازک
۲	نقد	گاؤ	بیل	ورکیم	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۳	عجب	دوبیکر	توتی	میتون	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۴	عجب	خزجک	کراسپ	کرکیم	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۵	ر	شیر	لبن	سپی	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۶	نقد	خوشه	قوجی	کتیان	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۷	یزید	نیزازو	سکلیس	توله	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۸	عجب	کزدیم	سکوتین	ورجکیت	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۹	عجب	کمان	ارجر	فرین	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۱۰	عجب	نیزغاله	گوته	سکر	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۱۱	عجب	ولو	واتریر	سکیم	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۱۲	عجب	نمای	فشره	مین	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ

ردیف	عربی	فارسی	انگریزی	پندی	غریز	فارسی	انگریزی	پندی
۱	عجب	نیزغاله	گوته	سکر	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۲	عجب	ولو	واتریر	سکیم	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۳	عجب	نمای	فشره	مین	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۴	عجب	کمان	ارجر	فرین	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۵	عجب	کزدیم	سکوتین	ورجکیت	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۶	عجب	نیزازو	سکلیس	توله	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۷	عجب	یزید	سکوتین	ورجکیت	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۸	عجب	خوشه	قوجی	کتیان	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۹	عجب	شیر	لبن	سپی	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۱۰	عجب	خزجک	کراسپ	کرکیم	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۱۱	عجب	دوبیکر	توتی	میتون	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۱۲	عجب	گاؤ	بیل	ورکیم	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ
۱۳	عجب	بره	رام	میس	اردیبهشت	فروردین	ماگ	ماگ

برجیون یک نام از قوم پهلوی

برجیون یک نام از قوم پهلوی

[illegible]

3/11

11

نقشہ مقامات قمر	مقامات قمر	ایضاً
موت : عروس : سلطان	احل : اسد : عقیق : سراج	موت : لڑائی : کراوی
موت : لڑائی : سلطان	جوزا : سنبل : قوس : زرد	سبھ
موت : لڑائی : سلطان	نور : سلطان : میزان : سفید	فائدہ ہو کامیاب کرے
موت : لڑائی : سلطان	موت : لڑائی : سلطان	موت سے مقابلہ ہو

۱۹۴۳
۱۶)

DUE DATE

۱۹۴۳

--	--	--	--

